UNIVERSAL
LIBRARY
OU-232947
UNIVERSAL
LIBRARY

﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب دراین نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

(۰۰٤) درستایش خدای ودرود برمقربان درگاه اوتعالی *

(۰۰٤) سبب نگارش نامه *

(۰۰٦) ﴿ مقدمه ﴾ دروصایای نامه نگار *

(۰۰۷) مجمل حال پروتستانی

(۰۰۸) ﴿ میزان نخستین ازمیزان الموازین ﴾

بیان اطوار خداشناسی وآنچه متفرع برآن است *

(۰۰۹) ﴿ معیاراول ﴾ بیان توصیف خدای بصفات کمال *

(۰۱۰) ﴿معیاردویم﴾ اشعار بتحریف انجیل و بطلان عقائدی که منافی باتوحید باری است *

(۰۱۱) ﴿ معیارسیم ﴾ بیان لزوم مناسبت مدرك بامدرك ٠ وامتناع ادراك ذات باری تعالی *

(۰۱٤) ﴿ معیارچهارم ﴾ درشناختن خدای ازجهت آیات وعلامات ٠ وبیان علت ایجاد موجودات ٠ ونشان دادن مصنوع صانع را وبیان اطوار واحوال انسانی مبدء اومعاد *

(۰۲۰) ﴿ معیار پنجم ﴾ درعدم جواز دخول چیزی بذات خدای وخروج چیزی ازآن وبیان مبدء اشیاء وبیان مظهریت مخلوق اول مرصفات کمالیهٔ صانع را *

(۰۲٤) ﴿ تمثیل ربانی ﴾ بیان چگونگی ظهور خدای تعالی درآفرید کان *

(۰۲٦) ﴿ معیارششم ﴾ درترتیب مراتب وجود و بیان واسطهٔ کبری ونبی مطلق مرعالم امکان را *

(۰۲۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ سبب تقدم عبودیت نبی مطلق بر نبوت او *

(۰۳۱) تفسیر حمد خدای و شهادت یوحنا بر آن نبی مطلق در مکاشفات خویش و نشناختن عیسویان حرمت ذات پاك مسیح را *

(۰۳۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ بیان پیدا شدن ظلمت و تاریکی و مراتب آن و بیان بعثت انبیا و رسل و هادیان سبل *

(۰۳۵) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان جهات تاسیس شرایع در هر زمانی با قضای آن زمان و کیفیت وقوع تجلیات خدای در مخلوقات *

(۰۳۸) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان نسبتها و اضافتها که بخدای داده می شود مانند روح الله و ذات الله و بیت الله و امثال آنها *

(۰۴۰) ﴿ میزان دوم بین از میزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی بصیرت و انصاف *

(۰۴۰) ﴿ معیار اول ﴾ ملاحظه کردن حال پیدینی و دین در بیرون از هر دو حال *

(۰۴۵) ﴿ معیار دویم ﴾ مشاهدهٔ حال پیدینان با دلائل خودشان از یکطرف و صاحبان ادیان مختلفه را از طرف دیگر *

(۰۴۶) ﴿ معیار سیم ﴾ قیاس حال پروتستانها و حق دخول و عدم دخول آنها در دایرهٔ اهل ادیان *

(۰۴۸) ﴿ معیار چهارم ﴾ رجحان ترك پیدینی و قبول یکی از مذاهب و شرایع بقول مطلق ببرهان عقل و ذکر دلیل دوم *

(۰۵۰) ﴿ معیار پنجم ﴾ اعتراف کردن بیدینان درمقام صفای طویت و بقای انصاف براینکه امر دین رامطلقا انکار نمی توان کرد *

(۰۵۱) ﴿ معیارششم ﴾ لزوم وجود وسایط ازانبیا واولیا درمیان خاکیان وصانع مقدس وانتخاب سه کروه ازمیان اهل ادیان که صاحبان کتب ثلثه هستند *

(۰۵۳) شروع بمکالمات درمیان مسلم باعیسوی درجملهٔ اطوار ومسائل مختلفهٔ خودشان *

(۰۵۹) ﴿ معیارهفتم ﴾ مجلس دویم ازمکالمات عیسوی بامسلم *

(۰۶۳) ﴿ معیارهشتم ﴾ مجلس سیم از مکالمات مسلم باعیسوی *

(۰۷۰) ﴿ معیارنهم ﴾ معنی عبودیت وربوبیت وبیان مقام مسیح ازصانع مقدس وتحقیق معنی متکلم وکلمهٔ الهیهٔ اولیدوبیان اول مخلوق *

(۰۷۶) ﴿ معیار دهم ﴾ نمونه از کیفیت تحریف یافتن توریه وانجیل بادلائل واضحه وبیان فقراتی که در تحریف آنها جای اشتباه نیست *

(۰۸۶) ﴿ میزان سیمین ازمیزان الموازین ﴾

(۰۰۰) درسنجیدن سخنان پروتستانی که انکار تحریف کتب ونسخ شرایع متقدمه را کرده اند *

(۰۸۶) ﴿ معیارنخستین ﴾ درتحقیق سخنان میزان الحق پروتستانی که دراثبات صحت توریة وانجیل آورده است *

(۰۹۰) ﴿ معیاردویم ﴾ دربیان تحقیق سخنانی کدباستناد بنسخه های کتب عهدعتیق وجدید آورده اند *

(٠٩٣) ﴿ معیار سیم ﴾ نمونه از سخنان نالایق که درحق انبیا در توریة وغیره نوشته اند *

(٠٩٧) ﴿ معیار چهارم ﴾ درشرایط الهام حقیقی که صاحب میزان الحق پروتستانی آورده وموازنهٔ آن شرایط درحق توریة وانجیل *

(٠٩٩) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ درکتب وشرایع متقدمه *

(١٠٥) ذکر بعضی از دلائلی که درکتب متقدمه درخصوص بعثت خاتم انبیا است *

(١٠٩) ﴿ معیار ششم ﴾ اثبات وقوع نسخ دراحکام شریعت موسی بسبب آمدن عیسی بدلائلی که خود درمقام عدم وقوع نسخ آورده اند *

(١١٢) ﴿ معیار هفتم ﴾ در بیان عهد ابدی بودن ختنه است بنص توریة وسبب ترک آن که عیسویان کرده اند وتحقیق دلائلی که درین مطلب دارند *

(١١٧) ﴿ معیار هشتم ﴾ در بیان سخنانی که دررد بروقوع تحریف در کتب متقدمه آورده اند *

(١٢٢) ﴿ معیار نهم ﴾ درتحقیق معنی انحصار نجات وشفاعت که در عیسی علیه السلام می کنند *

(١٢٨) ﴿ معیار دهم ﴾ خلاصهٔ مطالبی که در این میزان گفته شد ورسانیدن سلسلهٔ سخن باینکه درمیان سه گروه از صاحبان کتب ثلثه کار منحصر بتحقیق درامر اسلام خواهد بود *

(١٤٠) ﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارات توریة وانجیل است درحق پیغمبر موعود *

(١٤٠) ﴿ معیار نخستین ﴾ در بیان کیفیت وقوع امتحانات خداوندی است در حق هر قوم وهر کروهی در هر زمانی *

(١٤٦) ﴿ معیار دویم ﴾ در بیان دلالت واضحه آیات کتاب موسی بحضرت خاتم الأنبیا وعدم دلالت آنها بجناب عیسی علی نبینا وعلیه السلام *

(١٥٢) ﴿ معیار سیم ﴾ در ذکر بشارتهای وارده در حق حضرت خاتم الأنبیا و برخواستن آنجناب باشمشیر وحکم جهاد از نص توریة وانجیل وحکمت حکم شمشیر *

(١٦٢) ﴿ معیار چهارم ﴾ دلالت صریحهٔ آیات زبوری که درحق عیسی علیه السلام آورده است بر بعثت خاتم الأنبیا علیه وآله السلام *

(١٦٩) تفسیر آیات مکاشفات یوحنا که صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است *

(١٧٢) ﴿ معیار پنجم ﴾ بشارت زبور از بعثت خاتم پیغمبران باشمشیر *

(١٧٤) تفسیر واشارت در معنی عصای آهنین که در چند جای ازانجیل حاضر وارد شده است *

(١٧٦) ﴿ معیار ششم ﴾ بشارت از کتاب اشعیاء در حق حضرت خاتم الأنبیا علیه السلام وتذییل سخن بوقوع نحر بقاتی که در فقرات مذکوره کرده اند *

(١٨٢) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان معنی ملکوت آسمان که مسیح علیه السلام در نمازها درخواست نزدیکی آنرا ازخدا می کرد *

(١٨٦) ﴿ معیار هشتم ﴾ بقیهٔ بشارات انجیلیه درظهور صاحب الملکوت که باچماق آهنین مبعوث کردیده وشریعت محکمه درزمین کذاشت *

(١٩٦) معنی (فار قلیتا) که در انجیل حضرت مسیح بشارت اورا داد *

(٢٠١) معنی اتحاد و حمل چیزی برچیز دیکر وتقسیم این کونه حملیات برهشت قسم *

(٢٠٣) ﴿ معیار نهم ﴾ بشارت دیکر درحق حضرت نبی مطلق علیه الصلوة والسلام از انجیل و بیانات دیکر که در ذیل آن است *

(٢٠٦) ﴿ معیار دهم ﴾ معنی کلام یحیی علیه السلام که کفت بعد از من کسی خواهد آمد که پیش از من است تا آخر آن کلام و ابطال تأویلی که عیسویان در آنباب کنند *

(٢١١) ﴿ پایان سخن ﴾ وختم میزان چهارمین بمناجات باری تعالی *

(٢١٤) ﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

در اتمام بیانات در خصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش از قرآن ودیکر اطوار دین اسلام *

(٢١٤) ﴿ معیار نخستین ﴾ سخن در صدور معجزات از پیغمبر آخر الزمان وبیان آیات قرآنی که میزان الحق آنها آنها را دلیل مطلب خود دانست *

(٢٢٤) ﴿ معیار دویم ﴾ ترجمهٔ فقرات رسالهٔ ﴿ حجة البالغه ﴾ در خصوص معجزات وجواب سایر مطالب شیخ نصرانی که در اعتراض بر اسلام آورده است *

(٢٣١) ﴿ معیار سیم ﴾ در شناختن پیغمبر راست کوی و پیغمبر کاذب ومیزان تصدیق وتکذیب ایشان *

(٢٣٤) ﴿ معیار چهارم ﴾ در بیان عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی وبعضی از سخنان لطیف که در اینمقام آورده شد *

(۲۴۳) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن در آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وتحقیقات دیگر که در اینمقام است *
(۲۴۸) ﴿ کلمهٔ توحید ﴾ واجمال بیاناتی که در آن کلمهٔ طیبه تواند بود *
(۲۵۲) ﴿ معیار ششم ﴾ در وجود اخبار قبل از وقوع در قرآن و بیان اعتراضاتی که در میزان الحق آورده اند *
(۲۵۸) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان اطوار بهشت ودوزخ ومانند آن که مؤلف در فهمیدن آنها اشتباه کرد *
(۲۷۲) ﴿ معیار هشتم ﴾ بعضی از نسبتهای نالایق که در توریة وغیر آن در حق انبیا واولیا کفته اند *
(۲۸۶) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان حال قرآن ومعنی امی بودن پیغمبر آخر الزمان وباقی مطالب که در آن میان آورده شد *
(۲۹۵) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان از بدایت حال انسانی ومراتب نزول وصعود او در منازل وعوالم چند . وشرط وصول این مخلوق مکرم بمقصد اصلی *

*

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

﴿ میزان الموازین • فی امر الدین ﴾

﴿ اخلاص با خدای سرمایهٔ نیك بختیها است ﴾

﴿ کلام ولی خدا علی است ﴾

﴿ از مطبعهٔ دانش جعفر علی ﴾

در اسلامبول
در مطبعهٔ عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

﴿ هوالعلی الغالب ﴾

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اواست. وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست . صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی . مستغنی ازمشیراست و وزیر . منزه ازمانند است ونظیر . نفس کلی ازتولید روح ادراك ذاتش عقیم است . وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهاتی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست . وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرکشتهٔ پیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عمایصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه پیغمبر رادی . که به بندگی افتخار آورد . وعبودیت را برسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدداست . وصاحب ابد . خاتم رسل است . وهادیٔ سبل . کل عقل است وعقل کل . سید کونین است وسرور عالمین . ملك وجودین است ومالك دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ امابعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند . دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته . وبرنشر آنها همت

کاشته و پنـدا شته اند . که متاعی رنگین دربازاردین آورده اند .
واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در مجمعی سخن از گفتهـای آنگروه که در تألیف (میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند .
وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفـای اهل دین محتمل دانستند . وازمن بنـده خواستند که برای یادآوری دلهـای پاك .
وآگاهی صاحبان ادراك . مختصری بنویسم . که سعـادتمندرا مزید بصیرت شود . وفتنـه جویرا اتمام حجت کردد *
درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا گرفته بود . وبعلت کمی آگاهی که داشتم . وخودرا مرد مبارزت درین میدانهانمی دانستم .
وناچار از پذیرفـتن امر برادران شـدم . کدرد خواهش ایشـانم ناکوار آمد . امتثال کردم . وبدانچه توانستم اقتصار نمودم . واز شرح وبسـط درسخن اعتـذار خواستم . وبرالطـاف خداوندی اعتماد آوردم . وازارواح مقدسهٔ انبیـا واولیا استمـداد جستم *
* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
این نامـه را که برای سنجیـدن هر گونه میزان صحیح وسقیم است .
ونمودن راه راست ومستقیم . بیـاری خدای درطی یك (مقدمه)
وپنج (میزان) راستین قرار داده . وهر کدام ازمیزانهارا پرده معیارمرتب داشتم . وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن را که جزازراستی وحقیقت شناسی . وغیراز راه خـدا پرستی نیست بانصاف صـاف . وتمیز خالص بی اعتسـاف اهل ادراك . که ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم . وخدای راوکیل امور دانسته . دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم . که مرا وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل . ولغزش درقول ودرعمل وقایت کـند . وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش هدایت فرماید . انه علی کل شئ قدیر *

﴿ مقدمه ﴾

یاد آوری میکنم نکاه کنندکان این نامه را . که ازروی راستی ودرستی بمطالعهٔ آن همت کمارند . وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند . که دوست داشتن هرچیزی مردرا از دریافت عیبها کور وکر گرداند *

اخلاص را ازسحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه برآنها وعدهاداد وملاطفتها کرد . بل تملقها نمود وبعزت اوسوگند نمودند . که انالنحن الغالبون . همانا چون معجز موسی کلیم آلهی رابرسحرهای خود شان غالب دیدند . سجده آوردند . وایمان کردند . وازهواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وگفتند (فاقض ماانت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندگانی این جهان پست خواهد گذشت . بهرچه خواهی درحق ماحکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند . وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که پردلهای بندگان راستکار انداخته میشود . وتوفیق باخد اونداست *

این نامه را که بامر و التماس برادران مینویسم . درغایت ایجاز واختصارخواهد بود . وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد . که بعلاوهٔ مشاغل وموانع که مراهست . طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض برعبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم . وکتاب کثیر الحجمی بنویسم . زیراکه وقت خود واخوان عزیزم را شریفترازان میدانم . وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت . وبقدری که صاحبان ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد . ومن کفر فان الله غنی العالمین *

درپیان هر مطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است . راه استدلال رابابد

فهمید . وهر مطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد . ومابیاری خدای بهرسه کونه دلیل از حکمت . وموعظت حسنه . وجملهٔ دیکر برهان ازمجادله بالتی هی احسن . در طبق امر خدای بنیان بیانات خودرا محکم خواهیم داشت . وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده . سخنان زشت وسقیم را با آرایش دروغین نیاراسته . براهل علم تأسی خواهیم جست . وآداب سخنکویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود . که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا باآرایشهای دروغین بیارایند . وازدرودریچه جویای مشتری شوند * صاحبان اطلاع راپوشیده نیست . که طایفهٔ پروتستان قریب پانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها کردید، درآیین متداولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند . بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند . رهبانیت رابرد اشتند . اعتراف بکناهان درنزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیسیاهارا امر زاید کفتند . دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند . حکومت روحانیه را که پاریك وجائلیق کنند بدعت دانستند . ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند . ودر اینجا زیاده براین تفصیل ازحالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید * باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد . ویاز جانب خدای اذن داده شود . درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد . والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا برآنها واکذاریم *

﴿ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که بثبات قدم درمقام انصاف باش . وامر دین راکار سهل وبازیچه مشمار . بکلی تعصب را ازخود دورکن *

همهٔ این بنی نوع از یك پدروازیك مادر زاده ایم . واختلاف وضع زمان بمرور دهور واعوام . هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك انداخته . درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار . این بنی نوع رامختلف گردانید . وبعلت حدوث اهل بدعت وگراهی درمیان صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان . وکمی آگاهی در مردم . وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش . ونبودن اسباب مراودات . وغلبات سلطان نفس اماره بسوء . وتسویلات هواهای نفسانی . ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را . وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید . اینهمه اختلافات عظیمه . وحالات وخیمه . درمیان فرزندان یك پدرویك مادر افتاد . وبرادر را از برادر بکلی بیگونت آورد . وبدین علت کار ادیان ومذاهب بجایی رسید که می بینی . دین حقیقی وراه مطلوب خدایی ازمیان برداشته شد . ودر اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات مذهبیه شایع گردید *

اکنون اگر از روی واقع بنای تفحص در امر دین است . برادروار دامن همت را برمیان زن . ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن . انس وعادات برمعتقدات خویش راترك نمای . دل خود را پاك دار . که دوگونه محبت دریك دل نگنجد . معنی انصاف را ازخود جدا مساز . ودرحضور شهادت خدای سخن را از روی بصیرت بشنو . وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج . وخدای را ولی توفیق دیده . بمقصود حقیقی که خدا وراه خداست برس *

﴿ میزان نخستین ﴾

دربیان بعضی ازاطوار خداشناسی . وخداپرستی . وآنچه متفرع

براین مطلب است . واین میزان پرده معیار مشتمل است *

﴿ معیار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند . ودر توصیف اوبصفات کمال . وتنزیهش ازنقایص واز هر کونه تغیر وزوال . صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند . بل هر صاحب شعوری اکر تأمل نماید . وصانع رابعین الیقین شناسد . قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعراخواهد دانست . وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *

درآغاز کتاب میزان پروتستانی کوید . خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغیر ومبرا از تبدیل است . ونیز کوید . خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری و بری ازتغیروتبدیل است . وازکتب آسمانی نیز درجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه . وتنزه او از نواقص دارد آورده است . این مطلب را داشته باش . که مفتاح بسیاری ازاموردین خواهد بود *

پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانندآنها یعنی کروه پروتستان . ازروی منطوق انجیلی که دارند . خدایرا موصوف بصفات کمال . ومنزه ازهر کونه تغیر وزوال . ومعرا از نواقص کفتند . افسوس داریم . ازاینکه نیزمسیح را پسر خدا داشتند . وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند . وازان ذات بسیطش تولید کردند . تغیر حالات دراورا جایز دیدند . نقص امکانی رابرآنجاوا ردساختند * عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند . که ذات پسردرذات پاك‌پدر مستجن ومستور بود . وشباهت وعلاقهٔ ازلیه . که پسر را باپدر میباشد . مانند علاقه ورابطه ایست . که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد . واز ازل از اوظهوریافته . ومتولد کشته است .

لکن باز دردات باپدر یکی است . تاآنکه نیز ازانجیل ازقول عیسی گوید . که گفت من در پدرم و پدر درمن است . وپس ازاین تفصیل . ازذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده . از روح ونفس ناطقه وبدن مثال آورده . وتمثیل دیگر ازنوروآتش ومانندآن گوید . ودرتحقیق اقانیم سه گانه که (اب وابن وروح القدس) است شرحها میدهد . وسخنها میگوید . وروح القدس راکه یکی ازخدایان است . درقالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دومطلب رامی بینند . ومی دانند که کارازد وقسم بیرون نیست . یاآنکه عیسی پسر خدا ومستجن اندرذات خداتواند بود . بعلت اینکه ذات الهی را تغیر وتبدل چه درازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض نتواند شد . وعیسی کلمة الله را چنانکه همین توریة وانجیل نیز تصدیق میکنند . بجزبندکی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت . هیچ مناسبت وخصوصیت دیگر ازجهت ذات وحقیقت . باخدای نتواند بود . چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد . ویاخود کسانی که نام خودرا ازاهل توحید آورده . بت پرستانرا مردود دانستند . وبظاهرسخن خدای را بصفات کمال موصوف وازتغیر ونقصان منزهش گفتند . دردعوی خودشان کاذبند *

بت پرستی منحصر بستایش پربت ظاهری نیست (اتعبدون مانحتون) . استماع کننده ازهرسخنگوئی پرستش اورا کرده است . هرکاه سخنگوی ازخدا گوید مستمع پرستش خدا را کرده است . واگرازشیطان گویدعبادت شیطانرا بجای آورده است *

﴿ معیار دویم ﴾

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزداهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است درانشای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد و برصاحبان ادراك روشن خواهد شد . که اولا انجیلی که در دست دارند محرف است ومجعول . وآنچه دلیل برخلاف این بیاورند مردود است وغیر مقبول . کلام خدایی و وحی خدای دریك جای امر بتوحید . ودر جای دیگر امر بکفر وشرك والحاد نمیکند . وثانیا ازانیکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای . واز آنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدایی . پایهٔ افهام ودرجهٔ دینداری آنها معلومست . که بابعلت عدم فهم این همه تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست . وباخود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند وآنکونه سخنان را از روی مصلحت جویی خویش کویند .

درهر زمان و درهر قومی . اضلال ملل وطوایف از راه خدای . غالبا باینطورها بوده است . که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته . بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق وصواب را آورده . وباطل را باحق ممزوج داشته . مقصود خودشانرا حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکرر را گفت کدبعد ازمن مسیحان وتعلیم دهند کان در وغکوی خواهند آمد . وازا وصیای او گفتند . که آنچه در کتب متقدمه کرده اند دراین نوشتجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز از انجیل درجای خود خواهدآمد *

﴿ معیارسیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعالی راجامع صفات کمال . ومستجمع جمیع صفات حسنه دانسته اند . ودلائل وبراهین از روی عقل درانك . وازبداهت اعتبار وادراك . وازکتب والهامات الهیه . وغیرآنها آورده اند . وکتب وتألیفات بسیار نیز

دراین خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه . پس کوش خود راباز کن . وهوش وادراك خودرا دورنزدمن بعاریت بکذار . وآمادهٔ فهم این معانی باش *

﴿ اول الدین معرفته ﴾

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست . وچون خدایرا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود . پس ذات الهی را احدی ازمخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم . عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند . وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود . پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست . ومخلوق است مانند تو ومردود است بسوی تو *

﴿ لاتحیط به الأوهام ﴾

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت . وذات الهیرا ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان . ازقبیل عموم وخصوص . واطلاق وتقید . وبطور کلّ وکلّی بودن . وجزء وجزئی بودن . وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی . وبکم وکیف . وبرتبت وجهت . وبوضع واضافت . وبارتباط ونسبت . ودروقت ودرمکان . ونه ببودن بربالای چیزی . یابودن چیزی دراو . ونه ازچیزی . ونه ببروز یافتن ازچیزی . وچیزی مشابه ذات اونیست . وچیزی مخالف باآن نی . وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن یاتمیّز وتعیّن آن یاابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است . وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکورشد ونه بغیرآنها ونه بضد آنها . ومدرك نخواهد گردید ابدا بانچه در پنهان ودرآشکاراست . وبطور کلیت هرآنچیزی که درمخلوق ممکنست ودرمصنوع تواند شد درخالق آن ممتنع است ونتواند شد *

﴿ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ﴾ .

چون ذات پاك الهی را منزه ازجهات وصفات خلقیه دانستیم . وازین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم . وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم . وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدایرا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بینند . پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت درآنجانتواند بود ورود اسماء ووقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید . باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که تبوسط مقربان درگاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم . وگرنه مشتی خاکرا باآن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود . این است که انبیا واولیا نیز درانمقام بعجز خویش اعتراف کردند . مگر آنکه ایشان بجهة نزدیکی برمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته . وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند . این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند . ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

﴿ وسلام علی المرسلین ﴾

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم . پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم . خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانکه درانجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی . ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم . واز کجاییم وبرای چه هستیم . مارا مبدء کجا است وباز کشت تابکجا است . وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است . وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

﴿ معیار چهارم ﴾

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود . پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم . وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر نیور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای . ومطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بابیانات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وکوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند . ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ماازکل جهات کامل است . یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم . وبگوییم خدا قادراست مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا . وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او . وببداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم . تمامی نقایص واوصاف امکانیه را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنکونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *

پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم . وتصور نماییم که آیاهمچنان

کامل مطلق اگر اقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند . یا آنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو و بازیچه از و سر زند *

می بینیم که هیچ خرد مند باادراکی اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای جهانرا بصفات کامله موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم . وکدام نقص است بزرگتر ازجهل برنیکی وبدی وترجیح بد برخوب . که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد . وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد وبد را متروك خواهد داشت *

﴿ أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد . ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

﴿ کار هر کس بقدر همت اواست ﴾

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست . پس به بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچگونه است . تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات واز کسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند . واولئك کالأنعام بل هم اضل کشتند *

﴿ هر کونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است ﴾

واقفان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است . حیوانی است که شنیدی . ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند . وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة گفته اند *

﴿ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نگرفت سنك خارا است ﴾

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشنا ختن صانع است . وامتثال براوامراو واجتناب ازنواهی او . وبازگشت مانیز بسوی اواست . که خلقت مابایں طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود و کرم و بقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده‌ایم . پس بایدبان مقام نخستین کهاز آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت . معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او . که بسبب امتثال برآنهاواجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم . که این بازگشت همان معنی معاداست *

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ﴾

اگرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آگاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند . وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیاوریم *

﴿ هوالمسك ماکررته یتضوع ﴾

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید . صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند . ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنابی‌راکه بینی بانی آنراخواهی دید . کتابتی راکه‌بینی کاتب آنرا ادراك میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری و پیداست . وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است . یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود . مگر آنکه آن مصنوع صرف عدم گردد . وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ گوید که من صفة الله ام *
* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیگری را برمقام ذات اووادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کتابت را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار اوچیست واوضاع اوکدام است و بجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت . پس ثنا سایی اوصانع خودرادر خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لها بها و بها امتنع عنها ﴾

نهایت کار این است که اگرآن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخط اودرمیان مامعروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآیینهٔ ادراك خود اومنطبع شود . مانند آنکه کسی میرعماد یاحافظ عثمان رامیداند که بدیدن خط آنها ازخط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید . وخواهد گفت حافظ عثمان رادیدم . یعنی بدلالت اثراوواین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی رایعنی طورنمودن اثرمؤثررادر حروف به بینیم کاتب حرف (ا) را مستقیماً نوشت . این الف راستی واستقامت را در وجهی که تعلق برآن داردمی نماید . وبالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق برایجاد من است مستقیم است . وندا میکند مؤثرخود را باسم یامستقیم . واگرتوحید کند اوراخواهد گفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد . وخواهد دید که ازآن استقامت چیزی برمقام او که الف است حلول نکرده وچیزی ازا و خارج نگردیده است *

اینجا است جای لغزش ومقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شناسی درانجا خطا کرده اند . وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی و برنده تراز شمشیراست نتوانسته اندبگذرند . پس هراثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر ۰ وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن واز آنجا ظاهر وبارز نتواند گردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیات است و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی ۰ مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی ۰ خدایرا بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است ۰ واسماء وصفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته ۰ کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر ﴾

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید ۰ وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت ۰ واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم ۰ تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجملهٔ جنبندگان درروی زمین سلطنت وحکومت کنند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد ۰ که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند ۰ وچنانکه خود را برا وشناسانیده بود مخلوقات خود را نیز بر اوشناساند ۰ وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد ۰ مگر

بعدازتصفیهٔ تمام وتحصیل مناسبت * وبطوریکه گفته شدهرمدرکی را بامدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست · واین انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجزاستعداد مظهریت وشایسته بودن براینکه آن صورت الهیه راقبول کند مناسبت دیگر نیست · وچنانکه شاعری دراین مقام اوردابن انسان لباس وقالب حقیقت است *

﴿ اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴾

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواندبود · وآن انسان ازمنازلی که آمد مأمور بازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده · واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی درهنگام بروز وظهور دراین عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است ودراین دنیانیز تغییرش نداد معاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت اوقائم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهرکس بخواهد قیامت را به بیند دروجود آن کامل مطلق تواند دید · واطوارستاخیزرا از اوآشکارا تواند فهمید *

﴿ هرکه گوید کوقیامت ای صنم * خویش بنماکه قیامت نك منم ﴾

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت اومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر وباد آورنده ازعوالم بالا ونجات دهند گان جهانیان هستند · این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها گفته اند · وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین داربلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنهاست باداب واطواری که درکتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده · وچنانکه ازآنها خواسته اندباسباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند ·

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ گوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینها را که میگویم بگد امین گوش میشنوی ۰ وبگد امین دل میفهمی ۰ اگر بچشم اعتراض وگوش عناد ودل بغضناك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرنعند خود میفزای ۰ وبکار دیگر بپرداز ۰ واگر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است ۰ امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی از انبیا واولیا بهره یاب گردی *
هرگاه بخواهیم ازمقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبدو عالم تا کنون وپس ازاین را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم ۰ از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم ۰ علی هذا درانجا بهمین قدر اکتفا کنیم ۰ ودراثنای بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن گوییم *

﴿ علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

ذات صانع را که بجمهٔ جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم گفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود ۰ یاچیزی برآن واجع وداخل گردد ۰ اگرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلا واشرف باشد ۰ بحد یکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد ۰ بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وگفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است ۰ وقیام مرکب باجزا وقیام اجزا بامرکب بطور نیازاست ۰ وگفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اگر عین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد . واگر غیر ذات است پس هرگاه مخلوق است وحادث . ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد . واگر قدیم است وخالق . خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم . واگر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویاخارج کردد . ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت . وگذشته از عدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *

﴿ لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ﴾

خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خود گفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است . زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیر ازحال عدم دخول است . وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است . وهر متغیری حادثست . پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارامبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه .
وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی . آفرینش آفرینندهٔ کاملرا عزوجل اولین مخلوقی دانستیم . که اوواحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است . که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد . وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین بایدیکی ودارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد . وازمساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجزاین نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند وازنواقصش عاری وبری دارد . که درغیراین کونه آفریدن صانع باید عاجزویا جاهل ویابخیل ومانندا اینها بوده باشد . یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود . وچون هیچکدام ازاینها نیست پس آن اشرف کاینات بطور مطلق کامل . وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده ازمیان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطاروا کوار است . وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی درجملهٔ عوالم ومقامات . وبالجمله آنچه ممکن است درمراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است . وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقرمحض واحتیاج صرف باید بدانیم . بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرگزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع . اگرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غنا وربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو . زیرا که اواول عدد است وواحد است چانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیر چنان است که احد داخل درشمار نیست وواحد داخل درشمار است . ونسبت آن واحد براعداد نسبت پدراست براولاد ومانندکلی است از برای افراد *

اگرچه تعبیرات مذکوره بجزدریك مقامی بیشتر جایز نیست . وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعداد وافرادرا ذکری نیست . نه نبی مرسلی را درآنجا راهست ونه ملك مقربی را . جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابارنیست . روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم . که مطلب را قدری روشنتر کنم . ودلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اکمال نعمت برراست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم . ومرد سعاد تمند مطالعت در این سخنان را اگر از روی خدا جویی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست . وپس از آنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسارعت برانکاریك حرف ازان رانخواهدنمود . وازخدا یتعالی درخواست دارم که مرا وجملهٔ طالبان سعادت را ازخطا ولغزش نگاه دارد . والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شودنه بجدال . واینکونه مطالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود . وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس مابرای مانموده است . لهٰذامثالی دراین مقام بیاوریم . وازآنجابی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهات دیکر مبعد . پس اگرکویند زید مانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الأعلی) *

﴿ تمثیل ربانی ﴾

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است . بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی درآن ظاهراست . وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهررا یکی دیده اطوار کثرت را از آنجامنفی دانیم . وآنچه درآنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنگی میدان الفاظ وبجهة تعبیر وتفهیم دانیم . پس صانع موصوف بصفات کامله بتمام ظهور وکمال برو زاشراقی درآن مظهر اولی ظاهر باشد . بطوری که اگر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات برآن مظهر ازجهة انیت آن . وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند . خواهد گفت صانع ازل را دیدم *

درخودمان به بینیم . زید درآیینهٔ بزرگ بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زیدرا غیرمرئی دانیم مگراز راه اشراق وظهور درآینه که بدیدن عکس درآینه توانیم گفت زیدرا دیدیم *

زیدرا ازاین تجلی واشراق درآینه تغییری درذاتش حادث نگردد . وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهورند ارد . وبلا کیف ظاهرشود . وآن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه ممکن است درآینه نمودارشود حاکی ونماینده است *

مقام مظهر راباز یدمقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك بر چیزی نیست . وهیچگاه جهت غنا وبی نیازی اورا از زید نتوانیم دید . که در هرآنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است . واگر اوخودرا ازمقابله بازگیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم گردد *

﴿ اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها ﴾

عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام ۰ وگرنه سخن باریک است و جهان تاریک ۰ و این بحر بی کران را در ظرف الفاظ گنجانیدن نا متصور است چنانکه گفته اند *

﴿ معانی هر کرا در حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید ﴾

﴿ گر بریزی بحر را در کوزهٔ ﴾

﴿ چند گنجد قسمت یک روزهٔ ﴾

اگر صورت زید که در آینه است بگوید من در ذات زید بودم و در آن پنهان بوده ازآنجا آمده‌ام غلط گفته است ۰ و اگر گوید او پدر من است ۰ و از آن متولد شده‌ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده و بر او است پیوستم خطا کرده است ۰ زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود ۰ بل تجلی کلی که فعل او است مبدء آن است ۰ و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست ۰ چه اگر هزار آینه در مقابل زید بگذاری وجهی و شعبهٔ فعلا از آن کلی در هر کدام از مرایا ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نگردد و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق کلی نیز تغیر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است و عکسی است منفصل از شبحی که منفصل از صورت متصله بزید مقابل است *

اگر در این تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا شناسی و دیگر مطالب دینیه بر ما روشن گردد *

عمران صابی که از متکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین در زمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد ۰ در انجمن خلیفه که انبوهی از مردم بودند از ﴿ رئیس اسلام ﴾ که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن سؤالات خویش پرسید ۰ که آیا خدای در خلق است یا خلق در خدا است و باین عبارت گفت ﴿ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ﴾ آنجناب فرمودند ﴿ اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك ﴾ خبرده مرا

از آینه که آیا تو در آن هستی یا او در تو است . عمران از ایراد جواب درماند . و پس از سؤالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد * چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی . بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب و بزم انس الهی است . عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام که در آنجا نه ملك گنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید تقدیس و تنزیه باید نمود . ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای آشکار و هویدا باید دید . ولی پرده‌ها را باید برداشت و بیکانکی را بیکانکی رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و بردوستان خویش رؤف و رحیمی . پرده را از روی خویش بردار که یکانه و بیکانه جمال ازل را مشاهده کنند . و از شك و انکار بگذرند . لا والله آینهٔ یکانه جمال ترا نماید *

﴿ پرده بردار که بیکانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ تو بزرگی و در آینهٔ کوچك نمایی ﴾

﴿ معیار ششم ﴾

ببداهت ادراك و ضرورت عقل درك روشن شد . که صانع ازل و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است . و کمال الهیت او را شایسته چه بود . و حد ممکن مخلوق تا کجا است * اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیك تأمل کنیم . و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم . و حدود خود را بشناسیم و تجاوز از آن را جایز ندانیم . تا رحمت الهی را مظهر شویم . و تکلیف و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم . و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم . و از مشقات

وگریبتهای غربت بازرهیم . وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم . ومصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *

﴿ فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به ﴾

﴿ وبصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که از کوه آید ودروادیها و بیابانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب راد ریابند که این اختلاف درکمی وزیادی آبهادر وادیها ازقصور و بخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودیة بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدایرا بجز اوصنع ومصنوعی نیست . وسراپای عالم فاحبیت ان اعرف اواست . جمال مطلق ازل است ونور کلی حضرت لم یزل . وظهور کامل وتام اوعز وجل است ومرآه نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اگرآن نور کلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است . وهمچنین است اگرآن نور دویم رانیز نوری باشد وجمال ثانوی رانیز جمالی باشد . تابحدی که عالم کثرت را گنجایش نماند کی از آن تجلی شود . وآن وادیهای طولانی رایارای تحمل وظرفیت از آن سیلهای ربانی کردد .

مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهار میرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدراست برسد *

تمامی آینه هازید رامی نمایند لکن وسایط رانیز خواهند نمود .

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرگی را در مقابل خویش بگذار وعکس خودرا درآن بنمای . آنگاه آینهٔ دیگری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی . پس به بین که درآینهٔ دویمی سه چیز موجود گردد خودآینه وعکس آینه اولی وعکس تو . ودرآینهٔ سیمی که بمقابل دویمی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد . اینها که گفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت برنوع مطلب . وگرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است . وکثرتها که ازتعدد مرایااست برحسب کلیات است . واگرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *
مثال آینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرگاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق استآینه های چند بگذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند . وبااین همه تعدد وجه زیدراوجمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نگردد *
﴿ وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴾
این گونه حکایت را که آینه های چند جداجدا ازیك آینه نمایش آورند حکایت(عرضیه) گویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیگر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) گویند . وحکایتی دیگر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنگونه حکایت را (طول درعرض) گویند . وتمامی موجودات درخارج این سه گونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را گنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است . واهل حق را در این مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشنا سانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید . وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع گردید . واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد .. وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیبش گفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است . وهر آنچه از بدو خلقت تانهایت امکان واقع گردد بوساطت اواست *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیگر نکنیم . اگر مناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست . که اینگونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد . نام آن واسطه ومظهر کل را تو میخواهی عیسی بگذار وآن یکی موسی بگذارد وآن دیگری ابراهیم گوید ویکی دیگر آدم نامد *

﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است . که هرکدامی معرفت ناقصه یك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند . وچون خواهند سخن ازفیل گویند وآنرا بشنا سانند اوصاف پای وگوش یا کردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شنا سانیده اند

﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآگاهی از تعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعدد تام و کامل باید باشد . ظهورات اورادر مرتبهٔ دویم اشراقی درآیینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آیینه هادر عالم اجسام انبیا و رسل وهادیان امم نامیده شدند *

تجلیات اودر مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر ومرایاظاهرآمدو باقتضای وضع حکمت الهیه وبجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان . یکی ازآن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آیینه های دیگرنیز درآنچه حکایت کردند درست کردند . واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را ازمرآت نخستین اخذ کرده ونمودند . ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنهارا بشایستگی بشناسند *

درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی ازحالات واطوار ربانیت که حکایتی بود ازمقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند *

﴿ باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اگرباشدندانم چون کند ﴾

این است که اگر پیغمبر آخرالزمان راکسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چراعبودیت خودرا پیش انداخت ودر نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش ازرسالت او بیاورند که باانهمه اطوار وآثار الهیه بندگی اورافراموش نکنند *

﴿ اشهدان محمداعبده ورسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهراولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدانیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهرشود . ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم کردپده بوداصطفاواختیار کرده اورابذات خود اختصاص داد . واورابه ﴿ مختار ومصطفی وصادق وامین ﴾ وجملهٔ نامهای نیك خواند *

اکرترا چشم بیناودل آکاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه آن واسطهٔ اولی راباشراق وتجلیات خوددر تمامی مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه هست . ودرهرچه بنکری شواهد وجود ونمایندکان جمال وجلال ومرایای اطوار کمالات اوراخواهی دید که نبی مطلق اواست وصانعیت خدا را بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کنند ونفرستاده است اورا مکر برای رحمت برعالمین ﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است * چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که درعوالم ظاهر کردیده است بجزا ونیست توانی کفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است . وسلطان اقالیم دهر وزمان . وبجزاو درسر یرملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك کاه وافسری نیست ﴿ مافی الدیارسواه لابس مغفر * وهوالحمی والحمی مع فلواتها ﴾ یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل رادید وبراوشهادت داد وچنان کفت *

در آسمان سواراسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق کفتندی . وحکومت باستقامت میکرد وچنك مینمود چشمهای اومانند شعلهٔ آتش بودی . ودرسرتاجهای بسیارداشت . ویك نام مکتوبی داشت که بجزاوکسی دیکرآنرا نمی دانست . اوراالباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن راکلام الهی میکفتند . وکروه آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سراو میرفتند . وبرای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . وتنکهٔ قهر وغضب الهی را که برهمه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد . ودر جبه و پهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد . وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست . وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی وثنا سایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید . ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده اند معلوم نشده و بخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . وهمینکه توحید واطوار خداشناسی که اساس و بنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوار آن نیز ناقص و کج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین در طبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار گوشهٔ را بنانتوان کرد . درختی که درروی زمین روییده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجزاز تباهی بارنخواهد داد *

﴿ مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت ﴾
﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که ازاسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله گفتند واورادر ذات خدا گفتند واورا خدا گفتند . مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

﴿ درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت ﴾
﴿ حرمت ذات تونشناخته گفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرگیست . وهر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خداوبازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را ازیك عضو کاوبنی اسرائیل ﴿ که برمرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا از عیسی سخن کویم این عیسی پرستان حیرت کنند . ودانند که ماخدا وعیسی رابهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجزازاسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ور وشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور و بدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا و بالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع در اجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیکر کویم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نور است چنانکه در مراتب عالیه ودر خاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که ازکثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور و وجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

﴿ سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾

مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر ومابه الاستمساك نور است . وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *

﴿ سیاهی کربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴾

اگر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نگردد . چون چراغی را درخانهٔ بزرگی بگذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوار های خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود . وبالعکس اگر آنرا درطاقچهٔ بگذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

﴿ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ﴾

چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجایی رسد که نور درآنجا ناپیدا شود . وبقدری باشد که هستی آنرا نگاه دارد که درانجا بعکس اولی نوررا وجودا موجود وحکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *

چون خدای صانع مختار است اثروصنع اونیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثرخویش باشد . واین صفت اختیار جز درترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیراست ودیگری مبدء شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت خویش دراین عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامرخودرا بانهارسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نورظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان رابامتحانات واختیارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل درا ك قرار داد . ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان ورا هنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند و پرده برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات رابایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مگر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

﴿ همه نواب اواند رعوالم * یماضی در نبی وآینده عالم ﴾
﴿ تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه ﴾

این کرهٔ خاك زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

﴿ وفی الارض قطع متجاورات ﴾
﴿ ولذرکست این آب شیرین وآب شور * برخلایق میرود تانفع صور ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرکونه تشریف وتکریم است . وآن آیت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را ازاین عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

﴿ کهای بلند نظرشاهباز سدره نشین ﴾
﴿ نشیمن تونه این کنج محنت آباداست ﴾

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی · وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی وپی بر چگونگی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج را در این عالم پست تصور کردی · تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که از صفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید · وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات در هر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید از جانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها گذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم گردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید · ودر ضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان را بار یاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا از بدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین گردیده است · همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کدورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واگر در اینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دور مانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهر اعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند گوش نکن وآنها را در دایرهٔ اهل ادیان

مشمار اگرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی و یا خرستیانی باشند *

﴿ نقطهٔ دینت بنودم هان سهو مکن ﴾
﴿ ورنه چون بنگری از دائره بیرون باشی ﴾

بزرگترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است . ودر هر زمانی سنت الهیه بر اجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندگان بوده و بدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت . وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنها ودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمگر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز گشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید واز انطرف سامری برای بنی اسرائیل گوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل گمراهی جستند وآن همه فتنها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

﴿ ان هی الا فتنتك ﴾

خدا قادر بود یهودان را ازاهانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اگر اواز جانب خداست وتابعان او پسر خدایش میخوانند چرا دردست مابد یگونه مغلوب ودر مانده اش ساخت وآنها را ازاین کارها باز نداشت مگر برای آنکه امتحانات خودرا در آنها جاری سازد *

خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعتزا بریك طور

ویك منوال جاری کنند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوق که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنها را بسبب گمراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضاع شرایع حاصل میشد بانواع عذابها وبلایا مورد قهر وغضب خود ننماید . والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بگذارد وهیچ اسباب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولوشاء لجعلکم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مگر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك . وشرح آن رادر اینجا گنجایش نیست . واگر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خدای رادرایام ماضیه وقرون سالفه خواهد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحان واختبار آگاهی حاصل خواهد داشت *

﴿ معیار دهم ﴾

درمعیار سیم گفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی والهام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد گردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است . بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسطهٔ کبری است *

پس اینکه گوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا عین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها . چنانکه گوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیکل خدا

وامثال انیها که لایعد ولا یحصی است تماما بر عنوان وارداست . واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخدا تواند اشد اختصاص بخدا داده میشود . که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین روح وذات ونفس که بمعنی بیت الله وهیکل الله وروح الله وذات الله ونفس الله است . ومع هذا اینکونه نسبتهانه چنان است که هر کس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اگر باذن خاص ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد*

واگر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اگرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

﴿ پایان سخن ﴾

اگرانصاف راباهوشیاری تاآخراین میزان همراه خودآوردی وسخنان روحانی مرا که همه مطابق بالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است بگوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامردین واطوار خداشناسی برتومنکشف گردد *

هرگاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات بیان میکردم بعضی ازآن چیز هایی راکه ازمقربان درگاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده ودراین مقام عجایب بیان رامینمودم چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

﴿ والحمدلله علی ماهدانا ﴾

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف . ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف . واساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر گیریم تاکراه نشویم . وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم*

اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم . وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم . ودرکار دین نیک تدبر کنیم تاازورطهٔ حیرت رهایی جوییم *

پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماتدین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *

اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطورکلی بردو کونه یافتیم *

کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرکونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *

این کروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ·
وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران
بیشترند · ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان
ادیان ومذاهب گفته شود *
بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان
در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *
برخی دیگر از آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان
وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن
واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونار رومانند آنها را طریقه
ومعتقد خویش ساخته اند · مانند دهریه وزنادقه وملحدان *
جمعی دیگر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب
ونحل آشکار او پنهان هستند · چه درمیان اهل ادیان اشخاص
بی اعتقاد موجودند · همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف
اسلام نیزازآن کسان بسیارند · وآن کروه اگرچه ظاهرا دعوی
تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی
که‌درمیان آنها هستند منسلك میدارند ولی درحقیقت معتقد بهیچ
چیزی نیستند *

﴿ اساس بی دینی ﴾

اساس این کار چنان است · که خدای حکیم وعلیم امر دین را
بااینکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز
برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش
نموده است *

﴿ بل طبع الله علیها بکفرهم ﴾

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار
کبزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار
سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکنند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم الهی برما عنایت شده است معین نماییم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

﴿ ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول ﴾

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشر به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکنند . وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالک شده اند . ودیگران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

﴿ نفس اژدرها است او کی مرده است ﴾
﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترک کنندگان دین وآیین بطور مطلق بادراک وتمیزی که مشابه است بادراک وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند . این یکی آن رابد وآن دیگری این یکی را غیر معتمدی شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است وپیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

﴿ وهم يتلون الكتاب ﴾

ملاحظه بکنید ازیك توریة وموسی که اولا خودیهود یهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع گردیده است . پس ازآن عیسی آمده ومیگویند گفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییر احکام گذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود . مع‌ذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتورا تیارا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند . کلیات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرهاوختنه وطلاق وقربانیها وعیدها وغیر آنها را بکلی تغییرداده اند . بحدیکه روز آسودگی را که در ایام هفته در توریة روزسبت قرار داده وچه قدرها تأکید درآن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اگردرست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است *

گذشته ازاین ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه هاوطوایف اهل ادیان را . وازیکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارند کان جاه ورياستند . وصاحبان کبروحرص ونخوت . بند کان دنیا وما یلان برجمع کردن زخارف دنیا . ومرتکبان باموری که خودشان مردم را ازآنها منع میکنند . وتارکان اموری که مردم را برآنها مأمور میدارند *

﴿ ناورده بصبح درطلب شامی چند ﴾
﴿ ننهاده برون زخویشتن کامی چند ﴾
﴿ درکسوت خاص آمده عامی چند ﴾
﴿ بدنام کنندهٔ نکونامی چند ﴾

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تار کان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که ازانبیا واولیا میشنوند . ومی پندارند کهاکثری ازآن معجزات اموری است که خارج ازصورت امکان است وجملهٔ دیگر ازآنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد . وچون مقصود وبنیان کارآنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها ازپیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

﴿ درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون ﴾

پس از آنکه عیسی وموسی وسائرانبیارا تنزلا ازبنی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند . وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد درعالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس ازابنای جنس خودکه پیشتر از اوآمده وسخنی گفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

﴿ وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین ﴾

بعضی ازمؤلفین آن گروه چه دراور وپاوچه درجاهای دیگر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها گفته اند . هرکس طالب باشد مراجعت بانها مینماید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه . پسر خدار امشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد . این مگر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است . عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری گردید کدام است . از سنك شتر بیرون آمد آتش کانسان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردگان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح گفت یاجسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست . وازین گونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میگویند *

﴿ الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴾

باالجمله آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان وردراهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

﴿ معیار دویم ﴾

آن گروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم . وازطرف دیگر صاحبان ادیان ومذاهب را بااطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام درائبات حقیت خود می آورند دیدیم . وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم . ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوری که دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیگررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

﴿ فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت ﴾

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هو لناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

﴿ شب تاریك وبیم موج وگردابی چنین هایل ﴾

از یکسوی گروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی . اکنون کاررا باکدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین حقیقی وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچگونه از زبان طعن وتعرض طوایف واقوام دیگر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچگونه مصدق خواهند داشت *

﴿ معیار سیم ﴾

پروتستانها درین میان چه میگویند . آیا حق دارند دراینکه بعد ازگذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجز یکی ازآنها درنجات نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های دیگر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند . وترك کنند آیین جملهٔ آنها را وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن گویند بی آنکه ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده باشد *

ازایشان میتوان پرسید که آیا گروه نجات یافته در فرقه های عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه . اگر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیگر آورده اید چه میگویید واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود . واگر تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درگمراهی بودند پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *

تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

احتراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا گفته اند ومن ذکر آنگونه سخنان را دراینجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که ازروی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم و برصاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند بانصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنگونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست *

نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری دراین زمان از پیش نخواهد رفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیگر آوردند و کردند آنچیز یرا که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم یخف علی ذی حجی ﴾

عجب است که آن گروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن دعاهارا درهنگام تزویج دختران یادر وقت خالی نمودن مردکان ببرهان اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نگردید . وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند باینکه دراینخصوص نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست . وملتفت نیستند براینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اگر غلط است هردو عمل غلط است واگر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد . ومع ذلك کارهای دیگر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است *

اکنون را ازاین سخن بگذریم که مارا کاری بزرگتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فراگرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم . در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنگی خود را یابیم . این وجودآلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم . بحظائر قدس رسیم . روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر کنیم . عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنیم . وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم .

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم ۰ آتش فتنه های کراهی را بخلت خدای کلستان کنیم ۰ بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم ۰ اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم ۰ هرمعبودی را بجزازخدای واحد باطل وتباه دانیم ۰ خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

﴿ من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ﴾

﴿ نی نی بحبهم تمام است بحبونه کدام است ﴾

﴿ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴾

﴿ معیار چهارم ﴾

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواندبود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامریست بس آسان ۰ لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شد زیرا که در آنروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد *

﴿ آه اکرازپی امروز بودفردایی ﴾

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین به بیند وتصدیق نماید ۰ مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد ۰

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ ازد وازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد . که این کار مسلمانان چیست که سنگهای چندیرا بالای هم گذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند . درجای دیگر مانند شتر هروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الأمر کما تقولون ولیس کما تقولون فاتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنا دقه و بی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که . هرگاه کار چنان باشد که شما میگویید . یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست . شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند گردید یعنی هرکسی زندگانی خودرا بخوی باخرمیرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك و بد وارد آید

فقط هرگاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میگویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید گردید *

﴿ معیار پنجم ﴾

اکردلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد . وهرکا، که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود . واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختکی ومجعولی نتواند بود . واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی واداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی . پس زینت دادنفس امار بسوء درنظرهای آنها نعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودکی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را . ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پر نقش ونگار ﴾
﴿ در الهی نامه گوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

گمراه کنند کان درمیان هرملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برد اشتند . وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند . وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون گفتند که مسیحیان ومعلمان در وغگوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه گردند . وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل در امر دین بابصیرت و باهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع وتوصیف و تنزیه اوتعالی ودانستن اینکه ما را برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که درهر حال بی دینی بکار مرد خرد مند نخواهد آمد . و بختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان و بسیاری از آنها را درخارج خداپرستی یافتیم . ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیافرید . وقباحت وشناعت معتقدات شرک والحاد آمیز آنها را دیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم . وهرگونه خطا ونسیان از ما صادر میشود وهیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . وناچاریم از اینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس رامطلوب است . کسانی راپیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر . اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویند ازاو گویند وهرچه کنند بامر او کنند . وخدارا بشناسانند امانه بسخن . بگویند خداعالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند . وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا برما بنمایند . بگویند خدا حکیم است وحکمت اورادر افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند . بگویند خدا غفور است و بر ما ببخشایند . وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن رابرای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر برهمه چیز درشناسانیدن خویش برمخلوقات بنحو اکمل صورت کیرد . ونیزاز مساوی عیوب وازمعاصی وذنوب مبراومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قراردهیم وهرچه کویند ازخداد انیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی بایشان دشمنی باخدااست . وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند . و کتبی آورده وآنهار اباالهامات الهیه منسوب داشته اند . وناموس وآیینی کذاشته اند . وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بسا ناتی قولا وفعلا کرده اند . ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آینها وآنچه از آن وسایط بمار سیده است (سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم . که اعتنابآیین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیکر ومخالف آن دوکروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان * موسی وعیسی ومحمد * علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه رابابد بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نمایم وواسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمدو کفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان گویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *

چون موسی وکتاب اورا علی الأجمال هر سه گروه قبول کردند ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اگرچه اسلامیان را بدرحق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدر یکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واگر بکلی نیز نزاع آنها را برندارد یك قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت در یکی ازآن سه گروه فی الجمله معلوم گردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیگر کدام یك ازآنها برائیات مدعا قادر خواهد شد *

شخص یکانه

دراین هنگام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه گانه بود پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای متداولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اگرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او رانیز درصف عیسویان نشاند وازراه توسع اورانیز عیسوی نامید . اگرچه درواقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیق نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیگر گویند وهمدیگررا مردود دانندهمه درراه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنگاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بابرادری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز برمصاحبت وگفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه برمقصود مانیز تواند شد *

﴿ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ﴾

آیاشماعیسی مسیح کلمة اللهوروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر شمادر جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن اوخبر نداده است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

تومگر صحبت میزان الموازین رانشنیدی وندانستی که اکنون سخن درتعیین دین حق درمیان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شمعا باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ماوتصدیق وتکذیب ازما تمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دوخصم منازع محل اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون رادر موسی وتوریة اتفاق اجمالی داریم *

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطواراو وابن الله بودن اوو دیگر مطالب خود مانرا مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق قرآنی هم نیستم *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتوخیلی ممنون میشوم ازشما که ازعهدهٔ این سخن برآید ولی هرچه میگویی ازروی انصاف بگوی وهرچه می آری ازروی انصاف بیار *

﴿ عیسوی ﴾ ١٨٧٠

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة دریکهزار وهشتصد وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که درکتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند متولد شد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان بانتخاب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة ومانند آن چگونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای یهود اورا انکارکردند ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن انکارش کردند واذیتها نمودند وبالأخره بدارش کشیدند *

﴿ مسلم ﴾

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه ازکتب سماویه وظهور آنکونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار کنند وگذشته از انکاردرصدد آزار او برآیند راستی عقل درتصور وقوع این امر قدری ایستادگی میکند ! *

﴿ عیسوی ﴾

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است وازاینکونه وقوعات در دنیا بسیار شده است *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب اکنون بگو به بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی نباشد ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

چه میگویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرگونه تأویل وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب پنجم یوحنا صریح گفته است که اگرموسی را باور میکردید هرآینه مرا باور می نمودید زیرا که اودرحق من نوشت *

﴿ مسلم ﴾

تو میگفتی آیات بسیار در توریة وغیر آن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکوبی وما شرط کردیم که بجز ازتوریة دلیل نکوبی که هم اکنونرا محل اتفاق ما است وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

﴿ عیسوی ﴾

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنا نبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

﴿ مسلم ﴾

اگر آیات شما ازتوریة وغیر آن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا ﴿ میزان الموازین ﴾ نوشت اگر بخواهید رجوع بآن کنید . وانیکه میکوبی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی وانجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شما است *

﴿ عیسوی ﴾

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چگونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکوبید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مگر عیسی وانجیل ما وشما یکی نیست ؟ *

﴿ مسلم ﴾

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ما وعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیگر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌ئی دارد ما تاحال نفهمیده بودیم که دو عیسی ودو انجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میگویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق او است پیغمبری است از اولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها . که در زمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغگوی پیدا شدند وآیین او را تغییر دادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای او را در حق پیغمبر ما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فرا گرفته بود پنهان شدند . اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر او را کافر میدانیم . واگر غیر این است واو پسر خدا ودر ذات خدا است وتعین خدا است پس ما را معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ما با آن توحیدی که نمونهٔ آنرا در میزان نخستین ﴿ از میزان الموازین ﴾ توانی دید داخل در دائرهٔ شرک والحاد نتوانیم بود . وجدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد از عیسی نوشتند ونمیدانیم چگونه نوشتند وتحریفات در اصل وترجمه‌ها کردند از اینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد .
دیگر نگویید چرا دو عیسی ودو انجیل میگویید *
میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگرچه وقت تنگ است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم . بگویید به بینیم

چه خواهید گفت *

مسلم

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقه ایستاده وچند آینه گذاشته ایم که اورا نمایند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اوراتو اینم دید . وآینه های مذکوره بیك طورنیستند اولا در بزرگی وکوچکی اختلاف دارندو ثانیا یکی ازآن آینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن وبعض دیگر بااینکه بزرك هم باشند کج نماومعوج ورنگین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن باعوجاج یارنك شده یاتاریك یابزرك از اندازهٔ خلقت وبااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل رامینمایم وآنطوراست که مامی نمایم *

حال عیسی نیزبی کم وزیادچنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الأمر شناخته اندوباقی دیگردر شناختن وشناسانیدن او درغلط هستند وهرچه میگویند باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ماو پروتستانها وعیسی کاتولیك وروسها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی درخارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

عیسوی

دیگردرخصوص عیسی چه میگویید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن اوخبرداد ؟ *

مسلم

از قبول کردن مااین سخن را بشماچه فایده میرسد . اکنون ما می گوییم همانطوری که شماگفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیز دآنکونه وصریحتراز آن را خواهیم آورد . واگر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی مانوشت نه درحق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند کاهی جنك با او کردند و کاهی که عاجز ماندند جزیه و باج وفدیه دادند با اینکه شنیده ایم که شما میکویید پیغمبر شما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کار همانطور شد که شما میدانید وآنطور شد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما باشما در یك مجلس تمام نشود برا درانه دراین مطلب کفتکو خواهیم کرد . وخواهش دارم مجلسی دیکر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از ین صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اکر واقعا تعصب وتعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بکذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودراین مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ درمجلس دویم عیسوی بمسلم کوید ﴾

شما کفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بکویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعاچگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یاخداو پسر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میگویید الهامات الهیه است وخبرعیسی درآنجا موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تأویل میکندپس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت ونسبتهایی را که درحق او گفتید سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکارساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه ازالوهیت اوسخن آوردی پیغمبر خدانمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبرفرستاده شده بر بنی اسرائیل تنهامیگویید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . واز یکطرف نجات جهان وجهانیان را از گذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براومنحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا راواحد وموصوف بصفات کامله ومنزه ازهر گونه نقص وتغیرحال میگوید . وازاینطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از اوتولید میدارید . درجایی انکارنسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل راتابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشمارید . ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد . وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید . که بعضی از این مثلا قضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد . ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان کرده بد لخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میدارید . راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم . وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشماها وارداست تواند کرد *

﴿ عیسوی ﴾

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه . وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیز دهم بیان این مطلب را کرد *

﴿ مسلم ﴾

درصحبت باشما مگر انصاف وبی غرضی راشرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میگوید باملاحظه وتأمل بگوید بهتراست . بنابرین نیست که هر کس درمخالف توحید وخداشناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبگوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وگفتگو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واوقرآن را ترجمه کرده است نخواندهٔ که درآنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شمادر حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان از بلهان واحمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سر زنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شمادر این مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را درجواب زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *

وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما از اینقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

و بنوت و چه در استخوان عیسی در ذات خدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی . وهیچ خرد مند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت . وهر کتابی را که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را دراین مجلس متروك بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیگر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که بااهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که باانصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بماندهید که ماهرگز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میگویید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است . بهر حال قدری هم باشما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تاخدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بکناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص کناهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد . وچون مسیح کناهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است ودر ﴿ میزان الحق ﴾ مانیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وکناه تواند شد . ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا که حال انجیل وتغییرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمهٔ شماهم میدانید وماهم میدانیم وچنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد . وکذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود . خصوصا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیل بیاورید . علاوه براین از انجیل شماد لیل داریم که عیسی نیز اعتراف بکناهکاری میکند . وهمین سخنان متناقض است که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

از کجای انجیل بر کناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجلیها ونامه ها ورساله های آنرا ازاول تاآخر خوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میکرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند . درباب سیم لوقا میکوید هنکامیکه مردم غسل تعمید میکرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان کشاده

شد . ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاگردان را نماز آموخت . وکو یا تمامی عیسویان درنماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . وچون درنزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامروز شماهم آنرا معتبری دانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمةالله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تومقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت توچنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امروزهٔ مارا درامروز ده . گناهان مارابه بخشای چنانکه ماگناه کنند گان برخودرا می بخشایم . مارا داخل اغوا وگمراهی نکن . تاآنکه مارا ازشریر رهایی دهی . چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست . آمین *

﴿ عیسوی ﴾

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

﴿ مسلم ﴾

این است که من درخصوص رعایت شیوهٔ انصاف تأکید دارم شمامیگویید انصاف باماهست لکن اگراز انصاف بپرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وتأکیدامر باقامهٔ آن نمودالبته خودعامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

﴿ عیسوی ﴾

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است . روزه گرفت ونماز کرد گرسنه میشد سیرمیگردید میخوابید بید ارمیشد سجده بخدای میفرمود ومعجزه می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

مجری برمن داده نشد . وگاهی عاجز ودرمانده میگردید همچنانکه یهودان انقدر آزارها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود . ومانند این کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است . وفی الواقع کار مسیح سری است ازاسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت دعای مذکوررا باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آنرا نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید . که هم توحید وخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشنیده باشید . وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت وپیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿ بیبل ﴾ را وتعیین صحیح وسقیم ازآنها را بیک قاعدهٔ کلیه . وهکذا جملهٔ اطواردین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان درروی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول درامر دین وخدای پرستی تصور توان کرد . جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان کویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی ازعلم یقین بعین الیقین وازآنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح ازشما خشنود شوند . دلهای شما ازتنکی بازرهد . چشم شما بینا کردد . کوش شما شنوا شود . مهر ازدل شما برداشته شود . ومهر ومحبت حقیقیه برآن بکذاشته آید *

ای برادرمن میفهمی چه میکویم . بجزشریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها کرفته نکن بادل پاك تدبر نمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعند زایل نکردد *

﴿ میزان الموازین ﴾ را از روی بصبرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی . خود را برای روز جزا آماده دارو بدان که در آن روز پشیمانی سودندهد *

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا برکناهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محول داریم . شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . در اینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند . که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل بر معجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد ازسه روز ازقبر بآسمان رفت ازانیقرار پس درحیات خود هیچ معجزه ازاوظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه ها است معتبر نیستند . دراینصورت شمادر جواب چه میکوید باینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرادر جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکوید *

﴿ عیسوی ﴾

شمارا می خواهید بزیر رکاب بکشید . من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی رابشما نشان دهم . حال شمارا باسلام دعوت میکنید . وپس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکاراست درمقام

اعتراض برعیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان متعند رادر مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آوردراستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *
﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی وفر بهی ولاغری ﴾
﴿ انظرالی ماقال و لاتنظرالی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصود م جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنراتوانستم خواهم کفت واکر نتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادردنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانید از تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما اززبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیاشما میکویید معجزات پیغمبر شمارا بجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر از روی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

گرفتیم که این مطلب چنان است که میگوئی فقط از شما میپرسم که اگر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم وگفتهای اودر خصوص پسر پاك خود . وهمچنین در بکر بودن او وعصمتی که دراومیدانید . وخبرها وشهادتهای حواریان یاخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی . بشمابگویند که همهٔ اینها که شمامیگویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که گفت هیچ علامتی برمن داده نشده است . وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام الناس جایگیر نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند . وانجیلها و نامه ها ورساله هاازرأی وخیالات خود شان نوشتند . واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتو اند بود شما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست . ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعند گذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد . ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴿ کوردل راکه مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴾
﴿ دل کراه پاك نتوان ساخت * سفها را حکیم نتوان کرد ﴾

آنها همان کسان هستند که باوجود دانستن اخبار عیسی از توریة وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خود شان افزودند وبالاخره نیز میدانی که چها کردند *

﴿ مسلم ﴾

بدنمیگویی ولکن پیشتر نیز بشما گفتم که مرد خردمند سخنی رانمیگوید

که اگر عیناً آن سخن رادر رد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبرما لجاج وعناد میورزند . وبااینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیقی وایمان آورندگان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند . که آن پیغمبرعظیم الشان خواهدآمد . وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد . وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود . ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عار جزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیگر حقارتهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموار نکردند . واکنون چگونه میشود که ایشان گذشته ازاهل انصاف آنهازیر بارتکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها برترك اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند . درجواب این سخنان که برشما وارداست چه خواهید گفت ؟ . اکنون اگرشما انصاف وتدین دارید ومقصودشمامطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعدا گرلازم شد بازصحبت خواهیم کرد . باهمدیگر ان شاءالله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا سپردم . آدیوٴ *

﴿ معیارنهم ﴾

دلائل حکمتی وراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهر کونه تغیروزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر وحدوث ونقصان را · بابداهت عقل درك وضرورت مستقیم ادراك · ما را راضی تواند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را · بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم · که عبادت خدای را بجای آوردی · نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده میفرمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی · ودرجاهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا یست که مرا مبعوث کرد · بل ابدا نسبت پدری را بخدای نداد که خدارا پدر گفتن هرگز روا نبود ﴿ وآنچه از این گونه مقولات انجیلیان آورده اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندگان بعد از عیسی ناشی شد واز ترجمه هایی است که تغییر دادند واگر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴿ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت را بود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال و جمال الهی بود وایمغنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدا بود وهست ودرنزد خدا بود وهست · ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواند هم بشود · زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد · بل اگر حقیقت کار را بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیر از مسمی است بالبداهة *

﴿ شهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال از فعل صادر و بر آن متفرع است ویا از مصدر که آن نیز فرع است از فعل · ملاحظه کن از قواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن گردد · از فعل تو که نَصَرَ است یا نَصْر درهنگام یاری کردن این فعل از تو صادر گردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد ازآنکه نبود . پس بهمین که ازآن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و برآلت نصرت منصر صادق آمد . وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود . وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعددهٔ زید که آن زید ازجهة ذات متبارئ ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکریك ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور . واین مطلب را درخود آشکاراتوانی دید .

﴿ وفی انفسکم افلاتبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تاخدای را بشناسی ﴾

خدای را ازآنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن . خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است . واو را زمان ومکان وجهة و رتبت امکانیه نیست . اثر صفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلمهٔ خدایرا حدود واعراض نیست . وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی . وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیگریراموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه ازیکی بیشترنیست . وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا کردد وکثرت حاصل کنند . وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند . تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه ازآن نقطه نوشته شد . وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آنرا

نقطه علم نهاد . وجهان را بدان نوشت والی الأبد مینویسد *

﴿ العلم نقطة کثرها الجاهلون ﴾

﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او همان ﴿نقطه﴾ است . که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد . واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا در ابتدای آفرینش بجزیك کلمه بیشتر چیزی نیافرید . وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت وبافظ غیر منطق . وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیرموصوف وباللون غیر مصبوغ . وبالبصر غیرمحسوس بری عن الامکنة والحدود مبعد عن الأقطار . محجوب عنه حس کل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست . وبلفظ بنطق نیاید . وبشخص مجسد نیست . وبتشبیه موصوف نکردیده . وبرنکی مصبوع ورنکین نشده است . باچشم محسوس نیست . ازمکانها وحدها بری است . ودور از جمله اقطار . حس هرصاحب توهمی از اودر حجاب است *

اینکه کفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت میرهن است که ﴿ مالا آخرله لااول له ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد . وبالجمله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن کوییم از مطلب بازمانیم با اینکه مارا کیت

سخنگوئی در این میدان لنگ است وزبان بیان کنگ *

﴿ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی ﴾

﴿ لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه درنزد خدا بود وآن کلمه خدا بود ﴾ عبارتیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تغییر دادند . واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه رابمتکلم گفتیم . وتصور نمیتوان چیزی را که غیرازذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد . وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی دراصل انجیل . وواضح است که آن کلمهٔ خدا بود . ویوحنا برای تاکید بعداز ان گفت واین یعنی کلمهٔ خدا درنزد خدا بود . ولفظ بود نیز درانجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره درنزد خدا بود وهست وخواهد بود . ونزد خدا که گفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است که یوحنا میگوید ﴿ هر چیزی ازآن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات درآن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴿ وحیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴿ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴾

﴿ نور نیزدر ظلمت درخشان شد وظلمت نوررا ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبارآورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت و وساطت اورانپذیرفت وموجب سرپیچی کدورتها وشرارتها ونادانیها درمراتب امکانیه همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیاردر مخلوقات خود وبرای پیداشتن نور خود آنگونه

سلطنت راباو عطا فرمود . واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است . واگر اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لااقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف و بی غرضی آنرامی خواندندی . واضح وآشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا . باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ ازعبرانی تواند بود . وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید بزبان عبرانی است . که هیچ پیغمبری مبعوث نگردید مگر بلسان قوم خود وعیسی بالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل گفته شود *

یوحنادر انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان از حالات مسیح میپردازد . و برای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است . انجیل کتابی است آسمانی ومطالب اوهمه حکمتهای الهیه است و بیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها . نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات ازکسی که کتاب مذکور برای اودر حیوة وی نازل گردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود ندروایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة ازاین قرار است که گفته شد . ودرنزدشخص هوشمند نیزاین مطلب آشکاراست . نهایت کاراین است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت و برمردم چنان گفت یاچنان کرد وواضح است که ازسخنانی که مسیح میگفت یک لختی از انجیل بوده است ولی سخن دراین است که آیات انها نیز درحالت اصلیه باقی مانده اند یانه * پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانندبود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثریا احوال مترجمین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تغییرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه های حاضره غیرموثق بوده اند *

﴿ معیار دهم ﴾

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام برانکار آن نمی کند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته . وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است . بنابر این درتحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته ازاینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثرآن کتابها . ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیکر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیکر بعکس آنها گفته اند . ونیز در حق مؤلفین وجمع کنند کان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم ومرعوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست . وهر کاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلا هابسر کتب وصحف آسمانی آورده اند . وکسانیکه از کار ترجمه آکاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردندوچون منفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین و رواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره و بجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بساشد که هرلفظی را جداگانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبگویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو گفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا کردیده با آنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبا اینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *
درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ۴۳۸۲ ﴾ سال گفتند *
جمعی از کاتولیك ﴿ ۴۶۲۶ ﴾ سال گفتند *
گروه رومیان ﴿ ۶۱۳۱ ﴾ سال گفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ۶۲۱۶ ﴾ سال معین گردیده وغیر اینها نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انکلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ۱۲۸۵ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتها که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تازمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ۱۶۵۶ ﴾ سال معین میشود *

در نسخهٔ یونانیان ﴿ ۲۲۶۲ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ۱۳۰۷ ﴾ سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنان است *

که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ۰۲۹۲ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ یونانی ﴿ ۱۰۷۲ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ۰۹۴۲ ﴾ سال است *

والحاصل اگر بخواهیم از اینگونه اختلافها ودیگر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرگی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل مانیست *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات بسیار درمیان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جانملز ﴾ نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که درسنهٔ ﴿ ۱۸۴۲ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه های توریة وسایر نسخه های کتب عهد عتیق دردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدازان هرچند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انیوکس پایمال گردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد و کتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی وبدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است وبهیچ وجهی محرف نگردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست . وگرنه خود اختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هرگونه فساد در کتب مذکوره گفته اند بهتراز من وشما میداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چندآیات ازانجیل وکتب توریة رامحرف میداند چنانکه درجلد دویم ازتفسیر خود نوشته است . ودرانجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی را که میگوید تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کنند معلوم کنی *

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسد که عیسی شروع بگفتار درحق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدآنجا که گفت . یحیی ازپیغمبری نیزبزرگتراست زیرا که اوهمان است که درحق او نوشته شده است ﴿ یعنی درکتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینک من رسول خود را درپیشرو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند ﴾ حقا بشمامیگویم که درمیان زادگان از زنان بزرگتر ازیحیی تعمید کننده ظاهر نگردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازاو بزرگتند تاانکه گوید اگراورا قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد * درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخبار اورا کرده است چنان است که ﴿ اینک من رسول خودرا میفرستم تاراه مرا راست کند ﴾

﴿ هورن ﴾ مذکوردراینجامینویسد که درنسخهٔ قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش وبفهم که علت این تحریف چیست که چون درتوریة اخبار یحیی وارد بود ومسیح تصدیق یحیی را کرد واورا تمجید نمود بطوری که اگر لفظ راتأویل نکنیم رتبت یحیی ازمسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت درمیان زادگان اززنان ازاو بزرگتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیزدر جزو زادگانست و ازآنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند ۰ این است که عبارت توریة رامحرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده وبعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتراست تمهید مقدمهٔ عیسی است ۰ اگرچه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی گفت عیسی ازمن بزرگتراست وپیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن د روضع تحریف و درعلل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیااست ودرانجیل متی ازقول عیسی باستشهادآورددربعضی ازنسخه های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که گفته شدیعنی لفظ ﴿ در پیشروتو ﴾ نیست ودرترجمهٔ دیگراز توریة وکتب عهد عتیق وجدید که ازجانب جمعیت انکلیزی درسنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ۳ ﴾ ملاخیا که درصفحهٔ ﴿ ۹۸۳ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینک من رسول خودراخواهم فرستاداودرحضورمن راه راراست کند ﴾ این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهندوعبارت مغایربا اصل آن رابعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعداز آنکه عیسی میگوید درمیان زارکان اززنان برز کتراز یحیی کسی ظاهرنشد وخوداز او تمجید میکردومیخواهند اوراخدا و پسر خدا کویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعد ازمن خواهد آمد آنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن دراینکه جمله این سخنها را دستکاری کرده اند حرفی نیست * اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنندزیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است واکر بشریت اوراکویند آنهم که قطع نظر ازملکوتی اوجسمی بودازاغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید و بقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبر برخواسته وبنزد خدارفت . که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتو روشن خواهد شد *

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیاخبر داد . وچنان کفت که اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد . وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد . واینکونه حملیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *

﴿ لیکون ختامه مسکاوفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ﴾

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیزاستنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است واز این عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که اوفی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیابود • چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیز مبرهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت براومیداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شدودر آخرین هنگام عیسی با آواز بلندند اکرد که ﴿ الیا الیا لما صبختانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودر متی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرامرا ترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند • تا آنکه میگوید دیگران گفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید • وعیسی باردیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان درمیان ایشان معروف بوده است که درماند گان را اغاثت میکردی و یاوری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سرا ومع محمد جهرا ﴾

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورد ومن بالطبع ازسخن گفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواندبود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه بخواهد بغلط اندازی سخن گوید • فرضامیداند که درمیان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیداند که کلا او بعضاً از آنها راجعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند وکتابها نوشته اند . ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرگز تغییر نیافته است وسهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش بعد از ذکر آنکونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیر آنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیگر آنکه خدا بیهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم ننمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل دواز دهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط کردد ﴾ *

کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن یکان یکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخه های کتب عهدعتیق را برای اومی شمردم . وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ او گفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم . وآنهمه تفاوتها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق جویان را از صفات بی انصافی وحق نشناسی نگاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد . وعجب است که آن کروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را ننمودند . ولی مانندعیسی کلمة الله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده اند
که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت
در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
امر خدایرا کرده باشند *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند *
* واین میزان نیز مشتمل بر ده معیار است *

﴿ معیار نخستین ﴾

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید *
در آنجا آیاتی چند از قرآن برصحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی درمقام استدلال باخصمی خود را راضی نتواند کرد براینکه آنکونه دلیلی را که هرگز گواه برمدعای اونیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها در امر دین خواهد رسید *
برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیاترا نیز تماماً درج نکرد ﴾ دراینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنهارا برمطلب صاحب کتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الا من بعدماجاءهم العلم بغيابينهم ولولا كلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لقضى بينهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفى شك منه مريب * فلذلك فادع واستقم كما امرت ولاتتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من كتاب وامرت لاعدل بينكم الله ربنا وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لاحجة بيننا وبينكم الله يجمع بيننا واليه المصير *

﴿ آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الكتاب الابالتى هى احسن الاالذين ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذى انزل الينا وانزل اليكم والهنا والهكم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾

اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مرمؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنها نازل کردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیزدر آنها واقع نشده است . وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند . وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترادر محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین . هرگاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین پرو تستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تاز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست نشوند ودرمیان ملتها رسوانکردند . آفرین برادرك شما آفرین برسخندانی شما والحاصل گویا مؤلف رادر مورد سخنگویی اشتباه شده است *

میتوان گفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است وعدم دلالت آیات قرآنی رابرمطلب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ گمراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب داشته باشدو خواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیزتوریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواندآمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رابتو وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اگراز قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پیش ازاین توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل کرد یدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکه ونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیامرد آگاه باادراك تواند گفت که این توریة وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اگر انصاف دهی واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی گفت نی *

مگرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را وروایت نقل

خود راروایت کرد آنها نیزدر حادثهٔ انیتوکس تباه شد . مکر مأخذ انجیلهای چهار گانه و یابلاهایی را که مترجمین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید . مکر تصحیحات متعددهٔ آنهارانداستید *

مکرمعنی وحی والهام الهی رادر نیافته . انجیل اکر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار اوموجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی ازاعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان دراناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای . مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان بانصال سند بدست مارسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان بر پیغمبر مانیز جاریست . مکر نمیدانید که انجیل متی را اوخود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد واز آن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تا کنون معلوم نکرده اند که کیست وحال اوچیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

از احوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که ازسی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اندمکر آکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مگر نشنیده که اورانسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند وازکتب عهد عتیق تنهاتوریهٔ رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیرانجیلی که دردست شما است روایت کردند که گذشته ازاختلافات دیگر باب اول ودویم انجیل شمادرنسخهٔ آنها موجود نیست *
مگرازفرقهٔ مارسیون که درنزدعیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنهانیز جملهٔ فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجزانجیل لوقاوده رساله ازپولوس را که صحیح انگاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا انجیل لوقای آنهابا انجیل لوقای شمامغایراست . مگر ازتعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آگاه نیستی *
والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های گوناگون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی ازجملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد . ومارادربیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اتمام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دویم ﴾

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وگفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است درکاغذ پوستین درچهارصدوپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانکلتره وپترسبورغ موجوداست وغیرازآنها آنچنان نسخه ها دردست مسیحیان

بسیار هستند . و پس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا باکتبی که الآن در دست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بمیزان آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است . این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او وبنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث گردید خواهد بود . وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود . وکاتولیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین گویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلها راهیچ نگفت واصل نسخه ها راکه متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسا مانده اند . ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد بااینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر اواست *

﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنندگان دروغ گوی وتحریف کنندگان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین مطلب است آیا دیگر میتوان گفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان برکذب وبطلان آنست . کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد درمحضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها راباین انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست . بااینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیگر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریة وانجیل واضح وآشکار است واگر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم گذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست . ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرگی جدا گانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال توریة وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختگی خودرا آشکارکرد درایجا برای نمونه بیاوریم . اگرچه بیانات گذشته دراثبات مطلب قویا کافی است . ودر این باب معیاری جدا گانه بخوانیم *

﴿ معیارسیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دختراوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك گفت پدرما پیرشده است ودر شهرنیزمردی نیست که بعادت همه جای باما جمشود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا اوبخوابیم واز اواولاد بیاوریم . آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد وندانسته بادختر خوابید . فردای آنروز دختر بزرك بکوچك گفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتوباوی بخواب واز پدرمان اولاد بیاوریم . آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته بااوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد .

وهردو دختر لوط از پدر خودشان بار ورشدند بزرگی پسری آورد ونام اورا موآب گذاشت و پدر موآبیان الکنون اواست . کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی گذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد وازاو جویاشد گفتند زن اوریااست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته . تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبتزدبواب فرستاد ودر آن نامه نوشته بود اوریا را هنگام جنك بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن پر دراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت . ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان . ازکسانی که خدای بنی اسرائیل گفته بود که با آنهااز دواج نکنید زیرا که دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند . سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز از آنها داشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیگانه کردند و دل اوکه باخدا پاك نبود . برخلاف دل پدرش داؤد شد و پیروخدایان صیدونیان گردید *

بعداز این سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالأخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است . از کجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمام کنی *
از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جاخدا مهمانیها میکند نزدانبیامی آید صعود ونزول مینماید وبچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خودرا فریب میدهدالعیاذبالله تعالی من هذه الالهامات *
افسوس برچنان میزان الحق باد کدباهمهٔ این احوال میگوید یك کلمه ویك حرف درتوریة وانجیل تغییروتبدیل وزیادت ونقصان واقع نشد ۰
ودلیل محکمی که در این مقام داردان است که خدابه بنی اسرائیل وعیسی درانجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابهارا حفظ ونگاه داری کنند وزیادوکم ننمایند ۰ حال آنکه همان امر خدا ومسیح بآنها دلیل بروقوع تغییرات درکتب است *
برهان دیگر نیز ازقران آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کرده است ۰ پس ازاینقراربنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتوریة بگذارم وبگویم خدااین کتاب رادرقرآن خبرداد زیرا که نام آن انجیل است *
والحاصل اگر بچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنگری حقیقت حال را خواهی دید ۰ وتصدیق مرا خواهی کرد ۰ واگر انصاف نکنی وستم برخود بیاوری حرجی برمن نیست وجرمی برمن نخواهد بود *
اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف رانیز خوانده ودانسته ۰ ازتو انصاف میخواهم که آیا این قرآن دربدو اسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت ازعلما وبزرگان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد ۰ وآیا آنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ گویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییررا به یهود ونصاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دوسخن متناقض را از اونمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیگرآنها را محرف می شمارد آیا بزرگان یهود ونصاری باهمه کبرونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میگویی باآنکه خود درقرآن گفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن را بگویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند. و پس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود گرفتند *

اگر گوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بگویند ﴿ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنگام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته وهرگونه اعتراض را باآنحضرت میکردند ﴾ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر دراطراف جهان منتشر وشایع شود . وشکی دراین نیست که اگر سخنی ازاینقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند . همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرگان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط گردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستندومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ گفت استهزئنی وانا شیخ کبار . پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر گردید *

مگر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستندمگر بعداز آنکه دانستند راه خدای را ﴿ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ﴾ وفرمود دیگر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت برشما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا گردید • حال حکم ماوشما باخدا است واوبهترین حکم کنند کانست • یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را درآنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

﴿ وهو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار برآنها بعداز علم وآگاهی ازحقیت پیغمبر • عجب است که هیچ نگفتند وباآنهمه نخوت وغرور بر روی بزرگواری خودشان نیاوردند که یامحمدی مابعداز علم برحقیت دین تو وظهور حجج وبینات ازتوانکار وعناد کردیم • چرابرماچنان نسبت ناشایست را میدهی • وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود گرفتند *

اکنون اگرتونیز عناد جاهلیت را که درآنزمان شایع بوده است ودراینزمان لباس دیگر پوشیده است ازخود دور کنی • خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتوانندبود • اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرگونه تباهی وتحریف را درآنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی باآنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال برد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان ازاعتراض ونخواستن برهان ازاومحکم دلیلی است برآگاهی آنها ازحقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت برصحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنامناسبتی

کافی تواند بود وازاینکونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیق بجز ازیکی نبود واینهمه فرقه های کوناکون
که هرکدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیگران را درگراهی دانند
بجملکی خود شان را عیسوی نامند *
پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد .
کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد . ارمنی لاتین را بد
میداند . یعقوبی ملکاوی را غیر معتمد می انکارد . نسطوری
رومی را مردودمی پندارد . ومع ذلك دراصطلاح ازجملهٔ آنها
تعبیربعیسوی آورند . باآنکه اگرعیسی را خبری ازآنها باشد
تنها ازیك فرقه خواهد بود . که هرگاه بچشم خدایی بنگریم
آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است . واگرقدری ازروی
تحقیق بنگریم بجزاسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

﴿ معیار چهارم ﴾

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیق شرایطی آورده
در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره
میدارد وزاید نیست که عبارات اورا درانجا بیاوریم *

﴿ درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبور است ﴾

پس دراین صورت اگرکسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط
مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شدکه امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها
ازالهام حقیق صادرگشته باشد . که تقاضای روح آدمی را
که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیقی است
هرگزرفع نمیتوانند کرد . بلکه درخصوص ذات وصفات خدا
وارادهٔ اوتعالی که درخصوص انسان است ازآنها کانهای نالایق
وناقص صادر میشود . بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی برتو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کلمات نالایق وناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به شرک وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾
﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ اما نمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هرد وکلام الهی نتواندبود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پروتستانی را از همچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند *

﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل و برمقتضای اذعان او که یا انجیل باید کلام خدا باشد ویا قرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیق الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق مخاطبان حقیق باآن کلام میدانند وبس و برمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید* کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی . ومزید آگاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿میزان الموازین﴾ پیدا خواهی داشت. پس عنان کیت قلم را بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بعیار تحقیق بیاوریم *

این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنگر وگوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مرد بصیرتمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *

عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور . والمأمور معذور * ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود . وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ
از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم . واگر در ثانی مناسبتی
پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای
تو توانم آورد *
در میزان نخستین از ین نامه دانستی که خدایرا احکامی برای معلوم داشتن
مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم
وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیگر در هرزمانی
لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای
برای او واولاد اومقرر گردید وصحف آسمانی که صحف آدمش گویم
برآنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بودوبعد از بعثت آنحضرت
شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل گردید . وآن تجدید
وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود
وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن
حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییرپذیرفت واین
شریعت چهارمین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
وتغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . ومولود شریعتی که در زمان
ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان گرفت وروح برآن
جنین داخل شد . مژدهٔ تولد مولود را قالا وحالا داد وکتاب او ﴿انکلیون﴾
بمعنی تعلیم وبشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *
وچون در ازمنهٔ پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت
بعلت اینکه احکام تابع برموضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد وچون بزرگ شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *

این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیر که افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیررا تامقام جان گرفتن در شکم مادر پنج گونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظامیت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *

تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیق آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *

﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهر چه بزرگتر شود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *

نمیدانم این سخنان را بکدام گوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اگر گوش شنوا ودل آگاه را همراه داری خوشا بحال تو واگر خدای نخواسته با گوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بگذریم ونسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست . وتغییر بیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس ورعایت حقوق وترك عقوق . وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایکان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که ببیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

﴿ سخنها چون بوفق منزل افتاد * درافهام خلایق مشکل افتاد ﴾

به بینیم میزان پروتستانی چه میگوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد . اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است . ودر صورتیکه هیچ اثری را ازشریعت موسی درعیسویان باقی نگذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میگوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل گفتهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نکذریم .

اگر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد . وبنابراین انجیل هرگاه از خدایی آنجناب بگذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدامیگردد که مقام کلمه باکلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که درآن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر برگشتگان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب درمطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی راسخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کردواز همان سخنان او بطلان مدعای اورا آشکارخواهیم داشت *

میگوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل گفت که بدکوبی درحق برادر دینی مانند قتل است . درکتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودندو انجیل ازنگاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیگوید که توریة طلاق دادن راتجویز کردلکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اگرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارندواگر گفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای گفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

﴿ ابغض الاشیاء عندی الطلاق ﴾

در نزد خردمندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان دارد . وممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم گرفته است *
گذشته از اینها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورده همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بود زیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح را عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نماید اگر این امر لازمی بود . وگرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول گوید . اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شد مطلب تازه نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرگاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیگر بروقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس ازآنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نگاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد گردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است وندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود . ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ، وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك نکرده است . وگذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است که پیش ازاین آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود خدا ازاین کلمات بآن قرینه روشن کردد . که فرمود زمانی خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فوأد نیز اعتقاد آورند *

بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کرد وآیات راذکر ننمود وهمچنین شواهد دیکر را که بعد ازآن آورد در هیچکدام بذکر آیات نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست .

که ﴿ اولا ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد ﴿ ثانیا ﴾ درپس وپیش آیات مزبوره شواهد بعثت وبشارت پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال خویش ندانسته صرف نظراز ذکرآنها کرد . وماهمه ترجمه هارا از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آورد اکر چه دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه آورده اند *

﴿ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ﴾

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند . نه آواز بلند کند ونه درکوچه ها فریاد نماید نی مرضوضی را نشکند چراغ روشنرا خاموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنکام کذاشتن حکم درروی زمین دلشکسته نشده خسته نکردد جزیره ها منتظر شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *

آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خوانم ودست ترا گیرم وترا حفظ کنم وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی .
پروردگارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیگانه وحمد خود را بربتها نخواهم داد *
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف وهوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تادر انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است .
واو برگزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است .
روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را درطوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت افتخار آورد بدست خود نی مرضوضی رانشکند که اورحمت برعالمین است .
حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند .
درکذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کند ودلتنك نشود .
واوعبد برگزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند واورا دست گیرد واورا حفظ کند . واورابرای عهد خود وروشنایی درطوایف عالم ظاهر کند . تاآنکه نابینایان را بینا کند وجهان را ازتاریکی جهل ونادانی وظلمت شرك والحاد وبت پرستی رهایی دهد . خدای پروردگار عزت وحمد خود را باوعطا فرماید واورا ﴿ عزیز ومحمد واحمد وحمید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به یکانه و پنها نرسد . آن عبد حقیق الهی پتها را سر نکون کند بت پرستان را دوز مانیکه جهان را غالب باشند مخذول و منکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر شریعت او باشند *

آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب شریعت نبودن عیسی را در انجیل تصریح کردند و باندك اعتراضی که با آنجناب وارد گردید در انجیل نسبت دلتنکی را باو دادند با آنکه اشعیا گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *

﴿ در فصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد که ای اولاد بی ایمان و نادان تا کی با شما باشم تا کی تحمل از شما ها کنم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی و ترویج آیین خدا شناسی و بیان اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد * منتظر بودن بشریعت اورا از جزیره ها میشنوی که در امریکا با اینکه بحبوحهٔ ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسهٔ او ظاهر گردید . و انبوهی از مسلمانان در اطراف آنجا پیدا شدند و اکنون در آنجا موجود هستند . و نیز آثار شریعت او بطورهای دیگر در میان عسویان ساری شد و بی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی و شعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ در جزائر درمیان جمعی ظاهر آمد و حکم ختنه و طلاق و تعدد از دواج و مانند آنها در آنجا آشکار گردید . و تتمهٔ آیات و بیانات فصل مذکور اشعیا در طی بشارات در معیار ششم از میزان چهارم گفته شود * صاحب کتاب در تبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیگر بفصل صد و دهم زبور کرد و آیات را ذکر نمود *

﴿ اینك آیات زبور است ﴾

خدا قسم خورد و نادم نخواهد شد بآیین ملك زادق الی الأبد امام هستی خدای تو که در یمین تست در روز غضب پادشاهان و ملکانرا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را برخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان
نوشته است محول میدارد . وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن
عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین
ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی
تأویل کند وازآن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند .
حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنیونت آن لشکر
در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم
تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره
نیز گذشته ازعدم دلالت برمدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب
شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هیجدهم توریة مزبور است ﴾

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان
برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم وسخنان خود را بردهان
اونهم وآنچه را که باو گویم بایشان گوید وهرکس سخنان مرا که او
از زبان من گوید قبول نکند ازاو باز خواست کنم *

﴿ وماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بود نه از برادران بنی اسرائیل
که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی
پیغمبر نبود یا خدا بود ویا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد
عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ درکتب
آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
اثبات مطلبی آورد که اگرآن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب
بطلان دعوی اوخواهد بود که گفت نسخ درکتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل در اعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

﴿ معیار ششم ﴾

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودر آن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد بر نسخ را که آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

﴿ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ﴾

ازجمله دلائل منسوخ نشدن توریة بانجیل را میگوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیگر لزومی برای آن قربانیها نماند * درتوریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اما چون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی آن شست وشوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت وقربانگاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که بایددل آدمی منزل خدا باشد اما بعد ازآنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می سازد دیگر عباد تخانهٔ سنگی یعنی هیکلی لازم نبود *

درتوریة روزهای عید مقرر گشته بود که احدی درآن روزها مشغول کاری نشود بجز ازکارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا باآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قرار است که نوشت واز انجیلها ونامه ها و رساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او و بالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را لازم نداریم هرکسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت به بعضی از آنها را زایدنمی دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنکی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبد ها برای چیست ؟ *

انجیل را نقد پس کنندهٔ دلهای ایمان آورندگان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیقی آورده اند . ونگفت که آیا همهٔ آن فرقه را قلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیگررانیست . ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیا همه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند . ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها بیك اندازه منزل کرده است و یا آنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد . ونیز معین نکرد که آیا این هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنکی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عبادتکنان ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنها نیز بودن خود را وانمود میکند یانه . ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنکی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر واز سنخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نگفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیك شنبه بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیگر قرار دادند و برخلاف توریتی که میگفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بگذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار گذاشتیم . ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب گفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر ننمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل شد چراعیسی روزه گرفت وامر بروزه داشتن کرد واگر نشد اطوار وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها گذشته این پرهیزرا درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شمانیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد برتغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای گوناگون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واگر نکرد علت تغییر نماز های مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اگرازاینگونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است و برای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراینمقام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم از آقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر از آن داد از او باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هفتم ﴾

از جملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختنه است که میگوید ختنه در توریة از برای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود از قطع نمودن خواهش نفسانی . وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجا بیکه میگوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست از آنروی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید . وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر ختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرا در اینجا بفهمیم اگرچه بیان این مطلب درجای دیگر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یا ازروی سهو واشتباه است و یا ملاحظهٔ دیگر ان شاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات دراینباب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل اوحکم
ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مخزون بود باآنکه اگر پای دل
ازشهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پای دل عیسی
اسلامیان وانجیلیان متفقند وازآنطرف خود میگویند که آنجناب
خدا بود و پسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بگذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد
ابدی خدا که بابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند
عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود گرفت آیامیتواند
بسخنان بی بنیاد باطل گردد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله
عیسی است دوعبارت غیرکافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿ اولا ﴾
مأخذآن نامه هامعلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ
آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خودآن عبارات دلالت برترك
ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم . والحاصل
نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته
باشیم *
﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾
پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه تودونه سال داشت بوی
گفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وکامل
باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد .
آنگاه ابرام سجده کرد وخدا با او بسخن درآمد وفرمود هما ناعهد
من باتواین است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید وپس ازین
نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدرا متهای بسیار کردم وترابه
بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ سرورها ﴾ ازتو
ظاهر گردند . ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتوآیند

عهدی میکذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس ازتو آیند بوده . تراونسل آینده بعدازتراوارث دیارغربت خواهم کرد و پرورد کار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است ﴾

آنکاه مرا براهیم رافرمود عهد مرا تو وفرزندان توکه پس ازتوایند نکاه دارید وآن عهدی که بایدتو ونسلهای آیندهٔ بعدازتونکاه دارند این است . که هرذکوری ازشماهاختنه شوند غلفهٔ خودرا ازکوشت ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکورشمانسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه ازنسل تودرخانه توتوند کنند یاازبیکانه زرخرید شما باشند . آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یابقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن درکوشت شما میثاق ابدی کردد . ذکورغیرمختون که پوست غلفه را ختنه نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابتر باد *

اکنون برهان مؤلف رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقولوسیان بخوانیم * آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ ازنامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خودمیسازدولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز بیاوریم که حال باطل کنندکان عهد الهی را واضحتر بینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هر کاه شریعت راحفظ کنی ختنان فایده میدهد اما اکراز شریعت تجاوز کنی ختنان تو بغلفه مبدل کردد *

این آیت صریح در لزوم ختنان است بعلت اینکه میکوید ختنان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴿ لاایمان ظاهرا الابباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در کوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است که درباطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودر معنی باقلب است و مدح اینکو نه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بینید این آیات را که صریح میکوید ظاهر را با باطن مطابق کنید وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری نمایید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیقی چنان است . چنانکه در آیت پیش کفت که اکر شریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وکرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی . که روح در اعمال ظاهر به اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهر کدام بی آن یکی ناقص وابتراست . وهر کس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی بابراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلا آوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کناهان کوشتی را از خود دور کردید بختانی که در اوبادست نشده بود مختون شدید *

به بینید پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چکونه عهدخدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنکونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض ازروی عناد وجحود باطوار یهودی بی حکم الهی وامر عیسی باتصریح درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه ازنامه هایی که میکویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم گفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد خندرا ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی این کار رابی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اگر چه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکاراست فقط درامر خنثه که متمسك بنامه هاشد سخنی درخصوص نکارندهٔ نامه هادارم که کاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند وزاید نیست که در اینجا آنکونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ گوید ﴾

اکنون درخصوص باکره هاامری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میکویم . اکنون کمان میکنم که برأی این تنکی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینکونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیکردر اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بکویم که این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود کفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آکاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وکفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینکونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نگاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که گویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن گفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خودآورد که ازاین آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینکونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه باآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحهٔ ﴿ ۳٤ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بگوی *

اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ ملتفت نشد براینکه اگرمقصودازاهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است ازعبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بوسایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

﴿ دوآیت از سورة البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ﴾

﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم ازسورة البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجاءتهم البینة *

درعدم دلالت آیات مزبوره برمطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکاراست در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیك آیت پیشتر آن رابرداشته در آنجا گذاشت آنهم ان شاءالله ازروی سهو است *

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه ازروی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا واوصیاان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد و پرده کشی برآنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار برمسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ از آنها بیهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیاطمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده ازآنها آنکونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز برانکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرگی وجاه گذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی آدم است کداسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه‌هایی که در بلماجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گوناگون که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور هرگونه فساد ظاهری وباطنی در میان اقوام ورؤسای آنها وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق وجدید ونامه‌ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة وانجیل وغیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهرقسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد تحریف دادند وتباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل کردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمهً باقی ماند یا آنکه ازاین مطلب بگذریم *
گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را بمحبت این انجیل وتوریهٔ برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب و تحویل احوال نیستم واین امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق اوتعالی محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده درآن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه‌های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا وکماوکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف مادر تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد با آنکه حال کتب برما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات الهیه موافق توحید حقیقی وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *
﴿ ثانیا ﴾ درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دومطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انگاشت *
وهمچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی وموافق بااجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *
وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر کاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود را بدان که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا باتو محاکمه کنیم وشرمنده شوی وهوا خواهان تو از تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خود را سنجیدی *

﴿ معیار نهم ﴾

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسائی خویش بکامل مطلق آفرید واو را آیینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کاملهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت برعیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گوئی درحق آنجنابرا خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت وبکشفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنابراین مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودرمرتبهٔ الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحه ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعداز ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل دراین خصوص ودرباره آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجمله جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی ازید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی کاك بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت از کاك ومرك وناپاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بدواز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودرانحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا و بخت یافته وروحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن و پاکی وعصمت مطلق انسان در بدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ اوهستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا ازنامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اواست میکند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد برمطلب نخستین آورد نباید فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تا آنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم از آفرینندهٔ قادر مهمین هرگز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نکردد *

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ۷۲ ﴾ کوید شیطانی که مخلوق ازظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورا بالای بام برد وکفت اکر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان سال بروی بنمود وکفت اکر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتو دهم وازاینکونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کمالیهٔ اوتعالی پس هرکاه چنان است آنچنان خدای نیزشایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید ومجمع کمالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکدورتها کدام است *
حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مکرآنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه گردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه گویند مطابق وحی است بل عین وحی است *
دیگراز عهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبدء ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذکرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند . وبجزازاین کونه عالم ومتعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیگر مردم سراین مطلب بزرك را نتوانند گفت *
میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *
رمزی ازاین سرعظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آگاهی که مرا است وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار گذاشتم از آوردن تعلماتی که از عالمان ربانی بقدر خود فهمیده ام ازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میگویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیدا تواند شد وهرکس طالب باشد پیدا تواند کرد *
﴿ آب کم جوتشنگی آور بدست * تابجوشد آبت ازبالا و پست ﴾
برسرسخن رویم که مقصود ازدست نرود . مؤلف نجات رابمسیح منحصر کرد ودلائل نارسا از انجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *
چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا گذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت من فرستاده نشده ام مگر برگمشدگان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خردمند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند گفت *
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت که ﴿ انسان در آن وقت از کذب ومرگ وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده ﴾ پس ازاو میپرسیم که ازاین بیانات تو وبیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجهاکه دروقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه گفتی درآن وقت مرگ وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرگ عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت گناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایرانسانها چه خواهد شد وچگونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچگونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *
آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میگویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه نگراهی *
ای خردمندان چگونه توانید گفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وگناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کاملهٔ خدای

وجود پاك ایشان است *

درکتب لفظیه وحر وفیه بمحافظت خدای تمسك جستی و وقوع تحریف ونسخ را ازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدورات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی ازحضور ایشانست شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درگذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میگذارد واستغفار میکرد و یاپیغمبر ما طلب مغفرت مینمود وهمچنین از نبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی که موهم گناهکاری است ظاهرمیشد. نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند گناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقضای منزل بایستی بخورند و بیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کنند واستغفار ایشان تعبیر ازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی توانند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنها را پوشند واز جنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنند ومانند پدری که طفل را زبان آموزد تتی تتی بابی کوید تا آنها را سخنانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند وبنه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم ودیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان را کرد پیغمبر ما سلمان عجم را ناطق نمود نه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

کالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واورا داخل برزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار ازدست آنجناب جاری داشت *

واگر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کاهکاری واستغفار انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج بتمهید مقدمات چند وبیان مطالب دیگرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطلبی که مارادرمیان است بیرون است *

﴿ معیار دهم ﴾

ازبیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت بمسیح یاغیرمسیح گفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت باسانی خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب داریم *

دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل شد *

عدم مطابقت مطالب توریة بانجیل آشکار گردید *

وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاکی وتقدس ظاهر و باطن درانبیا واولیا
بدرجهٔ وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجلهٔ
مقربان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها
سخن گفته است وگرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی
حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد گرفتار
بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند
ازآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان و ربانیان داشتم بیاری
خدای آوردم وخدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نگاشتم ودوری
ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی گفته شود *
﴿ کاین همه آوازها ازشه بود * گرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾
دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی گفت
ازصفحهٔ ﴿ ۱۱۴ ﴾ اوسخنی بیاوریم ومزید آگاهی ازآگاهی
اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *
وبنا براین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است
او بخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ ومناجات وشفاعت کرده است
وهمهٔ این کونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای
بشریت او بود نه بنابر الوهیت واکردرخصوص این مدعا سؤال نمایی
که آیاچگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
من هم ازتو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح وجسم ملحق
یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤلها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
وهر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث
بحکمت خدا وندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت گردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم * این مطلب را در معیار هفتم ازمیزان دوم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میگفت امر تثلیث سریست از اسرار الهیه وکسی را نمیرسد که در اینمقام گفتگو کند بنحو اجمال بیان کردیم . وچون دراین خصوص اصراری دارند ما نیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

﴿ لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان گواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیگر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بود واز آنطرف نیز میخواستند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا گویند وعبارتی دیگر برآن بیفزایند وبگویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچارشدند ازاینکه آنجناب را دوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل را حمل بر بشریت او کنند وآیات مجهولة الحال دیگر را که بسیاری از آنها نیز گذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه ازمط امهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای را بر هر چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه گفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است درمیان پوست

تخمی یاجوزی نتواند گنجید *
خدای را اول مخلوقی بجز آنکه درآغاز آفرینش اینجهان آفریده نتواند بود وهر چه آفریده شود در اینجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق اینجهان خواهد بود *
وجود شریکی مرخدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خداصادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *
دیگرواضحتر کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند گردید جسم بحدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *
وامثال اینگونه نمونه‌ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید . وقدرتی که درمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است . وعلم که گفته میشود همان ذات الهی است . وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماء تعبیر وصفاته تفهیم ﴾

پس قدرت وعلم ومانند آنها را که متعلق بموجودات خلقیه گوییم ذات قدیم الهی نیست . که ذات ازل برمخلوق وارد نشود وواقع نگردد وتعلق نگیرد . نمی بینی که علم خدا را ازدانستن شریك نفی کنیم *

﴿ انتبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض ﴾

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار برآنچنان حلول واتحاد باشد پس خدا نیست ومانند یکی ازمخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه درمخلوق ممتنع درخالق تواند بود *
گذشته از اینها آنگونه حلول واتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود باید . یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او ۰ اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشرهای بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلت اینکه کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیزاست وکار نیك را صانع قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

حلول در بشر سهل است که در کترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واگر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه ازکار بدوزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت ازکفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد کفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه تغییرات وتبدیل درذات او را جایز دانستند۰ نمیدانم چه میکویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است ۰ وتوخود در اول کتاب وجاهای دیکراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط کفتی ۰ وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واحد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای نکویی *

اما دلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی باجسما نیات نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شد که کفت من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با آلایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را درحق شما کردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اندو در انجیل خودشان نوشته اند *

اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای پدرهمه یکی شوندوچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندکان بمسیح ﴾ نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا فرستادهٔ وعزتی راکه بمن دادی باآنها دادم که یکی شوند چنانکه مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند که تومرا بعث کردی وچنانکه مرا دوست داشتی ایشان رادوست داشتی * نیز ﴿ درآن فصل انجیل است ﴾ که من کلام ترا باآنهادادم وجهان دشمنی بایشان کردزیرا مانندا اینکه من ازجهان نبودم ایشان نیزازجهان نبودند وهم ﴿ درآن فصل است ﴾ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من ازجهان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی وعدهٔ تودر حق ایمان آورندکان ﴾ حق است چنانکه تومرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

﴿ درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه راکه دیدیم وشنیدیم بشمابیان میکنم که شما باما متحدباشیدوفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر اوعیسی مسیح است ﴿ نیزدر آن فصل است ﴾ اما اگرما نندا وکه دررروشنا یست در روشنایی است رفتار کنیم بایکدیگر متحدهستیم *

﴿ درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است ﴾ باورندارید که من در پدرم وپدر در من است آنچه بشما میگویم از خودم نیست بل پدری که در من است ﴿ وبعبارت دیکر ﴾ در من ساکن است بعمل آورد ﴿ نیز در آن فصلست ﴾ در آن روز بدانید که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم *

﴿ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و باهمه است ودرهمه است ﴿ ودرفصل ششم نامهٔ قورنیتوسیان است ﴾ شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل در جملهٔ ایمان آورندگان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اگر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون برادر انرا بیاگاهانم از رموز آن کلام حقیقی الهی که در اصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر گفتیم که گذشته از دیگر گونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار درترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿اولا﴾ وبسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب باترجمه ﴿ثانیا﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اگر درفارسی کسی حال کسی را ازروی مودت ولطف جویاشود باو گوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿انفکم سمین﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیگر بیاوریم میشود ﴿بینی شما فربه است﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطابی ساختند وخواستند این کلمه را که صریح درشرک والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان گفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا گفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیرمحرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه گفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا باتخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند . پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار وروشن است . وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیگر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه باتخلوقات نخواهد داشت *

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس . ودر قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد گردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را گفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت پیغمبر را بیعت برخدای گفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنندگان بود دست خدا نامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهرا پیغمبر علیه السلوة والسلام بود از اومنفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی گوید *

﴿ گر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامه‌ها نمونهٔ آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت برمقصود آنها نخواهد داشت . واگر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت برمطلب اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر ازعبارات مذکوره ونسبتهای پدری وپسری در حق سایر مخلوقات وانبیاو اولیامیباشد . واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیرشایع بوده است و یهودیها میگفتند ماپسران خدا هستیم *

﴿ درفصل ششم نامهٔ قورنیتوسیان است ﴾ خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرگاه آنگونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میگویند از آنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را ازمعجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است . والیسع نیزا حیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفرالیسع ازتوریة است . وآنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضرآورده اند . دم گاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اگرچه بدلائل توحیدیه وبداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانندآن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر گردد . لکن محض مزید آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت و یا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است. ودانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست. خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت. وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطا فرمود ومنت بزرگ براو نهاد *

﴿ ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ﴾

ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یا خود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود. وچنانکه گفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود. ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین گوییم وموحد شان شناسیم. و چون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا برتحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم گفت واعتماد باینکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ماگر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیااخبار بپیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه. وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر گردیدیانه. اگرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیگر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درنهایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد واز خدا وندیاری خواهیم جست *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

در بیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبر موعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود. که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنها بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید. ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاك روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان واختبار که خدای را درحق هرقومی از اقوام ودر بارهٔ هرگروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند. وهمچنانکه پدر مارا بی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم و بشارت کرد. یعنی انکلیون را بروی فرستاد و روح القدس را مؤید ومسدد اوداشت. وآنجناب آنچه راکه مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت و بشارت بعمل آورد. وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنکام اجرای آیین اختیار شد *

سر وحکمت امتحانات الهیه را که درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال گفتیم وکسانیکه جویای مزید آگاهی از این حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند . واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که در مسائل دینیه عربی العباره نگاشتم این مطلب رامشروح داشتم . ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است . دراین مختصر نامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست . که پیغمبر یاولی که داعیان برراه خدا وهادیان ومبشران وانداز کنند گان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند . تا آنکه ایمان آورندگان حقیق ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدگان که در آن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند . واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مگر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمة الله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرا مکررا ومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از او ظاهر کردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است و بزودی گفته خواهد شد بشارت بیغمبرآخرازمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند . وفرمودند که بعدازمن مسیحان در وغگوی پیداشده سخنان مرا تغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت . وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنها در هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفا در حق معلمان بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله را که شایسته لعنت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها درخصوص راه حق بدگویا واطالهٔ لسان شود واز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شما ها را بجای متاع گذارند یعنی میخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیز از روی حکمتی که باو داده شده بود بشما نوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب ما نیز چیزهایی هست که فهمیدن انها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه در حق کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش از وقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنا است از در وغگو یافتن تو رسولانی را که میگفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودند و دروغگویی آنها را بامتحان دانستی آگاه شدم *

تحریف ودست کاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغییرات وبدعتها که در آیین او گذاشته شد. واعمال وآداب آنجناب را که برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتر بیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور درآندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنند کان ومعلمان در وغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهردرخشنده چونهان شود * شبیره بازیکر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمةالله مأمور برتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبدو زمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایران فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پندا شتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی برد ارند ونور حق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه. مکر جواب مطلب را وبیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران در وغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند او نیز از آن دروغگویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویی لفظا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد. معلمان دروغگوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص گمراه کنند گان بعد از خود خبر داد ومؤلف مابدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم *

عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنگامیکه ازمعبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب ازاو پنهانی پرسیدند که این علامتهائی ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی گمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را گمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد ازمن پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نگارش یافت. ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنند گان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفا کذاشتند. ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورنك تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واگر پیغمبران دروغگوی نیز با آن معلمان بگوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان در وغکوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبراز بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت بااینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته ازحذفیات وتحریفات از جهات دیگر نیز مردوداست *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت بربشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاکش احمد است ونگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمود نه مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد . و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل وقوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیق وکلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجمال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات را که ازامثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت برمنکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که در حق پیغمبر موعود ومنتظر است بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل و بهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند . و پس از علم وآگاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند . چنانکه یهودان درحق مسیح و بشارتهای وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره از مسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس برآنکونه دینداری باد . ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان ومنکران نشنیدی که گفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکنند بدستیاری او میکنند . ودرحق یحیی نیزمانند این سخن را نشنیدی وتبعیت بر یهودان را برخود ننگ ندانستی ؟ *

﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی گفته اند در معیارششم از میزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم . ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبر موعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات مزبوره میکند . ولفظ برادر را که درتوریة گفت از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند که اهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیگر نیستند . وبالبدیهه برادر یکقوم

طایفهٔ دیگری است که ازیك پدر جدا شده اند چنانکه این معنی درحق نسل اسماعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند و بنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب گردیدند واضحست ۰ این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پروردگار تو ازمیان برادرانت پیغمبری را مانند تو مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصل هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت این کلمات را بر پیغمبر موعود وراست نیامدن آنها درحق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسویان که در آنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم * درصفحهٔ ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که در بیان این آیات بسخن پرداخت میگوید ۰ ثانیا ازآیات توریة آشکار ومثبت میگردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل ۰ وآیاتی دراینجا آورده است که هرگز دلالت برمدعای او نتواند داشت ﴿ خدا بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنها رابدیار غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل اسحق نیز خوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ الهیه که درحق اسماعیل وذریت او داشت ظاهر نتواند کرد ۰ واگر عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش کنند مطلب بغایت روشن است ولکن ۰ حب الشیٔ یعمی ویصم * چون اساس سخن را بقدر امکان براختصار گذاشتیم درمیان این مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد ازهمین توریة بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد ۰ وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیهٔ توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادی که از خواندن ونوشتن الفاظ ولغات آگاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار و نکات غیر محدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست . و پیشتر گفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میگفتند وتا اکنون نیز میگویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ما ها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد وتناسل بشری امر بیست عظیم وسری است کریم . وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم . وگوییم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود . وکسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواندشد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما از اسرار وحقایق امور آشکار است *

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نگویید

وتصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا ازاین سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه بیاورید خود بخود نگویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدای ازاین سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنند کان عهد ومیثاق خدای نیز ارند . اگر محبت خدارا دردل دارید واز عصیان برا وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقت را یابید . واگر بخیال باطل بگویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارا نجات خواهد داد ومارارها یی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما واز عقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شمارا بشناسد وقبول کند . همین آیاتی را که میگویی دراختصاص برکت امتها برنسل اسحق است آوردی وگفتی که دعوای محمدیان باطل است . آیادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم رامأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت . مگر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای رادرحق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

﴿ درمعیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات توریة راشنیدی ووعدهٔ خدا رابا براهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت اووظاهرشدن سرورها از نسل اودانستی . آغازسخن را از آنجابگیر واستواری امر میثاق ابدی رادر خصوص ختنه معلوم نمای ودرذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ درآیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت توزندگانی کناد . واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد . واز لحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت توزندگانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم در میان او وخدای تعالی معهود بوده است . زیرا که آنجناب درجواب بشارت از اسحق این سخن را گفت ودر جواب ابراهیم از تولد اسحق وثبوت عهد ومیثاق در او و در ذریت او خبر داده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینك اورا مبارك خواهم کرد و برکت خواهم داد واورا عظیم خواهم نمود واورا بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴿ از او تولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴿ و پس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات در حق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهد واقع گردید . وابراهیم نود ونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را در آنروز درطبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴿ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه ووعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت بر ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴿ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان وبجز از ایشان دوازده سرور دیگر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود . وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد در ایشان وبایشان تمام خواهد شد . ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت . وتمامی جهان را مودت ایشان فریضهٔ ذمت شد . واجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان گردید که مودت ایشان مودت پیغمبر است ومودت پیغمبر مودت خدا ست *

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ﴿

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل و بودن امامان ازنسل او بی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید . وازتقلید جاهلانه برادران پروتستانی گذشته و برادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت . و پیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا گفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست . که هرگز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور درانجا مانند دیگر سخنان اوسقیم وغیرمستقیم است . که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی گفت که ﴿ اگرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودر حق من نوشت ﴾ واز این سخن میگوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی گفته شد خواهد آمد عیسی است . ودر عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود . نوشتن موسی درحق عیسی اگر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را اقلا پیغمبر گویند که مطابق بالفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیگوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال براد ران اوتواند بود مندرج ساخت . وچون دانشمندان را ایراد آنکونه سخنان نشاید از جواب براو گذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراك خود را باز کن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف ومأنوسی . همه را ازدل خود موقتاً دور نمای . مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بگذار . و پس ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراك وفهم سخنان است درنظر گاه خدای باختیار خویش راه بپای *

از بشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبر آخرالزمان است دراینجا بیاوریم . ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . و پس ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیق ایشان را درقبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم . ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست یداللهی بود بیاری خدای سخن گوییم *

خدای جهان راچنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام را نیز درآن حضرت اعتراف خواهیم داشت . وگذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب گواه راستین خواهیم دانست *

آثارصفات قهر وغضب خدای درهرزمانی بطورهای گونا گون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعابی ادراك بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاك خواهند شد *

خدای قهار منتقم ازکشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاك نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باك نکند ودرکتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *

﴿ درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است ﴾

انا هوالذی اناولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وگویم که حی ابدی منم . اگر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسدازد شمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم . شمشیر من گوشت خواهد خورد وازخون کشتگان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

﴿ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتوریة است ﴾ بردشمنان غالب خواهید شدوازشمشیرهای شمادر پیش روی شما بیفتند . وپنج کس از شما صد کس را غالب شود وصد کس ازشما ده هزار کس رامغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند ﴿ درفصل دهم انجیل متی است ﴾ گمان نکنید که من برای گذاشتن صلح درروی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب گفته شدکه انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وگرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وی بها باید دانست *
در اینمقام تمثیلی از حدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینار است که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است . وازآنطرف دیت قطع دودست از آدمی هزار دینار است که بانصد لیره این زمان خواهد بود . یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وبسید مهدی بحر العلوم نظما نوشته استفسار ازحکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * ما بالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عز الامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلافی ربع دیناری بریده گردد . در جواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن خیانت ازآن آنرا کرانبها داشت واورا ذلت خیانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان وعظمی نتواند داشت مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود همراه آورند *
﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف درّ نظرش لاشیٔ بل ازلاشیٔ کمتر ودرزد او ناچیز معدود شوند *
سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است . وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کارد . وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور گردد وناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را از مرك رهایی دهد ونگذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت ورا سخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابر آنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت گردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ در اصلاح نیست . وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . ویا آنکه بامر خدای شمشیرمی کشیدند وبرآنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خداشناسی ازمیان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد . وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور . ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم او است خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بر دشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرگست *

﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنك جنك آوران باهنکامه نزدیك شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند . زیرا که برای مامولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب او است ونام او ﴿ عجیب وناصح وجبار و رب الابدیه وسلام وسلطان ﴾ است . از دیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلا نهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار وبر قرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که از دیاد سلام وسلطنت بر بالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که در دین حق گذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری گردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که بر روی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه های کوزه گر بشکند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . در چنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنگ نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی بآندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید با آنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود از جانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد واز جنس حروف وکلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل ماااوذیت ﴾ ومع‌هذا بشیوهٔ فقرومسکنت زفتار نمود وفرمود ﴿ اناالمسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تاآنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف ننموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودر میان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نگذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد . واز پای در آورنده قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را بر آنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا را هاکند ﴾

﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میبافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ﴿لا اکراه فی الدین﴾ بل بسیاری از آنها را در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل واعلاء کلمه حقه مقصود بود واین مقصود دراندك زمانی بخواست خدای دست داد . ورشد وراستکاری از غی وگمراهی تبین گرفت . ولازم بود برجهانیان معنی خضوع وانکسار رابنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آگاه سازد ازمقصود حقیقی خود که مغایر بود باشمشیر کشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض بودی . پس باقتضای حکمت الهیه ﴿سرور سیمین﴾ از دوازده سروری را که بشارت ایشا نراز نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی وآن سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شیرش نامیدند مأمور بشهادت وقبول هر گونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود ازقضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرهادادوقاتلان آنحضرت راباسم ورسم معین ساخت تابرجهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست . ونیز جمله آن ﴿دوازده سرور﴾ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ﴿نخستین سرور﴾ را وصیت کرد بسکوت ونکشیدن سیف الله ذوالفقار که درانجیل نیزبعبارت شمشیر دوزبان ازآن تعبیرآورده‌اند . وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت ایشان رابرجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت . وعنوان شفاعت گناهان تمامی امت مرحومه ساخت . لهذا آنحضرت باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهیدشدوهر مصیبت والمی را که هرفردی از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواندشد برخود گرفت چنانکه درکتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن بزرگوار مشروح ومبسوط است *

چون سخن بانجا رسید ازاخبار انجیل که درشهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اگرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که درآنهااست مارا از بیان تفسیر بطورمقصودباز خواهد داشت ولی گفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

﴿ درباب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

ودرآسمان امر عظیمی مشاهده کردیدیعنی زنی بود که آفتاب رابوشیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب . آنزن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد . وامر غریبی درآسمان مشاهده شدهما نااژدرهای بزرك سرخ رنگی ظاهر شد که آنراهفت سروده شاخ بود وبرسرهای اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث ازستارکان آسمان را فرو روفته برزمین ریخت . وآن اژدرهادر پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولیداورا فروبردن میخواست آنزن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیراین کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اگر بتفصیل درانجابیاوریم مارا ازاصل مقصود دراین نامه باز داردو لازم آید که مقدمات چندیرا که درتفسیرا ینگونه کلمات برزکان بکارآید تمهید کنیم واین عبدبی بضاعت راگذشته ازملاحظات دیگرفراغت حاصل نیست کهازعوارض دنیویه سخت پریشانم مگر آنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت توانیم گفت *

﴿ خورشیدوماه ﴾ اشارت برنبوت مطلقه وولایت مطلقه است . آن زن مادر سبط پیغمبرآخرالزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور مبشردر توریة است . آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم نجعل لهم

من دونها سترا ﴿ بجز از آفتاب آنهارا پوشاکی نبود ۰ ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تاظاهر نمونه از باطن گردد ۰۰ وگروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك اودیدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آن زن علی ابیها و بعلها واولادها وعلیهاالسلام ماء ولایت رادرز یر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش برروی ولایت الهیه بود ۰ ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شدهٔ ابراهیم ظاهرشد ازعقب اواز اولادش بعد ازاو بود *

بجهة وضع حمل المدیده فریاد کرد ۰ زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن برآن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن اوواولاد واصحاب اومشاهده میکرد *

﴿ و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیق را که پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسان کند ۰ وبرای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع دردلهای مؤمنان ۰ وشفاعت کردن گناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت گذشته وهر گونه مصیبت والم راقبول کند ۰ وبجهة این وصیت که احسان بودنام آن مولودرا ﴿ حسین ﴾ نهاد ودر حدیث قدسی فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خداشد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمد به ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك اوثارالله شد *

آن زن رادر بالای سراز ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخر ودر زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *

وامر غریبی در آسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت · واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد · که اورا هفت سردر مراتب هفتگانهٔ انسانی عطا کردند · ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه بیداشد وبرآن سرها تاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید · فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیق خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودورخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر اترا از براد ران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شرور وایادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد · ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کنند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولایعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شرور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیرحکم وشریعت خدای را درزمین خواهد نهاد متولد خواهد شد · واکر اوسلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

ودرمسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشیید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد گردید .
لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را از این جهان بردارد که خللها در ارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد . وخدا او را بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر او را در زمین داشت تاآنکه هر که او را زیارت کند خدایرا زیارت کرده باشد *

﴿ من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴾

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم . اگر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبگویند . کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییر درآنهاراجایز نمی دیدند وتبعیت برریئس شرور نمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند . تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی را که ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

﴿ وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ﴾

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت او رابشمشیر آگاهی میدهند ذکر کنیم *

﴿ معیار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیکر درتفسیر آنها ذکر میکنند ومیکوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی از روی ترجمه های خودشان در اینجا بیاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخرالزمان است وبادلالات بمسیح تواندداشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست کفت یانامهٔ ایمانیان *

واکرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هرکز نامی از نامهٔ اونمیبردند و بسخن اوتمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل وپنجم زبور است ﴾

دل من سخن نیك برآورد · کارهای خودرا برملك عرضه کنم · زبان من قلم دبیرماهری است · نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت · ای توانا شمشیر خودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تواز آن است · درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو · دست راست توکارهای عجیب وهیبتناکت بیاموزد · پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشیند · اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابدالآباداست · عصای مملکت عصای عدالت تست · نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن کرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست · ازمنازل شرفناك توعاجی است که ترا شادکام کند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد . ای دختر بشنو ونگاه کن و بکوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن تورا ملك خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتواورا سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند . توانگران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرگیهای دخترملك ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامهای زردوز رفیقان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند . وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند . اولادتو بجای پدران تو باشند وایشان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار برای تواعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل و پنجم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بربشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین اودر زمین درنزد هوشمندان آگاه آشکاراست واز جمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾
﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بندگان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کتربنی اورا کی درشهادت تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کند کان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها درآیین خدا کذا رد. درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده واستدلال برمدعای خود کرد. واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نموده. فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی متمسك بآن میشود چنان است *

لکن به پسر میگوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای ملکوت توعصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب خدای یعنی خدای توترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان تو برتری داد *

درا ینجایك لفظ مسیح که مطابق باترجمهٔ لقبی ازعیسی تواندبود پیدا کرد ودست آویزساخت پس ازاینقراردر هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة براین جاری است . ومسح بروغن بهجت بمعنی شادکام ومسرور داشتن است . اگر راست میگویند آیات زبور را چرا درنامها بتمامی نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیرنکردند . ونیز همین دوآیت رابچه قرینت برعیسی تأویل میکنند گویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾ است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیگر دلالت نکند *

اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیرازغیر ازل تعالی است چنانکه درذیل آن گفت خدا یعنی خدای تو واضح است کسی که او را خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت بهرمعنی که در عیسی گویند این تعبیردر حضرت پیغمبری بطریق اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور موعود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه طوایف بسیاری بخدایی آن بزرگوار اعتقاد کردند ودر حق اوفرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح بذات الله ﴾ همین دوآیت زبوررا تمامًا درحق عیسی نتوانند بیان کنند . چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنگارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود . وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه گفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است . ومیگوید کرسی تو ای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یا عصای مملکت عصای عدالت تست . ودراول آیات چنان گفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو . واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود ونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بگذارد ونه اورا کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است . این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است و بتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن رابهتر دیدیم *

زبور چنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی . وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت ۰ وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد ۰ وبدان سبب چنانکه بر ابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی و برکت یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعادت عربی بیاویز و بگوی انا نبی بالسیف ۰ که عزت تو و دین تو وشهرت نام مبارك تو در سیدن شریعت تو بجز از بقهاریت سیف الهی نتواند بود ۰ برای گذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ۰ دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو مینماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است ۰ یکانهای توای تو اناسخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یادگارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشینند اقوام مقهور توشوند ۰ کرسی توای خداوند شریعت ابدالآباد است ۰ وشریعت توکه ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا وعماد درمملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن کرفتی ۰ وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ۰ وملك وجودین ومالك دارینت نمود ۰ وبدین سبب ترا بابتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل او چکونه کواهی میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر را که در نامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چکونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اکر شراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدایی است خدا را نیز بجز دو شریک که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریک دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر آنکه بگویند از این دو شریک او را برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تو را برتری بر خدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ما ها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است از مؤلف ما که میگوید بقراین آیات آخری از این زبور مقصود از آن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تا انجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد و تماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است و تتمهٔ آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان و رؤسای اقوام و بزرگان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت و اولاد طاهرینش وچه در حالات غلبات وفتوحات بمجوریت وچه در هر حال دیگر برضا و میولات که ارباب آگاهی از تاریخ و اخبار علی التفصیل دانند . شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران در خانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود و نیز مادر چند سرور برزگوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد و اولاد از او نبود و هدایا برای او نمیرفت و تمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست و بس . و پادشاه بودن ابناء و اولاد اطهار آنحضرت در ظاهر و باطن واضح است . و در اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که در هر کلمه از کلمات زبور برای را دارم بطوری توانم شرح و بیان آورد که حیرت عقول و مدارک گردد ولیک بهمینقدر ها در این مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را همه وقتی و بهر کسی نباید گفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر و تأمل در همان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

بعجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعود است و بوجهی دلالت بر مسیح ندارد تا چه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را گشوده دیدم وانگاه اسب سفیدرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میگفتند برای حق استقامت جنك میکند . چشمان او مانند شعلهٔ نار بود . وبرسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجز اوکسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند . وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند . وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی ازدهانش بیرون می آمد . باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد . وبرلباس وران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بگویم که میزان کار آنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو ترجمه ازخود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیگوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد . ودیگری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ درلندن ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیگوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشر گردید . اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند * گذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تاآخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت . که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیگر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوق ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد . ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصوق است وبجای پامال میکنند چنیه چکدر . ودر دیگری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انگور وشراب مقصود است وبجای پامال میکنند گفته است باسا چقدر . ومعنی عبارت موافق این دوترجمه بکلی مغایر ومنافی با ترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که گفت برای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه گاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر او است حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادرمطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر دریکی ازتفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصر ان الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجینل مقصود ازعصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کنندهٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت ازاین دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد · اگر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسیح ندارد چه خواهد کرد · میخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت با آن را چه میکند · آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیراز آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ اوازحرد برد وزینت وشرف اواست · آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد · وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود · درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وبهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی مالک الملوك ورب الارباب . ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیمنت وربوبیت داشت . و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد . وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند و برطالبین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلا وکونا ربوبیت اوظاهر آمد . وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر گردید *

﴿ هوصنع الآله والخلق طرا * صنع من کادان یکون الها ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم . اگر مزید آگاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

کاش مرا زبان گویایی میشد و ترا کوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیگر درانجامی گفتم *

* غیراین منطق لبی بگشادمی * درمدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط گفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونورا قدم بسحنان امکان واکوان معدو دنگردد *

﴿ قل لوکان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان گفت که . خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا در مجمع پاکان تسبیح کنید ۰ اسرائیل بآفرینندهٔ خویش فرحناك شودو بنی صیهون بملك خود شادمان کردد ۰ نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند ۰ زیرا که خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را باستخلاص شرف وعزت دهد ۰ پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند ۰ تکبیرهای خدای بردهان ایشانست وتیغ دوسردردست آنها است ۰ تا آنکه ازامتها انتقام کیرندوآنهارا ادب آموزند ۰ ملوك آنهارا مقیدکنند بزرکان آنهارا مغلول سازند ۰ تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنهاجاری نمایند ۰ این بزرکی مرجملهٔ پاکان راخواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از اوخشنودنشد بل درنهایت زندکانی دل اورازنان او مایل بغیرخدا کردند ۰ و بعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد ۰ همانا خاتم پیغمبران وایمان آورند کان بآنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای ازدشمنان دین انتقام کشیدند ۰ وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند ۰ سرها وسروهارا در قید مقهوریت کذاشتند ۰ بزرکان رابزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند ۰ وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند ۰ واین بزرکی مرجملهٔ پاکان را از جانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

﴿ تعلیم وبشارت ﴾

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلا وترجمةً پیشتربیان کرده ایم ۰ و پس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ۰ واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نگاهدار ومنتظر بشارت از انکلیون باش *

﴿ درفصل دویم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی گفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شمادارید تا آمدن من استوار بدارید ۰ آن کسی که غالب شود وجامه اعمال مرانگاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم ۰ مانندآنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنهاحکم آورد ۰ وآنان مانند کوزه های کوزه گرخورد خورد بشکنند ۰ وستارهٔ صبح را بوی دهم ۰ کسانیکه گوش دارند بشنوند که روح بجماعت چه گفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت وحکم شریعت او بشمشیر آشکارشود ۰ وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارامانند کوزه های کوزه گر خورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی گذشته بوی رسد وعیسی براو واگذارد ۰ واو اعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید ۰ برخلاف آنچه معلمان دروغ گوی تباه کرده باشند ۰ ستارهٔ صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است ۰ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی بود بروی مسلم گردد ۰ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر آید ۰ که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات واطوار درانبیاء وابرار بودیعت از او بود ۰ چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویداشد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴿ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ﴾

﴿ تفسیر واشارت ﴾

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجود است ومادر اثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیر ازآن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچاقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمند وتوانا است وغالب وقاهر است ۰ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت از هیبت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد درشریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات گوناگون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف از نام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ در هنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خاموش شد بعدازآنکه هزار سال بود می سوخت ۰ ودریاچهٔ ساوه خشکید ۰ ومؤبدان درعهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ۰ عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان کفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح مناما یملك منهم ملوك وملکات علی عدد الشرافات وکلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود ودرلیلة المیلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود • که تازمان خلافت خلیفهٔ سیم بهمان عدد ملك وملکه درآنجاسلطنت کردند ویزدجرد آخر آنها بود که درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصیل این وقوعات درکتب تواریخ مسطور است *

﴿ معیار ششم ﴾

ازبشارتهای توریة بعثت حضرت نبوی را ازاول فصل چهل ودویم ازکتاب اشعیا درطی معیار پنجم ازمیزان سیم نوشتیم • اکنون بشارت دیگر ازآن فصل را چنانکه درآنجا وعده کردیم دراین مقام بیاوریم *

﴿ ازآیات نهم فصل ﴿ ۴۲ ﴾ اشعیا است ﴾

اینك کارهای نخستین بوقوع پیوست • از حادثات آینده نیز شمارا آگاه کنم وپیش ازآنکه بشود بشما بشنوانم • ای سوار شوند کان بدریاها وساکنان وبرکنند کان جزیره ها خدای را بیك تسبیح نوین تسبیح آورید • حمد اورا ازنهایات زمین بگویید صحراها وشهرها که درآنها است آواز رابلند کنند • دهکده های مسکونهٔ قیدار وساکنان کوهستانها ازرؤس جبال کلبانك زنند • خدایرا تمجید کنند وحمد اورا بجزیره ها رسانند • پرورد کار مانند جباری بیرون آید • مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند وصیحه کند بردشمنان غالب آید • زمان بسیاری سکوت کردم وصبر نموده وهیچ نگفتم • دیگر مانند زن زاینده فریاد کنم • هم ویران سازم وهم فروبرم • کوهستان وصحراها را خراب نمایم نباتات انهارا بخشکانم • نهر هارا جزیره ها کنم درياچه هارا خشك گردانم • نابینایان را براهی که نمی دانندرا همنا شوم • ودرشار عهایی که آگاهی ندارند آنهارا براه برم • تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم • وکجیهارا براستی مبدل سازم • اینهارا درحق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت ❊ ومأخوذ شان نخواهم داشت ❊ تابازگشت کنند . کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *

بردانایان اسرار آگاهی ونجات یافتگان از تاریکی جهل واضح وروشن است . که تسبیح نوین وحد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است . کهنهایات زمین واهل صحراهاوشهرها وساکنان جزیره‌ها ورا کبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است . وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کند ومأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهور راوازعرب ودرعرب خواهد بود . کلمات از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبر پاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنکام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند *

ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها گذرند و برآن مکان مقدس رسند . وبامر خدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ❊ واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق ❊ از جان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نگاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد *

حمد وستایش خدارا بجزیره ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجگانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلند یهاو پستیها نام خدا را آشکار کنند . پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد وحکم جهادرا آورد . تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهر شود . قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خکشیده ونابدید گردند . برای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس ازآنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان رابسکوت گذراند وصبر کند . بهنگام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی و یگانه پرستی وابطال اطوار یگانه پرستی وبت ستایی وشناسانیدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد . ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به بهادری بردشمنان غالب وقاهر گردد وتاریکیها را باین علبات پروشنایی تبدیل سازد کجیهارا راست واعواجاجهارا مستقیم فرماید . کسانیکه پرشکلهای تراشیده اعتماد آورند و برصورتهای مخلوقات که خدایی آنها را خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم و پریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیگر نیست . عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد و بردشمنان غالب گشت . طوایف عرب که ساکن اولاد قیدار بود درکجا بااو تسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند . عجب است که آیات دیگر ازباب (٦٠) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیگرصریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیایی برپیغمبر آخرالزمان است . وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیزاز آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (٦٠) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفارا احاطه کند . همه ساکنان سبا زر تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهرسازند .

همه کوسفندان قیدار برتو گرد آیند . قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند . از روی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز گردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی . ومرا ازاینکونه استدلات اوسخت عجب آید . که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرگز مندرج نتوانند کرد . وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود . ودلیل محکم دیگر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفاتر احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند ومعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بگوید وجمعیت پروتستانی را قصد کنند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکدومبین آیات اولیه است . شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر ازاین معنی است . قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند ازروی شوق برکوه منابرآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره * صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود . وگفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا گفته بود تبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (٦٠) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (۴۲) کتاب اشعیا بعیسی کرد . وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ما است وسبك عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد . وشیوع دین مسیحی در دنیا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل از سخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانگفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد . باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسو یه آمد چنانکه خود شان از انجیل گفتند . ثانیا اگر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم کباتفاق جله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است . وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات پیغمبر عظیم الشان را بدانکونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیگر دهنداز اینقرار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جلهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست ازاسلامیان آورد . واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم . ودرخارج ازمطلب حقیق سخن نگویم *

درصفحهٔ (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیگوید . علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره رابحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد ۰۰ بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسوار یکه یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا راچنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود ۰ ودوسوار رابابلشکر کیخسرو معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری ازکتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار را که یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود دید ۰ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده ۰ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس ۰ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آذربایجان وطرف غربی را مالك بود خبر میدهد ۰ تا آنکه درآیت نهم میگوید آن دوسوار آمدند وندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خدا های آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند که در عالم مکاشفه براشعیا ظاهر شدند ۰ ودو بیست سال تقریبا بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آگاه از خرابی آنجا وسرنگون شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلهۀ مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که درآن روز شهر بابل مرکز بت پرستی بود ۰ اگرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خدادین خود را بهر قسمی تأیید فرماید ۰ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

ازظهوریك مقدمهٔ نزدیك آن امر آگاه داشتند *
پس ازفهمیدن این مطلب ومراجعت بترجمه هایی که خود شان درکتاب اشعیا کرده اند . سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگاه کنید . تا آنکه پایه بیان اوآشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام ازکتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآشکار گردد *

﴿ معیارهفتم ﴾

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آنزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان گماشتند . وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمهٔ ازمیان برداشتند . ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد ﴿ والله غالب علی امره ﴾ این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمهٔ وتفسیراً وتأویلانمودند . شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند . واگرچه در ترجمه ها ازترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بربشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج گردید . چنانکه بعضی ازآنها راشنیدی ویك جمله دیگر را بزودی دراین نامه خواهی دید . واین مطلب برهان قوی برآشکاری امردین اسلام است *

﴿ یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ﴾
﴿ ولوکره المشرکون ﴾

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقه و بطلان امر بت پرستی وشکستن شوکت جهالت و بیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . وامت را نیز امر نمود که همه اوقات از خدای در خواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد . ومقصود مسیح علیه السلام نه تنها در خواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا و بشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتو به نمایند . ومنتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند . ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیك است *

﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیك است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را برگشد کان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیك است *

﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا بر جملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *
﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بگویید ملکوت آسمانها برشماها نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك برشماشده است . ومانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *
اکنون مقصود ازاین بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان یاهفتاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باآشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان راآگاه میساخت . وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی ازروی زمین برانداخته شد . واساس جهل ونادانی منهدم گردید . توحید حقیقی صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وحمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد . مدارك ومشاعر تغییریافت . شریعت محکم الأساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد . والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجزازظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . وهرچه تأویلات دیگر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنکونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای آنجنا را دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ گفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی ازشما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *
مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند . ودر ظاهر سخنی میشنوند وکاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرك شدن آن تشبیه آورد . وکاهی بباغی تمثیل از آن کفت *

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجيل كزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشهٔ آن درخت الهی . وسرور نخستین ازدوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است . وامامان وسروران دیکر شاخهای آن درختند . وتابعان وپیروان مابرکها وور قهای آن درخت هستند . وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *
اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است . وکفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *
پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر اورا مهمل کذاشتند ونکذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنها ازطریقهٔ حقیقیه که عیسی با آنها امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد . وازعهدهٔ وبال کمراه شدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچه قسم توانند برآمد . تمامی اوزار برعهدهٔ معلمان هوا پرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنها از آنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاشد . وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنان آنها فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾

الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بحقانی آهنین سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است که درانجیل یوحنا باقی است . واکنون پس ازدستکاری درترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره درالزام خصم است . وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلا ثبت میکنیم وتفاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت * اکرمرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . ومن از پدر درخواست میکنم که پار قلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد . روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتواند درك نمود ونتواند دید . ولی شما آنرا درصورتی

تواند دید که درنزد شما قائم باشد ودرمیا شما باشد . من شما را بلا عقب نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد ازچندی از زمان . دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزندگی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم . دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند وحفظ نماید . وکسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را براو آشکار کنم . یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که ازظاهر کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکوئی، عیسی جواب داد و بوی کفت که اکرکسی مرادوست دارد کلمات مرا حفظ کند وپدرم او را دوست بدارد مانیز بسوی اوآمده دروی تمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد . وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد . من درحالتیکه درمیان شما بودم اینها را بشما کفتم اماپار قلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . وجملهٔ آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد . ومن سلام را بشما وامی کذارم . وسلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی که جهان میدهند . دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید . شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم آمد . اکرشما مرا دوست میداشتید از اینکه کفتم بسوی پدر میروم شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است . اکنون من پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن ایمان بیاورید . من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد . وازآنچه او را هست چیزی درمن نیست . ولکن جهان بدانند که من پدررادوست میدارم وآنکونه که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن پار قلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱۶) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد . لکن من بشما براستی میگویم و برای شما نیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پار قلیط برای شما نخواهد آمد . ولیك چون من بروم او برشما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید . اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاورند . واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم وشما دیگر مرا نخواهید دید . واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است . سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و بشما از آینده ها خبر دهد واو مرا تمجید کند . زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهور خود بعد ازچندی از زمان شنیدند به همهمه افتاده معنی آن سخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میگویم که شما ناله وفریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند . اکنون شما نیز غمناك میشوید امامن نیز شما را خواهم دید ودلهای شما مسرور خواهد شد وآن سرور شما را کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرد دوازهم نگسلد ومنکران روح حق نگویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیگراست . و چون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند . لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شود هر که در او غش باشد ﴾

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وگوش شنوا ودل آگاه آماده برفهمیدن انجیل باش . و بدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر درخواست میکنم که ﴿ پار قلیط ﴾ را دیگر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان او در نماز ها ازخدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورا نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها تواند شد . مانند روح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثر آن درمریم علیها السلام ظاهر گردید وفرمودند ﴿ ونفخنا فیها من روحنا ﴾ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وگفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند . ولازم است بنحو یکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن گفت اورا می بینید بعلت اینکه در نزد شما ودر میان شما باشد . اما اگر آن روح حق در نزد شما ودر عالم جسم وجسد درمیان شما نباشد چگونه اورا توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما باید . ومن شما را بلا عقب نمیگذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یك مقامی از مقامات من واو یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم *

﴿ متحد جانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنها را بفهمیم ﴿ ولا تؤتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانکاه میفهمید معنی اتحاد مرا با پدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من در شما ظاهر کردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندکان وصایای من از من گفته اند وبا من گفته اند ودر من گفته اند ودر راه من شده اند . ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخریوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند . که دیگران مرا نمی بینند لکن شما مرا می بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید . وآنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم . وسخنانی را که بشما میکویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد ومن درمیان شما بودم مأمور از

آنسخنان را بشما گفتم . لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جملهٔ آن چیز ها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینهٔ علمی بجز پارقلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پارقلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است برآنچه من بشما گفته‌ام وداناو آگاهست ازآنچه جملهٔ انبیا برامتان خود شان گفته اند . و شاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود درعالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند . ودر روز محشر که انبیاو رسل شهادت درحق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیاو تبلیغ وادای رسالت ایشان وجمله معاملات انبیابا امتان خود شان بیاورد *

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنابك علی هؤلاء شهیدا ﴾

مسیح پس ازادای تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت گفت . سلام برخدمت آنحضرت رابشما واگذار میکنم که بدانید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرا برآنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از را هبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام راباآنحضرت تبلیغ کردند . ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیاسلمان فارسی بود که ازاصحاب کبار آن پارقلیط موعود گردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ باآن حضرت درنزد شما ودیعت نهادم وشمارا بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغیرات خواندم نه ازآن سلامها است که اهل

جهان یکدیگر دهند بعلت اینکه آن پار قلیط ومن باهم عالمی دیگر داریم که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر ﴿ سرور دوازدهم ﴾ از اولاد وحامل یکرکن اعظم از شریعت او هستم وهرچه فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد از او بمن رسیده وازمن بنقبا و نجبا و بسایر خلق از آنجا میرسد وهنکامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامر او بامن باشد *

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد ۰ اکر شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای من یا آن پار قلیط کدمر اپدر حقیقی است از من برزکتر است ۰ ورفتن من مقدمهٔ آمدن او است اکر من نروم او نخواهد آمد ۰ زیرا که از جانب خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ۰ ومن از او هستم وخود او هستم او در من است ومن در او هستم ۰ و بابودن من درعالم جسمانی جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکر زمان او را دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است وغیر از او وبعد از او پیغمبری نخواهد بود *

این بشارتها را بشما دادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ ومن بعد از این با شما کفتکوی زیادی نمی کنم وزیاده بر آنچه کفتم نمیکویم ۰ زیرا که ﴿ سلطان این جهان ﴾ وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان خواهد آمد ۰ واز آنچه او را در مقام تفرد واصالت هست از جهة ذات چیزی در من نیست اکر چه من مظهری هستم از مظاهر کلیهٔ او و ظهورات او نماما با من هست ۰ ولی مظهر را در مقام ذات ظاهر جای نیست وآینه را از ذات زید نصیبی نی ۰ وبجهة ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن زیاد در حق او بکویم ۰ زیرا که او محتاج بتعریف من نیست وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ۰ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا درحق آن پدر ادا کردم و محبت اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال برامر اواست بجای آوردم * پار قلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق انبیا از قطرات نور پاک اواست وتجسم او در این جهان ظهور کلی اواست · وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن بر کل است · در زمانی که ظاهر شود وروح الامین جبرائیل از آن مقام اعلی صادر و با آن جسم پاک وحی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد · ومرا قبول کند و بپذیرد · زیرا که من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا براستی ودرستی نمودم · شما نیز بایمان آوردن بر آن نور پاک وشهادت دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاک شهادت بدهید · وبدانید که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید * متأثر از رفتن من ازمیان شمانشوید که رفتن من برای شما سودمنداست · واگر من نروم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ خود نیاید بایدمن بروم وزمانی چند شد نیها بشود · وخباثت وملعنت معلمان در وغگوی بعداز من آشکار شود ودر امتحانات وفتنها بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند · تاآنکه آن پار قلیط بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتو بیخ وغلبه کند · والزام او بجهة گناه ومخالفت شمایعنی مدعیان عیسی پرستی است که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد · وکناهکار خواهید بود ونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم وشما مرا نخواهید دید · ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف ازاطاعت پارقلیط کنید ومیگویید ما مسیح را میشناسیم وبس · حال آنکه حکم دعوت من باطل شدومن از اینجهان رفتم وکسی مرا نتواند دید مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براو شهادت دادم · وشما اورا وخلیفه های اووسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ۰ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و بر شما توبیخها وعارها بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ۰ واگر بگویم یا متحمل نمیشوید و یا آنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نگردد ۰ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا گیرد واوصیای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول گردند ۰ معلمان و مأولان جهان را گمراه کنند و آن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الأمین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که باینحال آن سخنان را بشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند گان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند واز آیند ها وغیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد من گردد ۰ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن گویید که باعث تذلیل من شوید ۰ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ۰ نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد گوشت من میخوانید ۰ ومانند این عقائد باطله درحق من میگویید ۰ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ۰ تذلیل احدیت الهی را می کنید ۰ ومرا خوار و ذلیل میسازید ۰ ولی تمجید شایسته مرا آن پار قلیط ظاهر کند ۰ وهرچه درحق من گوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما گفتم او نیز ازآنجا گوید ۰ که مبدء کلی ما یکی نیست وهردو از جانب خدا گوییم *

تلامیذ عیسی که از سخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز گفت به‌همهمه افتادند ومعانی آن کلمات را از همدیگر پرسیدن گرفتند مسیح گفت *
شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد گشت . وغمهای شما مبدل به‌بهجت وشادکامی گردد . این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنگام اکتساء لحم وولوج روح شد . وآن مولود جان گرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست . تاآنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد . وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو گردد . وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید . دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور گردد . وآن سرور را کسی از شما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه برتولد آن مولود تعلق گرفت . باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن باسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند . وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیر او است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا گردد . وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید کنند *
این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم . وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود . ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد . ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور این دین پاك بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده . این بنده نیز بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار برای یادآوری برادران روحانی در این نامه آوردم . واکنون را همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴿ فارقلیطا ﴾

املای فاو قلیطا بفاو باء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شده ودر عربی فارقلیط است ودرفارسی پارقلیط وپارقلیت میشود *

لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی ﴾ وبیك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است *

لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام درانجیل مورد صادر شد بلغت عبرانیه است . وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت که لسان خود وقوم خود بود . و بعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفا کردند . واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشد . وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید . واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت . چهار کس که متی ولوقا ومرقس و یوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت و رفتار عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند . که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی داشت . وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید . وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید واز راه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان ننمود . وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هرگونه تغییروتحریف را گذاشتند . همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند . پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دست یکانکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ وبمعنی ﴿ احمدومحمد ومحمود ومصطفی ﴾ می آیدوتحریف کنندکان آنرادر نوشتن ﴿ پارا کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین ومدد ووکیل وبنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

﴿ ازالهٔ وهم ﴾

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی بآنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآگاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست . که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد . ودر کتب مقدسهٔ سماویه از اینگونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است . ودر خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اکرا زاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . وپس ازآشکار بودن حقیقت کار ثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهوشمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبور بیست ودویم درحق مسیح ذکر کرد . که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد . سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینند کانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او رارهایی دهد . چونکه از اومحفوظ است . سکان مرا احاطه نمودند . وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند . اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند . وبجهة لباسم قرعه انداختند . وازاین قبیل درذیل کلمات از زبور آورده و بعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند . یعنی آنچه بر پسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلوا له من عباده جزأ ان الانسان لکفور مبین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که یك اشارت بزرك از این کلام بر واقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور از قول داود درحق مظلومیت خود گفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم بآنچه برمانازل گردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردند وآیت کریمه نازل شد وفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اگر شما ایمان آورندگان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید . باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند . و بنابگفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند . که نسبت بجایی برما دادی وما را قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون ازموارد سخن بیشتراز مؤلف آگاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطابات پدران و پدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند . واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندگان باآنجناب مقصوداست . کسانیکه زمان ظهور پار قلیط را دریابند و یا آنکه ببشارت وناء مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکوره یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة‌الله عیسی در انجیل خود آورد و تمامها عبارات وتفاسیر آنها را شنیدی واضح وآشکار است . که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست . که معلم وهادی هر قومی را از جنس ونسخ آنقوم باید باشد . هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند پیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لوکان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴾
﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنند کان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبوره رابظهور روح القدس که میگویند درروز عید الخمسین بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند . چنانکه در باب دویم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض بابشارت ازپار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صحفهٔ ﴿ ۱۸۶ ﴾ میگوید که درهیچ جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . ونمیدانم مقصودش ازهیچ جا چه چیزاست هرگاه دراصطلاح وکتب مؤلفات خودشان می گوید . راست است همچنان تعبیر وتسمیه نباید درآنها باشد . واگر کتب الهیه رابگوید همین آیات یوحنا حاضراست که آنجناب رابروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیابود ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل وصاحب ملکوت الهیه . واگر مقصودش کتب اسلامیان است که میگوید همچنان سخنی درحق پیغمبر خود شان نگفته اند از راه بی اطلاعی ازکتب وعقائد اسلامیه میگوید . راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلق ازروحانیان از یمین عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴾
﴿ اول من ذاق من حدا یقنا الباکورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وگرنه دو چیز نمیشدند ۰ وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحدازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دوچیز را که بیکدیگر حل کنند فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردند اینکه درحقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آینه باز بداست که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اگر گوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی رامقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ۰ واینگونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ۰ رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت ۰ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی گفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینکونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام . ومع ذلك درامر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یا آنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا درصفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند وبیکدیگر حمل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی وابراهیم هستم صحیح گفته است واگر موسی گوید من نوح وآدم هستم راست گفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت وغیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است . وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر گردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه ازتنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است . ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالهٔ شبهة ﴾

درخاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنها را من البدو الی الختم باجمال برای تو گفتیم و دانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند . وميزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیگر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد . این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فار قلیط مقصود تمام نشدواین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او راعظیم میشمارد . وچنانکه گفت پار قلیط شمارابهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می‌آید . لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه دربشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند . باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقیدشد . ودر همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید . و باینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند . و باینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد . والحاصل هیچ صاحب شعور باانصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرگز تأویل نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشدو بخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بربشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است . و بکمتر تدبری بطلان سخنان یهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است . واین معیار را در اینجاختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگرچه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است . ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
درفصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنگامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ اواقرار کرد وانکار نیاورد وگفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی گفت نی توآن پیغمبر هستی گفت نی ﴿ ۲۲ ﴾ آنگاه بوی گفتند پس توکیستی که برفرستند گان خویش جواب بیریم درحق خویش چه میگویی ﴿ ۲۵ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اگر تومسیح یاخود ایلیا و یاخود آن پیغمبر نیستی چگونه تعمید میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وگفت من باآب تعمید میکنم آمادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم *
﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است . دیگران گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر توریة نگفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مکن داود خواهد آمد . آنگاه درمیان جماعت درخصوص او اختلاف پیداشد *
ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبار کتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که دراینکونه مقامات محتاج بذکرنام مبارك آن بعلت اشتهار و بجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاو تعبیر میکردند . ومیگفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبر نیستی چرا تعمید میکنی . و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیا آنجناب مسیح است و یاخود همان

پیغمبر موعود است . ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندگی او وباز کردن بند پاپوش او نیستم . واین سخن را درحق عیسی نگفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی او راغسل تعمید داده بود ولیاقت باز کردن بند پاپوش او را داشت . سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میگویم که درمیان زادگان از زنان بزرگتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست اما نسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرگتراست . ونیز یحیی گفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیگر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (۲۴) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات اروی مهمان قسیسی ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند . سخن ازبشارت انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا بازکرده ازآنها جواب طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید . ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری و پروتستان بودند . واز جمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده بودند که تاریخ آخرانجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا ﴿ که درلفظ آن پیغمبرهستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است ﴿ انوبه وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *

درآن بزم یوسف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك اودلشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رابحهٔ ازآنچه شما میگویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل پرپیغمبر معهودی مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی که درآنصفحات رئیس پروتستانها بودمراجعت کرده و بشما جواب بدهم . گفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را تووهمه حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت ودرمعیار گذشته ازانجیل آوردیم . که آنجناب گفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش ازمن است . ودر دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وگفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند . و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنکونه تأویل کنند کان دانستی . غلط کوبی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا با آن تمسك جسته وگفت که با آن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است . بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهد بود که مطابق بشارت عیسی درحق پار قلیط است . وبقرینهٔ تعمید یافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنگام گفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا گانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی در حق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است . هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وگفت . اگرکسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست گفت که بعد ازمن خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت واز اطوار دعوت وتعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . نی خطا گفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند وگم گذارند وبیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنگاه اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها درهنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداگانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باومیرسید . ومع ذلک صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی بآن میکرد ودراینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان معمول ومتداول بوده است وبالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیا﴾ از جواب او براعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت ننمود ومعجزات نیاورد . وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آگاهی از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿در انجیل لوقا﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعلیمات ودعوتها ومواعظ اورا تافصل هفتم بیان کرده است
﴿ درآیت شانزدهم فصل مزبور کوید ﴾ وبرهمه آنها رعب غالب شد
وشکر خدای را بجای آوردند وگفتند که درمیان ما پیغمبر بزرگی
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
(۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
یهودا واطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) وتلامیذ یحیی
از جملهٔ این وقایع بآن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی
فرستاد وگفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه
منتظر یکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده
وگفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وگفت آن کسی
که خواهد آمد توهستی یا آنکه انتظار او راداشته باشیم (۲۱) وهمان
در آن ساعت چند کسی را از مرض وعلت وارواح شریره شفا داده
وچند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت
بروید وازآنچه دیده وشنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان
بینا میشوند ، وزمین گیران راه میروند ، ومجذومان ازعلت پاك
میگردند ، وکران شنوایی میگیرند ومردگان زندگی مییابند ،
وبیچارگان را انجیل آموخته میشود ، یعنی یحیی از این کارها
میداند که من دعوی آنچنانی ندارم وبکار بشارت وتعلیم پرداخته
مقدمات کار را ترتیب میدهم ، واینها همه از ترجمه هایی است
که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك
میگوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخنی نگفت ومعجزات ننمود *
پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بدآنگونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شك واشتباهی باقی نماند *
اگر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای کتاب مذکور از این قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا در همین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی وبیان اوصاف ومقامات او . وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وگفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید گرفتند . وپس از این سخنان بازشروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود . وآنکه بعد ازمن گفت خواهد آمد غیراز عیسی بود . یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فراگرفته تمجمج درقبول این سخن داری . ولی ما را بجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست . ما براستی نوشتیم وبراستی خواندیم واگر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست . عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوانمودی انکار وعناد منکران راچاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم گردید . ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد . ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرگواری میداد چنانکه درمعیار گذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا مینگاری . پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اگر مقصود از شخص مبشر وموعود که درحق اومیگفت من شایسته بر بندگی او نیستم. بعد ازمن خواهد آمد وپیش ازمن هست . چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعدازمن خواهد آمد را میگفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد و نزداو ایلچی فرستاد . وگذشته ازاین اگر میدیدی که اوهمان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی . ودرجرگ تلامیذ واصحاب اونمی آمدی . ومردم رابسوی اونمی خواندی . وحضور درخدمت اورامغتنم نمی شمردی . وخاکپای اورانمی بوسیدی . چه میگویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بگفتاردم * نکو گوی اگر دیر گویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ ازفصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی گوید . درهنگام وعظ می گفت که بعد ازمن بسیار توانا ترازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا بازکنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیارنوشته اند . واکثرآنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش برآنها مطبوع ومنتشر نکرده اند . وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی ازآنها است . واگر موازنه بشود بااخباری که انجیلیان ازتوریت درحق تصدیق عیسی دارندالبته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریه است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب خواهدبود . اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل درای هوشمندان باید کرد وازایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجزاز بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

کمی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاك . بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم . واگر باورکنی بی مسوده نوشتم . وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگاشتم . ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . ونواقص آنرا بهمه جهت بمین توجه خویش تکمیل نمایند . ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند وآنانکه ترا کم کردند چه یافتند * ﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است مارا برآن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا درآن راستکار کن . ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو کویند واز تو شنوند مارانیز چنان کن که ازایشان شنویم واز ایشان کوییم . ﴿ الهی ﴾ دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است . دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای . ﴿ الهی ﴾ ماخاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان . ﴿ الهی ﴾ تو بخشنده ومهربانی برما آنچنان کن که درما کفتی *

﴿ چه کنم بامشت خاکی جزآنکه بیامرزم ﴾

﴿ بسمه العلی الاعلی ﴾

﴿ میزان پنجمین ازمیزان الموازین ﴾

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی . امیدوارم که از روی آگاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی . وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب کشتی وراه خدا شناسیرا سراغ کرفتی * ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾ برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم . واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته درعید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نماییم وبابرادران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *

﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پر وتستانی از روی آیین خویش در صفحهٔ (۲۲۷) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (۲۲۹) میکوید . از این آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ ومانخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تابتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پرازمعجزه های آن مالك ملك وملکوتست بسپرد ازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود گفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدانشود ۰ واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای گذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون در خصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه گفت *

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعد ازخواستن فریسیان وصدوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان گفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد امابرای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجزازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که گفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مگریك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم گذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشدسه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنگاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مگریك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومعجزات میکشیدند

ولی عیسی بایشان گفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مگر در وطن خود ودرخانه خود . وبجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وگفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقاً بشما میگویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾ آنگاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت کهازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه گرفت واکاه بنهایت گرسنه شد . کماه کننده نزدوی آمد وگفت اگر پسر خدا هستی امر کن این سنگها همه نان شوند . لکن اوجواب داد وگفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود . واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی گفت خودت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او برملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردا رند و پای تو بسنك نخورد . عیسی باو گفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان نکنی . تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد جملهٔ مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد واورا امر بسجدهٔ خودنمود . وعیسی اوراطرد کرده وگفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است . آنگاه شیطان ازوی دست کشیدوملکها آمده خدمت او را میکردند . که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

ازعبارات مذکوره بندکی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه گرفتی و بشدت گرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندگی و بندگان را ملاحظه کن . وبدان که خدای هیچ کاهی وهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واگر بشود خدا نیست ونیز کارجهان راسر اسر تباهی رسد *

﴿ ولواتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد، وهواهای نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه گذاشته شده است *

﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات گفت تأویل وتوجیه کند . وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند . واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کنده از روی هواپرستی وباتباع اباالسه آیتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه از مورد آن آگاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است . راستی از جنس اینکونه جسارتها که در راه گمراهی کنند سخت عجبنا کی آید . اینك دو آیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش گواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذاجاءت لایؤمنون* ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق وهوخیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم * ﴾

آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید . درآیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد از مدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند . وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجزه ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود برمطلق معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل گردید . ومورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم . وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های مارا زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را برما بیاوری بر تو ایمان بیاوریم . وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست . پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن درآیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿ که معجزه ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴿ ایمان نیاورند وآنهـا را در طغیانهای خود شان ترك میفرمایم ودر سر کردگانی طغیان بسر برند *

ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء ﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴿

واما آیت دویم که صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز درجواب کفار وبت پرستان قریش است . که گفتند اگر او پیغمبری از جانب خدا است عذابی برما نازل کند و در این باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ﴿ تا آخر آیه . وآیات دیگر نیز درهمان صفحه و بعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را در اینجا برای ذکری بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *

﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . او تکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهـار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتی بالله والملائکة قبیلا . او یکون لك بیت من زخرف او ترقی فی السمـاء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینـا کتابا نقرؤه . قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا * ﴿

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطـان ومانند آن بودند با آنکونه تعبیرات معجزه هـا خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحـان ربی ﴿ منزه است خدای من از اینکه من او را باملائکه برزمین بیاورم . با آنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شمـا کنم . یاخـود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شمـا گردد . مگر من بجزاز رسـالت وبشریت اظهـار مدعایی در حق خـود

بشما کردم *
ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت ﴿ کازعمت ﴾ دلیل واضح است برانکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد . وبدین سبب ازروی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند . یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا در این کار مشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه در هرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است قوت آن تحدی را که درخصوص آن معجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید باآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند . وجواب ردشنیدند چنانکه ازمسیح شنیده بودند *

﴿ واللهمتم نوره ولوکره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود . وخدا ومقربان خدا که در نزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه در نزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست رفتارنتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤوکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات کهشنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجز بشر رسول هستم . ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ما کنت بدعا من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما برسردار برآورده شد یهودان میکفتند ایلیارا می خواند ومیکوید ای ایلیاچرا مرا ترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد او میرسد . وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت اوو یاماننـد اورا بدار نمی توانستند کشـید ۰ ودر آن حال نیز قدرت برهر گونه رهایی ازدست آنهـا و بر هـلاك نمودن آنهاداشت وتو نابود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود وارادهٔ الله برآن متعلق نشـده بود ۰ پس مانند یهود ان نبـاید گفت که چرا معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبـیا نیـاورد ۰ و چرا گفتند که بجز عـلامت یونس بن متی معجزه برمن داده نشـده است یاآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهـار آن و بیان معجزهٔ حقه که ازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبذه و باستعمال علوم چهارگانه که لیمیا وسیمیـا وریمیا وهیمیـا است آورده میشود ۰ ودر تحقیـق اطوار واوضـاع وحقـایق وصور وظواهر وبواطن این امور که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیـه وظلمانیه گذاشته شـده است ۰ وهمچنـین اخبـار از مغیبات وتصرف در مکونات که بریاضات حقانیه وياشیطانیه میشود ۰ ودرخصوص سایرمتفرعات براین مطلب بزرك در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند ﴿علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات درکتب ومؤلفـات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشـابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی تواند دانست که از اهل وحی وشـهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آگاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد ۰ ومارا بااینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اسـاس براختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بنحواجمال برای ارباب الباب کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هویداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را ناراست ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که بانبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید ۰ واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه گونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال اوهمچنانکه ازهیچ جای در امر دین خدایی آگاه نیستند ۰ از معنی نبوت ورسالت واز اقتضاءات مقام عبودیت بندگان حقیقی واز اسرار مخاطبات دوستان ویگانگان واز نکات عالم وصل واتصال نیز بوئی نبرده اند ۰ پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند ویاز پرشدگان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود ۰ حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی ۰ ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بگفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسموع القول در امر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . و در اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب و روایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است . واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه درظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازه نکرده اند ﴿ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرك شدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

﴿ معیاردویم ﴾

سید بزرگواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی درروسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (۱۲۵۸) هجری در ارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده اند . دراین مطلب حاضر باختصار اشعارفرمودند که عینا ترجمهٔ آن رامی نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

﴿ وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والا فالحدث کاذب ﴾

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد ﴿ یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند ﴾ بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما . پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل ولواشرف انبیا است . پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد ﴿ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد ﴾ واوحی وموجوداست وباآسمان چهارم بالارفته در بیت المعمور جای کرفت . واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین و برانگیزانیدن زمین کیران وزنده کردن مردکان است . ومقام آنجناب بالاتر

وبزرگتر ازاینها است وبالاتر ازآن است که نصاری گویند وما گوییم ۰ ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورا نشناختند واورا توصیف بغیر صفت او کردند و بعلامت دیگر علامت ازا وآوردند گاهی اورا بخدایی موصوف داشتند وگاهی ابن اللهش گفتند وگاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند ۰ وماننداینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند ۰ مگر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینگونه توصیف کردند ۰ که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای ماننداآدم است که آنرا از خاك آفرید واورا گفت ﴿ کن ﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاتر ازآن است که ما گوییم وجمله گویند کان از طبقهٔ رعیت گویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید ۰ ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

﴿ لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله ﴾

سخن شیخ نصرانی که گفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد ۰ ولکن معجزاتی از او نقل شده است اما چگونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن برمی آید ویا آنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت ویا آنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعید میداند مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است مجتث وزائل ۰ اما اینکه گفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا وآشکارتر از قرآنی که اگرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد ۰ اگرچه همه آنها معاونت همدیگر را نمایندو کدام معجزه بود عیسی را که تساوی باین معجزه کند کجا مانده که اقوی بقر

از آن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص رابساهست که زاه شبهه بازمیکردد کهاطباءماهرآنرا توانند کرد . مانندا حیاء اموات کهاتفاق افتاده است ازبعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اگرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مگر بقراین دیگر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هر کس از عرب انرا استعمال میکنند وکثیرة الدو را نست . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایهٔ آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی ازآنها ببعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد . ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانندآن وتحدی کرد برایشان وکفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ کهاکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاوردیا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك . بعلت اینکه قرآن هرکزشبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا ازاطوار کلا مهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هر کا، کسی توانست خلقی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواندشد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن از این کارند اشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جملهٔ معجزه هادر نزدآن پست شد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمراست تاروز قیامت . وکدام معجزه ازمعجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجزدر پیغمبرما درهیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است . ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت و نادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
• که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه درمیزان گذشته
ازمن شنیدی ﴿ کان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند
پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت راوسعت نیست
ترادرانکار قرآن • زیرا که آن معجزی است آشکارتر • واگر مرادراین
امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره از مانند آنرا بیار •
و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان
واهل جفر جامعه وازهر چیزی که امید واری برای حصول این
مطلب از آن توانی داشت • اگر چنانچه آوردی مانندآن را نبوت
آن پیغمبر راباطل توانی کرد • واگر چنانچه مبنای کار برپیروی کردن
احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ
رسولی راشریعتی برقرار نخواهد گردید • پس مطلق دین را باید
سلام گفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین
امری است واضح وانکار آن مکابره برضروریات ومصادمه
بربدیهیات است *
اگر بر پیغمبر مابرخواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه ازجهت
این است که نبوت اینگونه اقتضارا ندارد • پس ازروی تحقیق دانستی
که پس ازاظهار معجزه همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنك باکفار واهل
انکار ﴾ ازمقتضیات نبوت است • وگرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص
وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن
احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واگر از جهة این باشد
که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار راکرد • واگر
مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد
نبوت جمله انبیا باید باطل شود • بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا
لزآدم تابخاتم همه تزویج کردند • وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا
فرزندان واولاد بودی • وهمچنین است سایر احوال واوضاع •

که هر پیغمبر را مناط نبست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاء ات انبیا و مصالح رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادتی که با تحدی مقرون باشد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامهٔ حدود بجههٔ جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و تمامی این امور از اقتضاء ات پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود و قائم نگردد . و گاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور و مکلف شوند باوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم و موسی و پیغمبرما علیه و علیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور و ترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت در حور بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید . پس چرا آن حیلت را بکار نبردند و نمیبرند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی از ذلت و خواری نجستند و عار و شنار را از خود برنداشتند . و از دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت * که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند * رهایی نیافتند . و اگر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی . با تسبیح کردن سنگ ریزه در دست مبارك اورا . و یا ناله کردن درخت خشك شده از فراق آنحضرت را . و یا تأثیر کردن پای شریفش در سنگ خاره و نماندن اثر آن در ریگ نرم و خاك و گل را . و یا ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را از هر کسی که با او ایستادندی که برحسب انظار و اقفان با آنحضرت . آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیگذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در تورية گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبند گان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید . ورعیت رانمی رسد که بر تری برحاکم خویش کیرد ﴿ وماامن دابة فی الارض ولاطائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ﴿ وباجوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که بآن چاه انداختند . وباشکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا . وباخاموش شدن آتشکدهٔ فارس . وفرورفتن دریاچهٔ ساوه رادر آن هنکام وبامانند آنها را . معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که دراین امور مذکوره هست . ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی باحق وراستی عناد میکنید واز حق وراستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

واما سخن شیخ نصرانی . که درخصوص معجزات کفت که . بالاز قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است درانشقاق قمر وبدو نیم شدن آن . هرکاه ازجهت این است که خرق والتیام روانیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خود مان مبرهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود . وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرق والتیامی لازم نخواهد آمد . که ستاره قوه ایست متألف وعارض شده برجسم فلك وبتمیز وسواشدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

واین مطلب را ازروی تحقیق در بسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بانها نماید . که مرا باوجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مرا هست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ﴾

واکر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند و در دفترهای خود درج نکردند . اکرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میکویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند و بر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبر ما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت . ودر این حال چکونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات او را . که هرکز منکر معاند نمیکوید وذکر نمیکند چیزی را که خصم او بسبب آن غالب شود . واما تصدیق کنند کان نبوت او پس حقا نوشتند وکفتند وواضح نمودند . واینك کتب تواریخ مطالعه نمای ونکاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی . ونیز در قرآن مذکور است واکر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اکر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرکوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاك در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند . وچه مناسب کفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشاد کرد *

﴿ او ینزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القائم ﴾
﴿ وبها ابن موسی والجواد حفیده * وبها ابن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیکر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودر وضع دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است که پروردگار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید او را از اوصاف نقیصهٔ امکانیه . وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند . ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . وعابد است پروردگار خود را وزاهد وتارك است غیراز خدا را . رضای او را طالب است وبمولای خود راغب . ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیگر صفات امکان را . ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید . پس هرگاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اگرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد برگزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ﴿
ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است
وشعبذه است ومخاریق وحیله ها ونمو یهات است . کهاز استعمال
علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای اودلیل
بربطلان او است . وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل
برکذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل
نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق
او برآن . پس شکی نیست در اینکه اوکذاب وخبیث است .
وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او .
واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نکرفته است که این مرد
جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی کفتیم . بل هرکاه یك
خصلت ازآنها دراو باشد در لزوم اجتناب کردن ازاو واعراض
جستن ازاو والتفات نکردن براو کفایت کند . زیرا که دعوی او را
دلالت مستقله برابطال اوهست . وهرکاه از قسم نخستین باشد پس
موجود بودن صفات حسنه دراو وسمات وعلامات حقه برای او
در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن
خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن اومعلوم کردد ودانسته
شود کهخدا اورا فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب
او وتوصیف اوخدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد
ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات .
وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را
ازپیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی
عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ﴿ چنانکه
عیسی کفت که این کارها ازمن نیست بل عامل آنها ربی است
که مرا فرستاد ﴿ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند
کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرکاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ﴿ یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است واگر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ﴾ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است . وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغگوی را تصدیق نکند واغرا برباطل ننماید . زیرا که هرگاه اواز جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نگردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسر خود گذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرگز این کارها جایز نتواند بود *

واگر گوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای رد ع ومنع کافی تواند بود . میگوییم پس دراین حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری گردد . ولازم آید که خدای سبحانه بندگان خود را در حیرت وگمراهی گذارد . والحاصل هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید . لازم است که قطع وحکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك . وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *

دریاب این قاعدهٔ کلیه را وبرخدای شاکر باش . وبسوی راه حق سلوك نمای اگر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تودراین مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکارا ترین طرق را . واگر انصاف بدهی وگوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرگز محتاج بچیز دیگر نخواهی بود . پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

﴿ والله خليفتي عليك ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه درامر ادیان باختصار نوشته اندوما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم . وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار وخردمند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت . وحال انجیل وتوریة حاضر وپریشان گویی آنها ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد . وتواند دانست که بجز دین اسلام درنزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عندالله الاسلام ﴾

چه فائده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که یك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست کوش شنوا میداشت . ومن گذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب واسرار دین دراین نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴿ مدح توحیف است بازندانیان * گویم اندر مجمع روحانیان ﴾

میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در اینخصوص نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وگوش

روسائی که منظر توجهٔ روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یا روح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندگان با نجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اگر مراتب خلقت وطبقات سلسله های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی . خواهی دانست که وجود تو چگونه کوهر کرانبها است که بخاك وگل آلوده اش کردی . ودل تو چگونه آینهٔ جهان نما است که بزنك آلایش جهان مکدرش داشتی . روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات ترا احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی . یك کوشه از آینه را پاك از کدورات کن تا نمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده برکافهٔ مخلوقات است . ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنکام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد . پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها واز آنها بنماید . واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند . وچون آنها را هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطنجین . درمنزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود . وقرآن درآن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع . درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصایی از نور داشت . واهل آنعالم جمله بدینحال وصفت بودند . وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن راشناختند . وفهمیدند بقدریکه استعداد داشتند وبهرکونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق وکتاب مبین نیز بعالم ارواح آمدند . وتااین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحامن امرنا ﴾ برامت مخفی بود . تاآنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیکر باآفریدن خدای واحد که بجزاودر وجود مؤثری نیست و برآن معلم الهی ماخلقت اذخلقت تواند کفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را براو تعلیم و یادمیدادی که انسان را مالك ومملك کرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اکر یك نادانی تصور درالفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بکوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبر درمعنی مذکوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهوبالهزل ﴾

پس ازآنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا ازعلم کتاب برداشتند . درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند در آنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای
انها بیان فرمود . وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن
عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . وپس از اینعالم انسان
بکون ناری درمرتبه چهارم نازل گردید وقرآن درآن عالم نوراحمر بود .
که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون
مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان
صورت ومثال آمدند . وآن حقایق کامله در این خاك تیره که آخر
منازل است مستور ومودوع شدند . وقرآن دراین عالم برنك نور
اخضرو مایل بسیاهی ظاهر گردید *
﴿ سیاهی گر بدانی نورذاتست * بتاریکی درون آبحیات است ﴾
وچون هر مرتبه ازمراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی
در باطن میماند . وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود . این است
که قرآن راشش بطن وشش باطن دراین مرتبهٔ اخری موجود گردید *
چون درآن هنگام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رد دناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد
آن عالم ترابی نیزدر کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان
بودند . وطالع دنیا سرطان بود . ودر آنوقت آفتاب در وسط
السماء بود وهنگام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود . وجملهٔ اهل
آن عالم درآن محشر حاضر وقائم بودند . تا آنکه بقدرت عزیز علیم
از حرکت افلاك وگردش کواکب وپیشی گرفتن شب ظلمانی برروز
روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا . تغییر درخلقت
انسانی حاصل آمد . وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل
شد . ودر او ظاهر گردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور
وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرگی .
وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری
آنها راه یافت اگرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی .
وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنگونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد . ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاددر قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دیدلباس ظهور را پوشید . زیرا که جهانیان را درآن حال آلودگی یارای تحمل از نورا قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی . بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میبافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر ازپس پرده وازوراء حجاب . وبدین جهات آن هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع گردید بر ﴿ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تا آنکه نورالهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج گرفت . بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد . وقرآن نیز نازل گردید با اوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است . ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرائات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عددآنها بشماره نیاید . پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اند بیان کرده اند . وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیگر وجه را

شامل نگردد ویا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . ویا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یااهل ومکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرگ وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی پرتوی ازلمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیراستحقاق رسیده است . ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شمادراینجا آوردم اگر استعداد دارید وخواهان هستید اینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشتند وبیان میفرمایند . خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی ازاسرار رابیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التورية والـ * انجیل بل هذا القران المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است . واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهروهویدا گردید *

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾
﴿ محجوبة الأدراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾
﴿ سمت علی الأشیاء حتی لقد * فوضت الدنیا مع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجزازعالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب رابادراك مانزدیك نماید . نمی بینی درخت میوه دار بزرگی را که شاخ وبرك ومیوهای آن ترابعجب آوردازیك حصهٔ تخم است که درحال نخستین آن شاخ وبرك وثمر رادرآن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل کردد چکونه درغیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادر باطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامها ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس وکیموس ودرعروق ورکها ودراعضا واجزای توتا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شودپس ازآن بمقام اکتساء لحم رسد وآنکاه بعد ازظهور دراین صورتهای کوناکون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبارك الله احسن الخالقین ﴾

الحاصل اکرد راین نامه بخواهیم کمی از اوصاف ومقامات کلمات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان است ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هوای نفسانی چرا زحمت کشیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابها میکنید . پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع میفرمایید ومجاناً بمردم میدهید . واکتفا براینها نکرده ضعفا را تطمیع بمال دنیوی مینمایید . معلمان وواعظان دراطراف می کارید بخیال اینکه بکعوام بیچاره را غرور دهید وکول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید . چرا مینویسید وترجمه میکنید اینکونه کتابها را که مایهٔ رسوایی خودتان است . اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است . ومیدانید که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتروبا قدرت تراز قرنهای کذشته است . ومیدانید که مردم بندکان درهم ودینار هستند . ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیرازشما همه جای دنیارا فراکرفته است .

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یاراز طرفی وروزکار ازطرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروز کرده و بهر ملتی دستی یافته آید • پس چرا اتفاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید • ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعانت ازآنها جویید یاری بخواهید ازعرب وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید • ودروغ آن پیغمبرراظاهر سازید وحجت اسلام را باطل دارید ونفس اسلامیان را قطع کنید • ودین محمدی را رسوانمایید • وهمینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغاخواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه بدین راه آسمان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله ویك کله بان نمی سازید • لکن این نکته را هم بشما بگوییم که کله بانها نمی گذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد • حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا که میگفته است خدای راد روغگویی و کذب ومانند آن جایز است خود میداند • ومیداند که این تجویز گذشته ازاینکه مفید بحال اونیست لازم نگرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خود او و برادران اومانند این سخن را نیز توانند گفت ولی گفتن تاکردن دوتااست • ومانند این است که مثل من کسی بگوید من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یاآنکه مانند کلیم چوبی را اژدرها سازم وازسنك چاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی وچگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته است که مقامات حریری ومقامات همدانی افصح ازقرآنست • ومانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقام انصاف وحق شناسی تکلم باآنگونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی راه ابطال پیدا کند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند . که من برهان محکم ومعجز باهر برآن صاحب ملکوت جهانم که عیسی و یحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند . هرگاه انکار ازاین معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی وازپیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد . پس ازپیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید وازبیعت وتبعیت بشر بردوری جویید . وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم . وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید . که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واستحکام پذیرد . ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود . بی دینان وملحدان را بازار گمراهی واضلال کساد گردد . جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند . وبعلت این همراهی شما باسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود .. ملکوت خدای چنانکه درآسمانها است دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد . ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید . واگر باوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گمراهان جهان وجملهٔ بت پرستان و بی دینان وجاهلان براو زار انکار وکفران شما افزوده شود . ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیان و برخدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیر آن وقوف واطلاعات خود را بیان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکور نگردیده است واین آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد . پس سخنی است منافی باانصاف وموافق بابی اطلاعی . درصفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیر آیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد . ومزهٔ کار در این است که عبارت کشاف را بتغییرونا تمام ذکر کرد و پنداشت که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار برد . وماعبارت کشاف راتنهادر اینجا نقل کنیم وباقی سخن رابادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که از بعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر گفته است . یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شدچنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾ امیر می آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد . واز حذیفه روایت

شد که اودر مدائن خطبه خواند وگفت آگاه باشید که قیامت نزدیک گردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبر شما بدونیم شد . تمام شد ترجمهٔ زمخشری . اکنون اگر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان الحق مذکور نماید و به بیند چه میگوید و بفهمد چه القامیکند * ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میگوید که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت . زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اگر ازجانب خدای همچنان آیتی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر نتوانند ساخت . نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیز در این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است . واگر پروتستانها ورفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها باخدای توانا است وما را بجز این نیست که این سخن زو رایشان را نیز بسائر سخنان ایشان عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم برسر نماز های زستان ﴾

بامزه تراین است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خودآیت ونه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش گفته است *

کاش یکی ازاین مردمی پرسید که ترا باآئین پروتستانی خودت سوگند میدهم هرگاه در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد وواضح وآشکار این معجزو دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد . آیانبوت اورا تصدیق مینمودی ومیگفتی که چون صریح گفته که شق القمرومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن اثربای مبارك اودرخاك

وریك وجا کردن آن در سنك خاره ومانند آنها معجزات آنحضرت است وباید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنکونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم براینکه کفار بدیدن آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانکار کردند . کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چکونه ایمان آورند مکر آنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند . وروح قدسی بدلهای ایشان بدمد وپرده را ازدلهای ایشان بردارد وچشم وکوش ایشان شنواو بینا کردد پس ازآنکه کور وکر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لایرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾ تفصیل دیکردر ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین الفاظ غیر معینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد . نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر باحنین محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند . ومیکویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن بااحادیث ماراچه کار مباحثهٔ ماباقرآن است وبیان معجزه بانفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث . تاآخر سخنان او که براین بنیان سست خویش متفرع ساخته است *

ودرصفحهٔ (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورده که میبایست درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی وعیسی وحواریان وغیرهم درتوریة وانجیل بتفصیل بیان شده است *

اکرچه باوجود معین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآور شویم . که این بیچاره ازوضع انجیلهای خود شان غافل شده اند وندانسته اند که اکرانجیل حاضررا معتبر وصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود • وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنها یعنی با انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است شاهد صدق براین مطلب است • وواضح است که ﴿ متی ولوقا ومرقس ویوحنا ﴾ ودیگران آنها را در بیان سرگذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند • اقلا انجیل مریم وعیسی را که از جمله هفتاد وهفت انجیل منسوبه بآنجناب وحواریان وتلامیذ ودعوت کنندگان راستین ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروك وغیر مصدق است می آوردند واستشهاد میکردند بازوجهی در این کونه اعتراض میتوانستند داشت *

﴿ درهمین انجیل لوقا در فصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بدهکده ها رفته انجیل را بایشان یاد دهند وتبشیر نمایند • ونیز هنکامیکه یحیی شاگردان خودرا نزد مسیح فرستاد وازحال اوخبر کرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی کفت • انجیل را به بینوایان وعظ میکنیم • ودرجاهای بسیار از انجیل حاضر ازاینمقوله سخنان وارداست • پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح آنرا تعلیم میکرد یاشاکردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است • که بالاتفاق جملهٔ آنها بعد ازمسیح علیه السلام نوشته شده است • وبقینا درآن انجیل که عیسی رابود بیان احوالات حاضرهٔ خود مسیح یامعجزات اونبود مکر بعضی ازخطابات الهیه ووعدهایی که درخصوص اووایمان آورندکان بآنجناب بود • واخبار ازکذشته وآینده وازقصص انبیای سلف وانذار از ترك دین وشریعت • ومواعظ ونصایح وآداب واحکام ظاهریه وباطنیه • واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی ازقبایح اعمال وبیان مشکلات آن قوم • والحاصل جملهٔ آنچیزی که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستی بشود در انجیل اصل بودی • واین سخن راهیچ منصف آکاهی انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم و کتب منزله برانبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند و اطوار امتهای ایشان وآنچه را که بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید وبیشتر اشعار برآنها درمبحث نسخ شریعت کردیم ﴿ شش کتاب است ﴾ که اینها اصول کتب سماویه است وآنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد وچهارده و بیك روایت یکصد وسیزده کتاب است که نوشته اند. تمامی آنها توابع صحف وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان ﴿ آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم وعلیهم السلامند وقرآن اصل واس واسطقس است برای صحف وکتب مزبوره چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان معجزها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد . وهیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد وکتابی که ازجانب خدای یاازجانب پدر با ومیرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی ازاو ظاهر میشود . باین معنی که خدا یاپسرخدا بگوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یاپسر گوید من در فلان وقت ودرفلان مکان فلان نابینارا بینا نمودم . از اینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب وقیافت ووضع یال وکوپال ونطق ومقال این طایفه رایعنی منکران دین مبین را که می بینی ومیشنوی وقعی وعظمی در مرحله نخستین از ایشان مشاهده نمیفرمایی . وچون تأمل کنی وتعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند وبس . بعینه حکایت آن نسناس است. که زیر کانش کلماتی چندیاد دادند ومتاع تاجر بیچاره را بردند وآن حیوان را ترك نمودند . وهرچه تاجر گفت این خدام

توبکجا رفتند آنجیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • بینند وبه بینند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *

این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین گردید کاتبی از گذشتگان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة گذاشته اند • و بقول خواجه نصرالدین آنقدر گفته اند که گویا برخود شان نیز مشتبه شده است • وهر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند • و با آن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا برسه گونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است • گاهی خدا راجسم کنند گاهی کبوتر سازند گاهی بدار کشند گاهی شراب مینامند ومیخورند وگاهی نان میکنند وهضم میدهند گاهی خدارا پسر یوسف نجار میسازند گاهی تولید اورادرآخور میکویند • والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند کدآخرشب است واول صبح *

﴿ اطف السراج فقد طلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانهٔ اسلام درآغاز دین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او تعالی است درغلط مانده اند • چنانکه دربدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند ناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود • وازین است که بزرگان دین مبین فرمودند *

﴿ اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله ﴾

﴿ کلمهٔ توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیمنت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا . جهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهاد همانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

﴿ قولوا لااله الاالله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی و پی بحقایق وارواح میبردی . وبیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت گویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده وباغیرانها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است و بیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ در بیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ۵۱) وباقی دیگرتکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت آن چیست و وجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص ازچه راه است ﴿ چهارم ﴾ در بیان فرق مابین لااله الاالله ولااله الاهو ﴿ پنجم ﴾ در بیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است ﴿ ششم ﴾ در بیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است ﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سرآن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾ دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود . ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع بر بحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش بیان وتفصیل آنها نیست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

باجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات ازبعضی از اصحاب آنجناب
بایزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت
نتواندیافت . وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی
که کرده اندهست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای
ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا ایزمان
ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنها که هیچکدام ازنوشتجات
ایشان دردست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات
که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن
اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین
درباب ترجمه‌های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق
جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود .
ودر خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اندبعلت اینکه
اختلافات عظیمه درمیان آنها وبااین انجیلها پیدابودودر سایر
اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی
ازاین اعتراضات تنها درموثق نبودن آن روایات کافی است .
عجب ازاین است که در معجزات عیسی باینکونه روایات در این مدت
طولانی با آنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی
ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود
که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبدانکونه
اختلال ظاهری وباطنی انداختن را در طریقه وکتب عیسی اقتدار
داشتند . چنانکه درحق شخصی مسیح ازهر کونه فساد کوتاهی
نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل
ومنقطع السند کذایی را باید قبول کرد . وازاینطرف معجزات باهرات
خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید
وبیانات خدا شناسی . واوامر ونواهی او بی برهانی ازخارج
بزرکترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وواسطی شریعت

طاهره ومستفیضه ودائمهٔ اواست . وجملهٔ آن معجزات باتصال سند از ثقات ومعتمدین بدابید در این زمان نزدیك بی وقوع صدمات وانقلابات بدست مارسیده استباید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفهٔ نو ظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی از رسائل مروبه از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند . ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانکونه تفصیل بیان نکرد . پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ویفهمی آنچه را که باجمال برای تو میکویم یاآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی * آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصهٔ موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات . درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر کردید وظاهر است وظاهر خواهد شد . درنزد اهل بصیرت وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است . وامانسل شریر وزناز ادکان چنانکه مسیح کفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان چه کونه میکویند مؤلف ازآنها بایستی درست تعلیم کیرد ودر انکار خود بر معجزات پیغمبرما براطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات در این مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم . در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان شد . ودر احادیث که بسی معتبر ازاحادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . واکثر از معجزات دیگر انبیا چیزی باقی نماند مگر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

پرونستان صاحب کتاب سخنی دیگر در اینمقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست . وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه درهنگام وقوع سستی وضعف درلشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدآن سبب دل آنها را قوی گرداند همچنانکه هر جنگجوی لشکر کشی ازاین گونه تدبیرها در هنگام قتال وجدال بکار میبرد *

این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سلک دین وکتاب والهامات الهیه ویاخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وگفتن این گونه سخنان واداشت . اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده درقرآن است . وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راگفتیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار درمخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی . که از امور معظمه

و یا از وقایعی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی که نیز بجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریة وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله آینده ها و وقایع از منهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندگان که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میگشتی . آیا نمی بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه قدرها اختلاف وتباین پدید شد . ونبود مگر از تأویلاتی که در کلمات والهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *

ای پروتستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه بویی از عالم معانی بمشام تو برسد *

﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق یوحنا به پطرس گفت که اگر من بخواهم که اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه کار است . اواین سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد آنگاه این مطلب در میان برادران شایع گردید *

﴿ پیلی ﴾ نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را در سنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۲۳) میگوید . غلط دوم که بنقدهای مسیحیه منسوب است این است . که آنها امید وار برنزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیگر قبل از اعتراض بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس گفت . تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب گفته است واثبات سهو وغلط را بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است واقبال بر سخنگوئی بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب البصاب را کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دارکه ادراك هر چیزی رامدرك یعنی آلت ادراك ازجنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه گفت بجهة قوی داشتن دلها درهنگام جنك آیات آورده میشداین سخن نیز ظاهر البطلانست. زیرا که اگر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد و جدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت رابراودهد بجزجاهلان و برادران شریر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع رابد انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکر ازتوریة خودتان آگاهی ندارید که در جاهای بسیاراز اینکونه اخبار داله برفتح ونصرت داده شدمکردرفصل (۲٦)سفرلاویان به بنی اسرائیل گفته نشد که بردشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما از شمشیر شمابرا فتند. وپنج کس ازشماصد کس ازآنهاراغلبه کنند وصد کس ازشماهاده هزار کس ازآنهارامغلوب سازند. و نیز دشمنان شمادر مقابل شما ازضرب شمشیر شمابرا فتند. اکنون اگر کسی بکوید که موسی خوداینهاراساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنك مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب کویندهما تا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

درمغلوبیت روم وغالب شدن آنهادر ثانی که درآیات قرآنیه خبرداده شد میکوید. ازروی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیزا زمراجعت بکتب مصدقهٔ خودشان که از آنکونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. ازعیسی که معجزات خواستندو گفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مگرعلامت ذوالنون یونس ﴾ درآنجا گفت که شما بقراین استدلال برصافی هواو خوبی آن یابارندکی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحد سیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول
نتواند داشت *
یکی در هنگام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاءالله امنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجد الحرام
داخل میشوید وسر های خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را
بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محرم
شدید *
در آیت دیگر از فتح خیبر خبر دادحال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیبر از ممتنعات بودی . واز غنائم بسیار که از آنجابدست مؤمنان
رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که
عبارت از کیفیت فتح خیبراست پس از مأیوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آگاه داشت *
چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله ﴾
ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
التحیة والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت را کدام سعادتمند
حامل خواهد بود . که ناگاه آنحضرت از راه رسیدودر چشم
مبارك ایشان رمدی بود . وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبرق
اسلام رابر دوش پاك نهاد . وبدان تفصیل که شنیدهٔ در خیبر را
که عظمت وبزرگی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت .
که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد . وآنگاه مصراع

باب را آن باب مدینهٔ حکمت وعلم بقوت یداللهی کرفت ودرمیان خندق در هوا ایستاد . ولشکر اسلام راید انسوی کذار داد . این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم مافی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما *

آیات برمؤمنین کهموجب هدایت آنها بصراط مستقیم کردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم . واینکه فرمودوکف ایدی الناس عنکم مقصود همسوکندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان و بنی اسدبودند *

در آیت دیکردر خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴿ واذیعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویریدالله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

درآیت کریمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الأرض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم درادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند . وپس ازآن درمدت زمانی برفرس غالب آیند . چون فرس درآن زمان مجوسی بودند وروم میان عیسوی بودندومغلوب شدن اینها بمشرکان بمکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان کفتند که شما عیسویان اهل کتاب هستیدوما وفارسیان امیان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما . نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر برادران شما غالب آمدند . وآنکاه که اسلامیان را اندوه

پیدا شد آیت کریمه نازل گردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تا آنکه فرمود ﴿ ویومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا با تو گروکان بندیم . که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شد ده نفر شتر ماده من بتو دهم وگرنه تو بمن عطا کن . صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی گروکان با ابن ابی خلف داریم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است وبد بموجب آنجناب بر یکصد نفر شتر ماده نه ساله با پسر ابی خلف رهان بست . واو پس از برگشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودر سال هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد . وخلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شترانرا گرفت وبامر پیغمبری آنها را تصدق کرد * واز اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . وهمچنین از خبرهای کلیه و وقایع عظیمه در آن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است * ﴿ وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ *

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفه ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه . وبرقرار واستوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تا آخر ترجمهٔ آیات . واگر کسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت بر اخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که در بیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید . وعلی الاجمال باید دانست که بجز از اهل عناد ولجاج احدی از خردمندان در حقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

﴿ قد تبین الرشد من الغی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که درخصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده و گفت که بهشت محمدیان مجازی وجسمانی است . بدان طریق که هرلذت وعیش وعشرت نفسانی وجسمانی که قلب انسان میل بآن کند درآنجا یافت میشود . وواضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد . واینکونه بهشت لایق تقدس خدا وندی نیست. ودراین مقام شرح وبسط میدهد سخنان خود را که محض ازروی بی اطلاعی ازاطوار الهامات وبیانات الهیه وبی خبری ازموارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت ازمعانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *

وهمچنین درابطال امر قرآن عظیم الشان درفصل (۱) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه ونارا است خویش استدلال برمطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود اومردود است *

اگرچه همان بیاناتی که دراین آخرین میزان درخصوص معجزبودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند وبودند وخواهند بود گفته شد . جواب تمامی اعتراضات اواست وباوصف آن محتاج بهیچ گونه جوابی خاصه برمنکر معاند نتوانیم شد . ولی دربیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد وبرای فهمیدن کلیهٔ مقصود مجملا بقدریکه لازم است دراین معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت و کمرا وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود . اگر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع شرح ومتن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهود ان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میگویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز با واعطا کردید . وموسی بهرون تعلیم کرد ویوشع والیعازار آموخت واز ایشان بانبیا رسید . ویدا بید رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تالیف کرد کما کنون درنزد یهود معمول ومعظم است . واین کتاب مسنا را دوشرح نوشتند یکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیگری را دربابل درقرن ششم از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح دریکجا مجموع ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ گویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب دراین دشمنی علاوه بردلائلی که دراین مطلب دارند این است که شمعون نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او گرفتار شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید بیك کلمه ازآن کتابها اعتماد آورد . وچون چگونگی بهشت وفرشتگان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر گناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم درجایی که آب نباشد وروزه داری . وتبین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است . وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح برآنها شد . ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ما موافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا با آنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب عالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد ولجاج است که هرکونه فساد وتباهی رادر روی زمین ودرهر قرنی ازقرون درمیان طوایف وملل احداث کرد . وهمان استنکار ظلمت مرنوررا موجب ساری بودن کدورتها ونا وانیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستور ماندوراه خدا متروك وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند . اگر این کونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتسافرا برچهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند . وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فرا کیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود . به بینید وآکاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنکونه کتابها را درمقابل عیسویان بااخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند . عیسویان ومعلمان در وغکوی وکراه کنند کان بامید ریاسات وبزرکیها علم دعوت را برافراشتند . ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیکر نهادند . وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنکامها برپا کردند . مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند . وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیکر طوایف غیر

کلیه آنهمه هرج ومرج آنها را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند . تاکار بجایی رسید که از دین وشریعت بجز اسم چیز دیگر باقی نماند . وآنگاه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسی در رسالهٔ خود میگوید ﴾ همچنانکه درمیان قوم پیغمبران دروغگوی بودند درمیان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی ببرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان ساخته خود شان بجای امتعه گذارند *

مبنای کار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست . ومعلومست که درکتب و روایات اهل کتاب بل درکتب دیگر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است . پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت . وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیقی ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درگاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنها را مردود وغیرمقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تناسب مدرك را بامدرك اساس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار دراز علم را بر روی خویش کشوده دار *

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفة الله علی العالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت ودیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند . واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید واز اطوار دنیا وعقبی واز اوضاع بهشت ودوزخ آگاهی میدهد *

بیك کلمه جامعه سخن میگوید وشنوند کان بلغتهای گوناگون هر کسی بلسان خویش معانی آنرا درك نمایند واهل ادراك را دراین معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . وآنهارا پرنمود وبسخن گفتن آغاز کردند . وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را میشنید وحیران وعجبناك میگردید . ودر اینباب سخنان می گفتند وبیگانگان استهزا میکردند ونسبت مستی رابایشان میدادند . جملهٔ اینها ظهوری بود ازآیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد *

﴿ هردم بلباس دکر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنند کان برآن را مشاهده نمایید . وبدانید که اینان همان استهزا کنندکان بروح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیکر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیکر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل کفت که بسیاری از پیشی کرفتکان واپس روند وبسی ازعقب ماندکان پیشی کیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا *

کول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وکل یدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتقر لهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنیه که درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بمیان آورد ولازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی دراین نامه آورده شود . لیکن حیف ازآن معانی است که بگوش مستمع بی انصاف برسد وموجب مزید حیرانی وجهالت او گردد بل برتمسخر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنهائی لغت را درخصوص آیتی ازآن کلام حی وقیوم برای توبیاوریم تاآنکه بدانی روح القدس ازمنطق حواریان چگونه بیانات کونا کون را آشکار کرد *

بیچاره مؤلف ازاسلامیان شنیده که قرآن هفت یاهفتاد معنی باطنی دارد . وچنان دانست که اگر یك معنی را بگیریم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعاری براین مطلب کردیم واکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آرا گفتیم . واضح است که جملهٔ معانی غیرمتناهیهٔ قرآن که کلیات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واگراینگونه نباشد کلام حی وقیوم نیست *

اگرچنانچه آیتی درحق یك قوم ویایك امری نازل گردد وبعدآن قوم بمیرد ویاآن امر بانجام رسد وآن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یاگذشتن آن امر بلامعنی وبلاحکم بماند . قرآن حی وقیوم نخواهد بود . ولکن قرآن حی است وشجرهٔ طیبهٔ الهیه است که اول آن برآخرآن جاری است *

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

درآیت کریمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز ازلفظ رانمی فهمند زیرا که کیفیت تناسب درمیان مدرك بامدرك لازم است ولی درنزد اهل حقیقت وروحانیان قواعدی درتفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد باآنانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آگاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی را که بجای حرف دیگری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس . ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها دریك سوره است وبعض دیگر در سورهٔ دیگر . واطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ . وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیگر بدیگران . وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است . وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیگر وآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس . وآیاتی که مخصوصا درحق یك سرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد . وآیاتی که در حق ظالمان ومنکران واطوار آنها تاهنگام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله ومانند آنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه کوش حیوانی رافروخته وکوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك . واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختیار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آنرا دادند درعالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾
﴿ تا بکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ · دراین جهان میزان دو کفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت و بامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بر تمسك جستن بر آن میزان وبمراجعت کردن با آن فرمود وفرمود *

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾
﴿ ان تضلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرو رهای بشارت داده شدهٔ براهیم است چنانکه بیشتر بیان آن راشنیدی · واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیانات نغز وباریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکویداین آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی باز میدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهرا جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند · و پس از آن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ با آنکه دربهشت کناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند · واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم · وجنت رابدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرار کاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین درخصوص آن گفت که خداجنت عدن راد رفلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت. ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی ازوجوه باطنی درانهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی مذکورداریم اگرچه بیگانه رانصیبی ازادراك آن معانی نباشت *

﴿ چهار نهر ﴾ درطبق چهار نهردنیا است که در توریة درذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی ازچهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیرآسن ازمیم بسم جاری است ودرزمین بهشت شعبها ازآن منشعب گردیده وحوضها پرشده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغییر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهرسیم ﴾ خمراست لذة للشاربین که ازمیم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی ازمیم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود برآن استوا واستیلا دارد از چهار نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نورابیض ونور اصفرونور احمر ونورا خضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا ازآن چهارحکایت آوردند ومظهریت جستند . کلها وریاحین خاکیان راکه درگلستانها وصحراها بینی ازنهایات آثار آن گلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که درهنگام تصفیهٔ هوا پامدن باران ومیل آفتاب ازوسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آیینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر شود ازهمان چهار رنك که ازعرش با آفتاب رسید ودرشعاع آفتاب غیرمرئی شد درآن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارکانهٔ اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهارملك است . جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملك رئیس است وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نگاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سر وران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * ﴾

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی گفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾ هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا ومادرم را دو خدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که در نفس تست . وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنها را بیان کرده ایم . واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست . ودر کتب علمای اسلام و بزرگان دین مبین مبین است . ومخفی نماند که رئیس کل و زعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین عرش است واول کسی است که میوه نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود راید آنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر گردید . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات برحسب استعداد مراتب آنها جلوه گر گردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ که اسم اعظم الهی
است درهر عالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار
گوناگون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانهٔ آن نیز بتعدد
مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت .
وهمین چهار است که سر آن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای
ساری گردید *
ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار
وروشنائیها واصل همهٔ الوان ورنگها است . چهار است *
بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات
ربانیه است ومکان روح الله عیسی است . مربع الارکانست *
خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال
ومناسك حج را باداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا
ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همدیگر را شناختند . وآن خانه
بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان
بنا کرده شد . واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست .
مربع الارکان است . وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *
اساس دین خدا که اسلام است . کلمات چهارگانه است که از ﴿ تسبیح
وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله *
والحمد لله * ولا اله الا الله * والله اکبر *
ارکان دین وایمان حقیق چهار است ﴿ توحید * ونبوت *
وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لا اله الا الله * محمد رسول الله * خلفاء
رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *
همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار
بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال . *
وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *
توحید خدای سبحانه برچهار گونه است که ذیلا مینگارم *
﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کمثله شیٔ وهوالسمیع البصیر *
﴿ توحید افعال ﴾ هوالذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیٔ سبحانه وتعالی عما یشرکون *
﴿ توحید عبادت ﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولایشرك بعبادة ربه احدا *

راهبی از راهبان نصارای نجران ازیمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له الفدا ﴾ آمد و برای شرفیابی از حضرت ایشان استیذان کرد و بفردای آنروز رخصت قبول یافت . پس بخدمت آنجناب رسید وازمسائل ومطالبی که داشت سؤال کرد وآخر چیزی که پرسید این بود . که خبرده مرا ازچهار حرفی که در آسمان است واز تفسیر کنندهٔ آنها واز چهار حرفی که بر زمین نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل کردد وتفسیر کنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه برپیغمبران نازل نکردید . واما چهار حرف دویمی را برای تو بیان کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لااله الاالله است باقیا ﴿ ودویمین آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسیمین ازآنها ﴾ خلفا واولاد پیغمبر است ﴿ وچهارمین آنها ﴾ ایمان آورندکان وتابعان ایشان است . که ایشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله ازخدای سبحانه است . پس راهب بهمان چهارکلمه ایمان آورد وشهادت دادودرحق مؤمنان بطهارت و پاکی کواهی کرد وکفت . وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة الله والحمدلله رب العالمین *

پس آنجناب ایمان اورا پذیرفت و یکدست لباس مرآن راهب راخلعت داد . یعنی جبهٔ ازخزباقیمت و پیراهنی ازپارچهٔ قوهی و یك طیلسان ویك چکمه ویك کلاه سرکه درحدیث بعبارت قلنسوه وارد است . آنکاه نماز پیشین را بجای آوردند ومرراهب را فرمود خته نمای عرض کرد اختتنت فی سابعی . وچون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا برمحل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امر خته درمیان خواص عیسویان
معمول بوده است اگرچه بعلت تغیر دادن معلمان دروغگوی
که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جملهٔ اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد
گنجید . وجملهٔ این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی از برای
بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *

﴿ فیهامالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطرعلی قلب بشر ﴾

پس بهشت خدارا منحصر بیك کونه بهشت نباید کرد . که هشت
درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان
مختصر ازآن عوالم است وآنها . فؤاد است . وعقل . ونفس .
وروح . وطبیعت . وماده . ومثال . وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست
وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
هفت کونه شد اعاذ نا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب
سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد
و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره و باطنهٔ ماها بالاتر است .
بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا
آثار درك نکند . که میان مدرك ومدرك از وجود مناسبتی
ناچاراست . وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه
خواهد بود . وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار
ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل
آن آگاهی توانی یافت . ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار
اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی
فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجاست .

بالجمله معنی آیات را هر کسی بقدر ادراك خویش ودر خور استعداد حواس خود تواند فهمید . و بلغتهای مختلفه وزبانهای گوناگون سر ملك وملکوت وجبروت را واطوار احکام ناسوت را بازیك کلام بیان میفرماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة ﴾
﴿ للمؤمنین و لایزید الظالمین الاخسارا ﴾

برادر من تو که ازعالم اجسامی و هنوز تکمیل نشدی چون خدای نخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه از عالم ادراك تو سخن گوید راهی نیست . واگر غیراین باشد خلاف حکمت خواهدبود . همانا مانند تکلمات پدراست بلاتشبیه که باطفل خویش کند واو را بزبان اوو باندازهٔ ادراك اوتلطیف وتربیت نماید واز عالم او با اورفتار وگفتار آورد . چون بخواهد او را رفتار آموزد دست اورا گرفته بلهجه وحالت اومراورا ﴿ تی تی پاپی ﴾ گوید وچون قدری بزرك شدوخواست که اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها از عالم اوسخن گوید ولبا سهای رنگین بوی وعده کند و بوی پوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اوراتماما اجرامیکند *

طفل شیرخوارهٔ که هنوز دندان نیاورد وقوای اوقوت نگرفت غذاهای لطیفه را نتواند خورد . مادرا وغذاهارا ترجمه کند یعنی شیرنموده موافق طبع وقوای اوساز دو بوی دهد *

﴿ کلم الناس علی قدرعقولهم * وما ارسلنامن رسول الابلسان قومه ﴾

پیغمبران واولیا بمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات با طفال باشد . این است که اقوام وامم درفهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند . واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرگونه فساد و تباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند . وآنهارا ضمایع وگمراه نمودند وبدین خانهٔ رنگین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

﴿ همه اندرزمن بتوان است * که توطفلی وخانه رنگین است ﴾

پس مرخردمندان راپوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بحز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . واگر بخواهیم ازسخنان ناشایست و نسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتها در کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگرچه برخی ازآن پیشترمذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیگررا که اکنون در نظرداریم بنحو اجمال درانجابیاوریم . تامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند . ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند . یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را باآن قالب ریخته وآورده اند . پس درمعیار دیگر مجملی از آنهارا بنگاریم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام رابادختران خود در حالت مستی شدید واولاد آوردن آنهاازپدر خودشان را ازتوریهٔ شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن در همین انجیل وتوریهٔ مصرح است ولوط رابطرس وصی عیسی در رسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرد . که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناک فاجران بیزاری جست آن مرد صالح که درمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود جفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است برزن اوریا نام وآوردن اورا بخانه اش وزنا کردن با او . و سهل است شوهر اورا بمعرکهٔ جنك بیك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد رابکشتن بده . وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور شد . نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادر خود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، ببرادرانش گفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند . نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آگاهی جست آنگاه کنعان پسر حام رالعنت کرد وگفت اوبندهٔ بندگان برادرانش باد . وسام رادعا کرد وگفت کنعان مراوراببنده باد ومانند این سخن رادر حق یافث گفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند * عجب است که گناه راحام کرد وکنعان پسر اوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینکونه پیغمبر نمیدانم این توریه نویس چرایك نکته دیگررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وگرنه پسر را بگناه پدر نمیگرفتی . واین همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ راستکاری نامیده است عجب راستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنگونه خدایی که اینان فهمیده اند اینگونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفرمذکوراست ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شد بزن خودساره گفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اگرمصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند توبگوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد . وبابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه وخانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازا ودست برداشته بابراهیم تسلیم کرد *
به بینید چه میگویند والهامات الهیه را چگونه میدانند . آیا مانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدروغگویی امر کرد واو نیز دروغ گفت . ومانند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ در فصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور وقادس سکنا کرد ودر جرار اقامت نمود . ودرحق ساره گفت که این خواهر من است . ملك جرار فرستاد وساره را از او گرفت . وشبانگاه خدای درخواب برملك آمد وگفت بجهة این زن که گرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است . تا آنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . وبساره گفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتید که این خواهر تست ابراهیم گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیرند این دروغ را گفتیم ونیز این خواهر مادری من است *
حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند . وچه مزخرفات در آن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . وحال ابراهیم تاهفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او با آنها گذشت . ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند . و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تاوقتیکه خدا

پراو ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندگی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میگوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گناهی را نخواهم کرد لیکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر گناهکار نباشد . زیرا که اوخوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید ومدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترک میکند و بزوجهٔ خود التصاق مینماید وهر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گناهی دیگر بکردن ابراهیم بگذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست . که میگوید * خواهر خودرا خواه از پدرت باشد وخواه از مادرت در خانهٔ تو متولد باشد یادر خارج بزنی قبول نکن * ونیز میگوید هرکس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرك وهر دو یعنی مرد وزن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس گناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی گفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی دانم چرا ازاین گناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند . وآیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیها را

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتگان بنیان را ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنا را می کنند *

﴿ درمیزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را با دختران خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او بر عمانیان شنیدی . اکنون در نسب بعضی ازانبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجدداودرا عوبید میشمارد ومادر عوبید را عوث موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنکونه نسل زنایی که پیغمبری بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (۲۳) که هرکس عمانی وموابی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم درحق ایشان جاری است . وچون واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبراست . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . واز کتب آسمانی برحقیت اواستدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

در اینمقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . ودر ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد . وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (۱۷۹۰) و (۱۸۰) شرح وبسط دراین مطلب داده ومیگوید . خدا بابراهیم گفت که عهد خودرا باسحق وذریت اوثابت میکنم ، یعنی آن پیغمبر بزرگ ورهاننده موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد واینکونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه گفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است *

سبحان الله چگونه شد که آنکونه نسل زنا که تو ریة الی الابد دخول آنها را درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند . بلکه پدرجماعت الله شد . بلکه پدرخدای شدند . بلکه خدای خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .

﴿ درفصل (۲۶) سفرتکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که درحق ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را گفت باسحق علیه السلام داد . ووایم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره گوید . ایمان اسحق نیزلغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود گفت . پس ازآن گوید افسوس دارم که این مقربان درنزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند . ودرآنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید *

﴿ درفصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق درحال پیری ونابینایی عیسو پسر بزرگ خودرا خواست وگفت پیرشده ام ونمیدانم کی خواهم مرد . بصحرا برو وشکار بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش ازمرگ بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

اغطلب را شنید واورا فرستاد وازگله دو بزغاله آورد وآنهارا طعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو یعقوب پوشاند . وچون گردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبود ازپوست بزغاله‌ها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد . ودعای خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند . والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او گرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان . وفراوانی گندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم گردید . واز جملهٔ دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی . وپسران مادرت برای تو رکوع کنند . لعنت کنندگان برتوملعون شوند ومبارك کنندگان تومبارك باشند . تا آنکه عیسو ازشکار باز آمد ودر آنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد . وآنکاه بسیار متحیرشد وگفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن گرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مگر برای من ازآن دعاچیزی نگاه نداشتی . تا آخر حکایت آنها که درایجابطورخلاصه آوردیم واگرکسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچك لابان پس ازمخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد . بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهة برادری بامن لازم نگرفته است که مجانا برمن خدمت کنی . آنکاه یعقوب بجهة محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسر آورد . وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانگاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبابود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرك راکه نازیبا بودی وسستی وضعف درچشمان او بود بوی داد . ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید بجایش کرده‌اند بلابان گفت این چه کار بود که درحق من کردی .

چرا فریبم دادی مگر من بجهة راحیل خدمت نکردم · لابان گفت منافی بافانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند · تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز گرفت وهردو خواهر را جمع کرد · وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدتر ازگناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه واز الهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سربرآفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگرچه هرگاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات از کلام را یکان یکان بیاوریم · باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد از بیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی از آنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم · با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده اند باینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام از الهام و وحی بگذاری · وقرآن بدان جلالت شان وکلا می بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد · و باستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ گفت واطاعت نکرد · که سخن او بظاهر بسی برتری برسخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چنداز کتب مقدسهٔ اینان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارکانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خداوند است . یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس بکوش انسانی ازخلاصه های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

﴿ درفصل سی و یکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم گوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روزسیم لابان فرار کردن اورا دانست و برادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت . وبوی رسید وگفت چه کار بود که تو کردی بمن خبرنداده آمدی من که ترا با سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی در این کار احمق کردی . ونگذاشتی من دختران و پسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب ویابد به یعقوب بگویی . چرا خدایان مرا دزدیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها گشت خداهارا پیدانکرد . بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی و پنجم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغگوی بودی . وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت . یا آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ گفت * . .

﴿ درفصل سی ودویم ازسفر خروج توریة است ﴾ هرون امر کرد بحاضر کردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وگوساله برای آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند . باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن اودرجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خودشان مصرحست *
﴿ درزبور (۱۰۵) است ﴾ فرستادبندهٔ خود موسی وبرگزیدهٔ خود هرون را ﴿ ودرزبور بعد از آن است ﴾ وهرون قدیس رب . ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون درنزد آکاهان ازآنها واضح است *
﴿ درفصل ثانی ازسفر خروج است ﴾ غضب موسی برخدای شدید شد ﴿ تاآنکه کوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان خدا بروی بشدت غضبناك کردید *
﴿ شمسون ﴾ نام کهیکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای چند از توریة از نبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها
﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾
﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة که درفصل شانزدهم همان سفر مذکور است بغزه رفت . ودرآنجا بایك زن زناکار جمع شد . ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا نام شمسون بوی عاشق شد . ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین بدلیلا کفتند ازاوبپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واورا می بندند بطوریکه نتواند بکشاید . واورا وعدهٔ پول بی اندازه دادند . شمسون چند باربدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا بدانکونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را پاره میکرد . تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار دروغ بمن کفتی وآنزن چند روزاورا آرام نداد . تاآنکه اورا ازآن سر آکاهی بخشید که اکرسر مرا ترا شیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبرفرستاد وآنهارا آگاه ساخت . پس سر شمسون را برپالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند و دلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید . بزرگان فلسطین که نقره ها برای آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . وچشمان اورا درآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند . وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرك قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند . ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی و رقص آورد . تا آنکه میکوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد . وآن خانه پراززن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یك بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم . پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی غرقش کن من هم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاك شدند . وشمارهٔ هلاك شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودر مدت عمرخود کشته بود . واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد ﴿ ..

تکایان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکر سخنانی که درسفرتکوین آوردند . وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوك ثانی نیز نامند که خدای یزبان ناثان پیغمبر اورا تکدیر وتقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیبناك کردی • درنظر گاه من کار زشت را اونکاب ور زیدی • اوریای حیتائی را کشتی و زن اورا گرفتی وزن خویش نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تا آنکه گفت ﴾ بلایی بسر تو پیا ورم ودر پیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تو دهم که در روشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد • تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد • داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه توگذشت وهلاك نشوی • لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت کشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهر گردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان و زنازادگان ازموابیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیثانیان • وآنانی که خدای بنی اسرائیل را از آمیزش با آنها نهی کرده بود • برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد • واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند • وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان گمراه کردند • ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان گردید • وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت • وهمچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار را کرد • وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ ننمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا بیکی از بندگان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به یتیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *

﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ حمنون پسر بزرك داود باتامار خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد • واوبیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید و براو سخت ناگوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

﴿ درسفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (۲۲) است ﴾ برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت وپس ازآن باپدرش جنگ کرد وازبنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت واین جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ ایشان همینقدرها برای توکافی است . وباآنکه این نامهٔ پاك را بزیادتر ازاین آلایش بیالا بیم . اگر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واگر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هر گاه مرد خدا شناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند . و بیانات وعقائد اهل کتاب و پروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

در اثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هر کرشایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی . واگر خود همان انجیل را بخوانی البته آگاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد . خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که در قواعد وعقاید اهل توحید هرگز روانتواند بود ﴿ پولوس ﴾ نام که نامه های او را جزو اعظم انجیل حاضر کرده اندو بقدر ثلث انجیل تقریباً رساله های او است واوخود صاحب رأی بود . که بی اذن خدای نیز گاهی درشریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بکمان بیان نمود وگفت که ظن من این است · وهمین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص خته سخن رامشتبه گفت وامت وا بغلط انداخت · تا آنکه عهدخدای راباطل شد و بدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم واولاد و ذریت او داشت استوار گردید · واین پولوس است مقدس عیسویان و بندهٔ مسیح موهومی ایشان · که درحق وصی نخستین واعلم وافضل در میان جملهٔ عیسویان تعرضات آورد · ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ برتکذیروتوبیخ رو بروی بروی چیره شدم ومقاومت با او کردم · که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازند یقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند ازخته شدگان ترسیده از زند یقان دوری جست · ودیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند · همچنانکه ﴿ برنا باس ﴾ نیز ازمدارای آنها کول خورد · ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنها را دیدم در حضور همه به پطرس شمعون گفتم که اگر تو باوصف یهودیت مانند زند یقان رفتار کرده و با آداب یهودان راه نمیروی دیگر چرا زند یقان را مجبور برفتار یهودان میکنی · مابالطبع یهودیان هستیم از گناهکاران زند یقان نیستیم *

﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود گوید ﴾ مسیح بوی گفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت منی هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود · باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند · بل افضل از موسی ودیگر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . وروح القدس وخدا وپسر خدا با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکرر ا عیسی گفت همچنانکه خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید وبقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد وافسردگی غالب شد . از خدای تعالی درخواست میکنم که ما را . بنگارش وروایت این سخنان نالایق بمقربان درگاه احدیت وتقدس او نگیرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهد یتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وبیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود وبطلان آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستم که بعضی از سخنان او را که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم . وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه وپریشان گویی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب گفت . واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد . وسخنانی را که شایستهٔ پر اهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند بادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم ومقابله بمثل نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . وایشك شمشیر ما که کرد نهای آن سخنان مزور را از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فرو برد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وخدای جملهٔ پیمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند . ای ساحران که سخنان مزوّر را در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه وعامه . برا درانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا جویید . واز تعصب وعناد تبرا کنید وبر خدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه درشرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند . مگر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا گریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت بی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی . ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن . یاسخن ضعیف که طایفه از اسلام در کم کردن آن گفتند چه کار . بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اگر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

تو هنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار . اگر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی گفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آگاه نباشد *

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول وموجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ﴾ درهنکام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط · ومالك ممالك ملك وملکوث · وعالم برتمامی اشیاء وکل ذرات بود · چگونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد · وچگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند · چگونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج ازشعله غائب کردند · از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاك او را کرد · ودر پیراهن خون آلوداو که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا ﴾ جهان ایجاد ازبعض جوداواست · شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس اواست · علم لوح وقلم جزوی ازعلوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾ اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که نخوانده میدانست · ونانوشته می خواند · وخدای با آن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح درهنکام بشارت ازمقدم او کفت · سلطان این جهان می آید ومرا نیست چیزی از آنچه اودارد · وبااینکه من کلمة الله ام وروح الله ام · ورسول اولوالعزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی در این جهانم · درهنکام موازنهٔ کمالات من با آنجناب مالك بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید منجلی کند واو را بجمال وکمال نماید · واضح است که صورت در آینه را چشم وابرو ودست وپای وجملهٔ اعضا مانند زید تواند بود · لکن اکر آن صورت موجد باشد چون ازاو پرسند که آیا توچشم را مالك هستی کویدنی · واکر پرسند که دست داری کوید حاشا · کویند چیزی از زید منجلی درتوهست کویدلا *

﴿ باوجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هر کاه آن صورت مشرك شود و بکوید آری من نیز کسی هستم وآنچه اوداردمرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنکه ازاو پرسند * ﴿ بانك طاووسان کنی کوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾ بزبان دیکر کویم . که مالك نبودن زید آینهٔ را درمقام نسبت بذات متجلی نچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *

قائم بودن هرچیزی باچیز دیکر بیرون از چهار کونه قیام نیست . قیام صدوری است . وقیام ظهوری . وقیام تحققی که رکنی نیز کویند . وقیام عروضی . وسخن دراین قیامات بسیاراست ولی باجمال درانجا بذکرآن پردازیم *

﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثرومؤثر است یعنی قائم بودن اثررا بامؤثرصدوری کویندمانندقیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیروصورت درآینه باشخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر کفته شد اثررا بذات مؤثر نه درصدور ونه درقیام ونه در بقا وثبات بوجهی راهی نیست . پس مؤثر که کوییم اسم فاعل مؤثراست که مؤثر قریب است . اکر درانحال صورت در آینه دعوی تمامیت واستقلال راکند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فورا معدوم کردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت در آینه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾
﴿ واست تظهر لولای لما کن لولاك ﴾

﴿ قیام تحققی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است باجزا چنانکه سکنجبین پیدا نشود ومحقق نکردد مکر بسرکه وانکبین *

﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است بامحل آنها . درست بفهم چه میکویم واین سخنهای حکمتی را باز یچهٔ اطفال مدان . این سخنان بکوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است . اگرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیگر دلائل عدم صحت آنها بطورکلیت گفته شد . که بنابرآن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیگر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنها معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آورد . نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

از آنجمله درمکان تولد عیسی است که میکوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولدیافت . وقرآن کفت درزیر درخت خرمابعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل در اینباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

دردهنکام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وکفت کاش میمردم پیش ازاین و بکلی از فراموش شد کان میشدم . یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیرآن درخت این سخن را کفت . بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهای قوم را وآرزوی مرك را کرد . از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجا کردی . اگرچه درواقع مکان ولادت باسعادت روح اللهی درزیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد . وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دوم لوقا ﴾ چنان است *

درهنگامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شده بود و پسر پیشتر زاییده شدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته درآصطبل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود . پس توانیم گفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید . ودر میان دوغلط اختلاف موهومی درمیان قرآن وانجیل ثابت نمود که اگر آن اختلاف واضحا ثابت گردد نتیجهٔ عمده نیز ازآن حاصل نخواهد شد . وهمهٔ اینگونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام وغیراسلام است *

زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجتمعا ومتفرقا در بیان احقاق حق وازهاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم . وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجلاج نباشد که تو شطرنج ندانی ﴾

﴿ معیار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است . ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسین روحانی تواند بود . اینک آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آگاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه . که بقدر مقدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجدید سال خویش کنند . وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی را بجای عید الخمسین جسمانی دانسته . وبدین پنجاههٔ حقیق تمسک جسته . از پنجاههٔ بدعتی فراغت کبرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که در روز و ماه و سال مارا بغفلت و بدبختی نسازد *

* یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال *

برادر روحانی من از کلمات صحیحهٔ توریة و انجیل . و از بیانات عقلیه . ودلائل فطرتی . و براهین حکمتی . حال نخستین انسانی را بتو نمودم وفهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود . وچگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت . وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجاد بود . وچون صانع حکیم کامل توانا برای اکمال صنع خویش . واتمام قدرت کامله خود و برای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناسانید شناسایی آفریدگان را نیز در وی پدید کند . وآنچه را که دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا از مقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کرد تابعالم اجسام و مقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . ودر هر کدام از آن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنا نمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بود همه رایاد کرفتی . تا آنکه منتهی بعناصر کشتی طبایع چارکانه در توکار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیکر مضمحل ودرهم شد واین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفر خویش کردید * ازاین مقام ترا ندای بازکشت رسید . صعود کردی . ودرنبات استحنان یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازها ضمه کذشته از ثفل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه از صلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی و نطفهٔ توبتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . ورياح چهار كانه بدستياری چهار ملك يعنی ﴿ دبور وجنوب وصبا وشمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائيل ومیكائيل واسرافيل وعزرائيل ﴾ برتووزيدن كرفت قوای اربعه از ﴿ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسكه ﴾ كه مطابق با ﴿ هوا وآتش وآب وخاك ﴾ أزجهة طبيعت است برای توحاصل ومقدرشد تا آنكه بمقام نخستين از آخر عوالم سه كانه رسيدی . وناسوتی شدی پس ازآنكه ملكوتی وجبروتی بودی . ودراين مقام كه باين دنيای پست رسيدی نسيان ازعوالم علويه آوردی . وفراموش كردی عهود ومواثيق آلهيه را *

﴿ عهدها كرده‌ايم باشيه خويش * هيچ ازآن عهدها وفانكنيم ﴾
﴿ بزرگان دين چنان ميفرمايند ﴾

آنچه را كه در عالم ملكوت وجبروت ميدانستی يا آنكه ياد كرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقايق وانوار را فراموش نمودی . واين فراموشی يابجهة مخالطت اعراض وغرايب مفسده بود كه ترا فاسد كرد . وآنهاهمه از عالم اجسام وكدورات برتو پيوست . يا آنكه ازصدمات ذر رحم مادر ويااز راه عدم التفات تو برمراتب عاليهٔ خود و ياخود بسبب حكمتهايی كه در فراموش ساختن تو مر آنها را بود . تا آنكه امر معيشت تودر حال شيرخوارگی وهنكام فطام وايام صباوت تواتمام پذيرد وبحد تميز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست كه ازعالم دويم يعنی عالم ملكوت بوئی بری وبدآنجا اتصال جوئی . ودرآن مقام خدای تعالی انبياورسل وجانشينان ايشان رامحض ازروی رأفت ورحمت خويش بسوی تو فرستد . كه ترابسوی عهد نخستين كه در عالم اول باوی بستی دعوت كنند . كه نظررا ازبيكانه بازگير . والتفات باين خانهٔ رنگين مكن . وبازگرديسوی خداهمچنانكه ازآنجا آمدی *

﴿ فاسربا هلك بقطع من الليل ولايلتفت ﴾
﴿ منكم احد وامضوا حيث تؤمرون ﴾

هر کاه در اینحال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق شدی و اطاعت امرا ورا کردی سعادتمند کشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفرلکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازعمر زبانی که خواهد میفرماید • اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جویید و تابع ومتأسی برمن شوید • تا آنکه خدای شمارا دوست ومحبوب دارد • وکناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد • و برحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی کناهان من که شما ها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند • واولاد صالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی از بیان رادر این نامه شنیدی • وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه دادهشد • وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحقی را باطلی است برآن مماثل • وهر آنچیزی که در خزائن علویهٔ هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • ودر مقابل ملائکهٔ مؤکلین برهدایات وعلوم حقه • شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست • ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه • رؤسای شرور واباالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنندکان دروغین چنانکه احوال بعضی از آنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا کرفته اند • زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تایوم موعود وهنکام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطور اکمل در جملهٔ جهان • سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد • لهذا در امر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش • واهل تلبیس رابشناس • وتدبر وتعمق در کاردین وامر بازکشت بسوی رب العالمین بکن • وبرخدای اعتماد بسار این تن خاکی را زیونی ده • دل خویش را که جایکاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که در امر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید . واین راه باریك را بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد . واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی از آیینهٔ دل خویش نتوانی زدود . وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است . بتوسط قرای طاهره که سیرتودر آنها مقرر است فائز نکردی . خدارا زیارت نتوانی کرد . وبخطاب ﴿ سیروافیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد . وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کند . وابالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن رابپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین . ومنکری آیات الله فی کل حین . والله حسبنا ونعم الوکیل . ونسئل الله حسن الخاتمة . وشفاعة محمد شفیع المذنبین . والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بحروسة قسطنطنیه . فی الیوم الثامن
والعشرین من شهرذی الحجة الحرام من شهور
سنة (۱۲۸۱) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قدطبع فی دارالطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)